...لک المشحون

...عقاید

۱۴۷

کتاب فلک المشحون

فلك المشحون
در عقاید

كتاب فلك المشحون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواجب الوجود بالذات وصاحب الصفات سیما التی هی عین الذات
والواحد من جمیع الجهات والعادل فی الافعال سیما ایجاد الممکنات والصلوة
والسلام علی اشرف انبیائه محمد صلعم سید السادات وعلی آله الائمة
الذین هم شفعاء الحشر ووسائل دخول الجنات اما بعد پس میگوید
خادم تبیان مذهب جعفری وشرع محمدی صلعم محمد جعفر استرابادی
که این رساله ایست که فلک المشحون از برای نجات از دریای حیرت و ابر جاری
کبیر است از برای تشنگان وادی ضلالت وجهالت که بخواهش اخ اعز
روحانی و برادر ایمانی موفق بتوفیق الله حاجی عبد الله سلمه الله
نوشته شد ومشتمل است بر اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری
که واجب است بر هر مکلفی که انها را بداند و در دل اعتقاد نماید و بزبان
اقرار کند پس در این رساله پنج باب است که در هر باب یک اصل است
و در هر اصل پنج فصل است و بعد از هر فصل یک وصل است که بیان
میکند چیزهائی را که مرتب میشود بر اعتقادات دین و مذهب از احکام
دنیا واخرت چون نجاست وطهارت واستحقاق خلود در جهنم یا بهشت
و مانند اینها پس باید دانست اولا که اصول دین عبارت است از اعتقادی
که بنای دین بر انست و بدون انها دین متحقق و حاصل نمیشود و بسبب
انها مکلف داخل در دین پیغمبر اخر الزمان میشود و احکام اسلام چون
طهارت و حرام بودن کشتن و اتلاف مال و مانند اینها بر او مرتب
میشود و اصول مذهب عبارتست از اعتقادی که بنای مذهب جعفری
و اثنی عشری بر انست و بدون انها مذهب اثنا عشری حاصل نمیشود

و بسبب انها داخل در مذهب جعفری میشود و احکام ایمان خاص چون جواز
اقتدا کردن و قبول شهادت نمودن و زکوة دادن و مانند اینها بران مترتب
میشود و تعیین هر یک بعد از این انشاء الله معلوم خواهد شد و ثانیا
اینکه اصول دین پنج است و منحصر در سه نیست چنانچه توهم کرده اند و عدالت (چنانکه بعضی)
و امامت را از اصول مذهب شمرده اند زیرا که منکر مطلق عدالت که مقابل
جور و ظلمست و منکر امامت مطلقه بسبب اعتقاد کردن انکه امامت در دین
پیغمبر ما نمیشود که واقع نشود و واقع نشد که مثل خوارج اند از دین خارج اند
بلی عدالت خاصه که مقابل جبر و قول بخلق کردن عباد بر وجه اضطرار در افعال آنها
و امامت خاصه بر وجهی که اثنی عشری قائلند از اصول مذهب است که بنای
مذهب ایشان بر انهاست و اختصاص بمذهب اثنی عشری دارد و جمیع اهل مذهب
و صاحبان دین قائل نیستند اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات
در ذات او دویم عدل است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او
و از این جهت عدل را از اصول دین شمرده اند و سایر صفات کمال چون حیوة و علم
و قدرت را که تعلق بکمال ذات دارند از اصول دین جداگانه نشمرده اند زیرا که انها
از توابع توحید میباشند که تعلق بکمال ذات دارند نه افعال سیوم نبوتست
که ریاست الهیه است بالاصالة از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین
چهارم امامت که ریاست الهیه است عامه بر وجه نیابت خاصه از برای بشر (نیابت)
معصوم منصوب منصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب سید المرسلین
بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معاد است که زمان جزای عبادات
و عود ارواح و حشر اجساد است باب اول در توحید است که اصل اولست
اصل معنی توحید بر تصویری عبارتست از نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را
بیگانگی از جمیع جهات چون یگانگی جزئیات یعنی تعدد در افراد و جزئیات واجب
الوجود بالذات نیست و یگانگی در ذات و صفات ذاتیه یعنی تعدد در انها نیست

وصفات ذاتیه عین ذات اوست میباشد و یگانگی در اجزای عقلیه یعنی جنس که مابه
الاشتراک است و در آن دو نوع با یکدیگر شریکند و فصل که مابه الامتیاز است و بسبب
آن هریک از دیگری امتیاز می یابند در ذات او نیست و یگانگی در اجزای
خارجیه که در مقابل اجزای عقلیه است یعنی ماده و صورت ندارد و یگانگی
در اجزای مقداریه و غیر مقداریه یعنی سر و گردن و دست و پای و مانند
اینها ندارد پس مراد از یگانگی آنست که شریک ندارد و تعدد در واجب الوجود
بالذات نیست و جزء عقلی و خارجی و عنصری ندارد چنانکه در صفات و افعال
مانند ندارد و در استحقاق عبادت کردن از برای او شریک ندارد و مراد این
نیست که واحد از اعداد و یکی از آحاد است یا اینکه یک نوع از جنس است و یجب
معنی تصدیق اینست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند
واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمال است و منزه از جمیع
صفات نقص و صاحب جلالست و صفات ذاتیه او عین ذات اوست واحد
و یکتاست و بی شریک و بی همتاست پس باید خداوند عالم را به پنج صفت شناخت
اول آنکه خالق عالم و ممکناتست دویم آنکه واجب الوجود بالذاتست یعنی چون
وجود یعنی منشأ اثر عین ذات اوست پس هستی او بالذات ضروریست و نیستی
او بالذات محالست سیم آنکه صاحب جمیع صفات کمال و جمالست چهارم
آنکه منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالست پنجم آنکه صفات ذاتیه او
عین ذات اوست و ایضا باید دانست که کلام در بیان متعلقات این اصل در پنج
فصل واقع میشود فصل اول در بیان اینست که از برای عالم صانع و خالقیست
که واجب الوجود بالذاتست یعنی ذاتیکه هستی او ضروریست و نیستی او ممتنع و محالست
نظر بذات او یعنی چون وجود یعنی منشأ اثر عین ذات اوست پس هستی او
لازم و ضروریست بملاحظه ذات او بدون ملاحظه غیر و نیستی او ممتنع
و محالست بملاحظه ذات او بدون ملاحظه غیر زیرا که سلب شیء از نفس [illegible]

باینمعنی

باینمعنی که وجود او مثل وجود ما نیست که ما میشود باشیم و میشود که نباشیم و هستی ما ضروری
نمیشود و ممکن بسبب غیر که مشیة الله باشد پس ما واجب الوجود بالغیر میباشیم و خداوند
عالم واجب بالغیر نیست بلکه واجب الوجود بالذات است و ذات او علة اثبات وجود او
برای ذات او نیست یعنی که هستی او از خودش است نه از دیگری زیرا که اگر از دیگری باشد
لازم میآید که در مرتبه تاثیر آن دیگری نیستی داشته باشد و الا لازم میآید تحصیل
حاصل و آن با وصف وجوب وجود ممتنع است و از این ظاهر میشود که وجود او
باید عین ذات او باشد زیرا که اگر زاید بر ذات او باشد ممکن خواهد بود نه واجب
و اگر از ذات او باشد پس اگر در حال تاثیر آن ذات هستی داشت تحصیل حاصل لازم
میآید و اگر نیستی داشت لازم میآید که چیزی که نیستی دارد و از هستی بهره ندارد هستی
بخشد و این ببدیهه عقل محالست پس باید وجود خداوند عالم و هستی او عین ذات
او باشد و ذات او عین وجود یعنی منشأ اثر باشد تا اینکه واجب الوجود بالذات باشد
و دلیل عقلی بر این مطلب که از برای عالم صانعیست واجب الوجود بالذات اینست که ما هر
ممکن کلی از عدم بوجود نمیتواند بیاید مگر اینکه غیر او ایجاد بکند او را زیرا که خود
نمیتواند خود را ایجاد بکند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد خود وجود داشته باشد
تحصیل حاصل لازم میآید و اگر نیستی داشته باشد لازم میآید که چیزی که نیست
باعث هستی بشود و با وجود منافی بودن هستی و نیستی بالنسبه بذات او ترجیح
هستی بدهد و این محالست بالبدیهه پس باید ایجاد کننده آن ممکن غیر او باشد
و آن غیر یا واجب الوجود بالذاتست یا ممتنع الوجود زیرا که [illegible] مفهوم میشود
از سه قسم که ممکن و واجب و ممتنع است بیرون نیست و محالست که ممتنع الوجود ایجاد
کننده باشد زیرا که خود هستی ندارد و هستی او محالست پس متعین است که ایجاد
کننده ممکن الوجود واجب الوجود بالذات باشد نه ممکن الوجود و نه ممتنع الوجود پس مجموع ممکنات
در هستی خود محتاج میباشند بواجب الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود بالذات
که موقوف علیه وجود ممکنات است موجود نباشد هیچ چیز موجود نخواهد بود و این

خلاف واقع وخلاف محسوس است ودلیل نقلی براین مطلب بسیار است از جمله آنها آیه الله الذی خلق
السموات والارض است یعنی خدا آن ذاتیست که خلق کرده وایجاد کرده
آسمانها وزمین را وایضا فرموده خلق الانسان من نطفة یعنی ایجاد کرده خداوند
عالم انسان را از نطفه منی وایضا فرموده والانعام خلقها لکم یعنی چهارپایان را
خلق کرده از برای شما وایضا فرموده خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی ایجاد کرده خدا
از برای شما همه چیزهائی که در زمین میباشند وایضا فرموده سنریهم آیاتنا
فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء
شهید یعنی زود است که بنمایم ایشان را چیزهائی که علامت ونشانه اند بر هستی
خداوند عالم که ثابت اند در اطراف عالم که مصنوعات الهی میباشند وحاصل
وحاصل در نفسهای خودشان است تا اینکه ظاهر شود از برای ایشان اینکه خداوند
عالم حق وثابت است آیا کافی نیست که خدا بر هر چیز گواه است وایضا در هر چیز موجود
وحاضر است وایضا ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی
هرگاه سؤال کنی از کفار که کیست که ایجاد کرده آسمانها وزمین را هر آینه میگویند
که خلق کرده آنها را خداوند عالم پس خداوند عالم موجود است وصاحب هستی
وهستی بخش است واز جمله آنها حدیثی است که روایت از امام جعفر صادق ع که فرمود
سمعت ابی یحدث عن آبائه ع ان رجلا قام الی امیر المؤمنین ع فقال یا امیر المؤمنین
بما عرفت ربک قال بفسخ العزائم ونقض الهمم لما ان هممت حال بینی وبین
همتی وعزمت فخالف القضاء عزمی فعلمت ان المدبر غیری یعنی شنیدم از پدرم
که خبر میداد از پدرانش که فرمود که مردی برخاست بسوی جناب امیر المؤمنین ع
پس گفت یا امیر المؤمنین بچه چیز شناختی خدای خود را آنحضرت فرمود شناختم
خدا را بسبب فسخ کردن وبرهم زدن قصدها وشکستن وبرهم زدن آنچیزیکه اراده
که خلق او را آیا نمی بینی که هرگاه قصد بکنم چیزی را حایل میشود میان من ومقصود من
وهر زمانیکه عزم چیزی بکنم مخالفت میکند قضا عزم مرا پس دانستم که تدبیر

کننده

کننده امرها وتصرف کننده در آنها غیر من است وایضا روایت کرده اند که منکر خدا بود
سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق ع که ما الدلیل علی صانع العالم یعنی چه چیز است
دلیل بر اینکه از برای عالم صانع وخالقی است حضرت فرمود وجود الافاعیل التی دلت
علی ان صانعها صنعها یعنی دلیل بر وجود خدا آثاریست که دلالت میکند بر اینکه
موثریست که آنها از او صادر شده اند چون بنا که دلالت میکند بر وجود بنا ومانند
اینها وایضا روایت که مردی عرض کرد بحضرت صادق ع که دلالت بفرما مرا بسوی خدا
که جدال کنندگان بر من بسیار جدل میکنند حضرت فرمود که آیا هرگز سوار کشتی
عرض کرد بلی فرمود آیا کشتی تو شکست در جائی که کسی نبود که بفریاد تو برسد عرض
کرد بلی فرمود آیا در آنحال دل تو علاقه گرفت بر اینکه کسی هست که قدرت دارد
که ترا نجات بدهد عرض کرد بلی فرمود آنکس که قادر است بر این در جائی که هیچ
کس نیست که بفریاد برسد ترا آنکس خداست چنانچه خواهد آمد ودر انعقام اشاعره
است ودر بر دهری که دهر را ایجاد کننده اشیا میدانند وهمچنین امثال ایشان چون
زنادقه که منکر صانعند وطایفه از حکما وطبیعیین که طبیعت ممکنات را موثر در آنها
میدانند وحاصل اعتقاد بوجود واجب الوجود بالذات از اصول دین است
وانکار آن کفر است وباعث نجاست منکر وخلود در جهنم وسایر احکام شرعیه است
فصل دویم در بیان اینست که خداوند واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات
کمال است بیان این مطلب آنست که صفات خدا بر سه قسم است واز برای هر یک سه
اسم است قسم اول صفات ثبوتیه حقیقیه است که در معنی آنها سلب ونفی اعتبار
ندارد وآنها ثابتند از برای خدا نظر بحقیقت ذات او بدون اضافه ونسبت بافعال
مخلوقات او که آنرا صفات ذات وصفات کمال نیز گویند وآنها در این جا مذکور اند
قادر وعالم حی است ومرید ومدرک هم قدیم وازلی متکلم صادق پس آنها هشت
صفت میباشند که اصول آنها سه صفت میباشند که آن قدرت وعلم وحیوة است
واراده وادراک سمیع بودن وبصیر بودن ومانند اینها از شعبه وجزئیات علم میباشند

وقدیم بودن وازلی بودن وابدی بودن وسرمدی بودن از شعبه حیوة است ومتکلم
بودن وصادق بودن از شعبه قدرتست وقدرت عبارت از توانائی داشتن
بر ایجاد کردن بر هر چیزیکه ممکن است بر وجهیکه اراده کرده است ومراد در اینجا
چیزیست که سبب تمکن وتوانائی بر کردن هر چیز وترک کردن آنست چنانکه خواهد
امد وعلم عبارتست از دانستن چیزها خواه کلی وخواه جزئی وخواه مجرد وخواه
مادی وخواه ذات خود وخواه غیر خود ومراد در اینجا چیزیست که منشاء انکشاف
اشیاء وسبب ظهور انهاست از برای عالم چنانکه خواهد امد وحیوة عبارت
از صفتی که باعث صحت متصف شدن موجود است بصفت علم وقدرت ومراد
در اینجا چیزیست که سبب صحت اتصاف بعلم وقدرتست خواه ذات باشد وخواه
صفت چنانکه خواهد امد واراده عبارة است از علم بمصلحت فعل که باعث مشیت
وخواستن کردن انست یا علم بمفسده ان که سبب مشیت وخواستن ترک انست
باینمعنی که انچیزیکه میکند باشعور بمصلحت وقصد ان بجا میاورد وان چیز را که ترک
میکند باشعور بمفسده وبا اراده وقصد ترک میکند وادراک عبارتست از
علم بجزئیات محسوسه چون مبصرات که بچشم دیده میشوند ومسموعات که بگوش
شنیده میشوند ومانند اینها وچون سمع وبصر اولی واقوی واظهر بوده اند
اختیار سمیع وبصیر در ذکر نموده اند وقدیم بودن عبارتست از عدم سبق عدم
که لازم اواست همیشه بودن وابتدا وانتهاء نداشتن ومراد ازلی انست که ابتدائی
نداره وازابدی انست که انتهائی نداره وازسرمدی انست که ابتدا وانتهائی
نداره ومتکلم بودن عبارتست از ایجاد کردن کلام لفظی در زبان جبرئیل ودرخت
طور ومانند اینها ومراد قدرت داشتن بر ایجاد کردن الفاظ وحروفیست
که دلالت میکند بر معانی که مقصود باشد نه مانند انها بغیر صادق بودن
عبارة است از قدرت داشتن بر ایجاد کردن کلامیکه مطابق واقع است وقسم
دویم صفات ثبوتیه اضافیه است که در مفهوم انها اضافه ونسبت بمخلوقات
معتبر است که انها صفات فعل وصفات جمال نیز گویند واینها بسیار اند چون

خالقیت

از خالقیت ورزاقیت ورحمانیت ورحیمیت وجوادیت ومانند اینها که در اذکار
مذکورند واز اثار وصفات ذات میباشند وموقوف بر انها میباشند وفرق
میان صفات ذات وصفات فعل انست که صفات ذات عبارتست از صفاتی که
جایز نباشد ثابت کردن انها با نقیض انها از برای ذات واجب الوجود بالذات
چون علم وقدرت وحیات زیرا که جایز نیست اینکه گفته شود که خدا عالم است
وعالم نیست وقادر است وقادر نیست وصفات فعل انست که جایز باشد اثبات
ان با نقیض ان از برای او بدوا واعتبار چون رازقیت زیرا که جایز است که گفته
شود خدا رازق موجودین است ورازق معدومین نیست وهمچنین جایز است
که گفته شود که خدا عدالت کرد وعدالت نکرد بانیکه تفضل کرد نه اینکه ظلم کرد
وقسم سیوم صفات سلبیه است که در مفهوم انها سلب ونفی معتبر است وانها را
صفات نقص وصفات جلال نیز گویند زیرا که ثبوت انها باعث نقص واحتیاج
واز صاحب جلال مسلوب ومنفی است وان هفت صفت است که در این بیت
مذکور است نه مرکب بود وجسم نه مرئی نه محل بی شریک است ومعانی تو غنی دان
خالق ومراد از مرکب چیزیست که اجزای عقلیه یا خارجیه چون ماده وصورت
وسر وگردن ودست وپای داشته باشد که از جمله انها جسم است که صاحب
عرض وطول وعمق واجزاء است ومراد از جوهر ذاتی است که در وجود خود
احتیاج بمحل نداشته باشد وبنفسه بر پای باشد ومحل عرض چون سفیدی
وسیاهی باشد ووجود او زاید بر ذات او باشد واگر بجای جوهر جسم
مذکور شود که رد بر مجسمه صریحا بشود اولی خواهد بود ومراد از مرئی
انست که دیدنی باشد بچشم در دنیا یا اخرت یا هردو ومراد از محل انست که چیزی
در وی حادث شود خواه عرض وخواه غیر ان ومراد از معانی انست که صفات
ثبوتیه ذاتیه زاید بر ذات او باشد وقائم بذات او باشد ومراد از غنی
بودن انست که احتیاج بغیر نداشته باشد چنانکه ممکن احتیاج بواجب الوجود بالذات

[illegible]

دارد و عرض احتیاج بمحل و جوهر دارد پس نفی علی الاطلاق هیچگونه احتیاج بهیچ چیز ندارد
و قائم بماده و محل و مکان نیست و محتاج بصورت و شکل و زمان نیست پس مرئی نیست
~~و محتاج بصورت و شکل و زمان نیست پس مرئی نیست~~ و محل حوادث نیست چنانکه
بیان این خواهد آمد و مقصود در اینمقام اینست که ذات واجب الوجود بالذات
صاحب جمیع صفات کمال است در مقام ذات چنانکه صاحب جمیع صفات جمال است
در مقام فعل ایجاد عالم و بعضی قائلند که ذات خداوند واجب الوجود بالذات صاحب
صفات ذاتیه نیست بلکه ذات او نایب صفاتست باینمعنی که بدون علم کار علم را
میکند و بدون قدرت کار قدرت را میکند و همچنین در سایر صفات تا اینکه
معانی و محل حوادث بودن لازم نیاید و این قول باطل است چنانکه در مقام دفع
شبهه ایشان وجه این ظاهر خواهد شد و حق اینست که ذات واجب الوجود
بالذات صاحب صفات ذاتیه است بدلیل عقلی و نقلی و دلیل عقلی اجمالی بر این
مطلب اینست که بدون صفات کمال بودن نقص است و نقص مستلزم امکانست
و با وجوب واجب الوجود بالذات بودن منافات دارد و ایضا صفات ذاتیه مذکوره
صفات کمال میباشند که باعث نقص صاحب خود در صورت ثبوت نمیشوند
و هر صفت کمال که باعث نقص صاحب خود نمیشود ثبوت آن از برای خدا ممکن است زیرا
که امکان ثبوت عبارتست از نبودن مانع عقلی و مثل آن در صورت مفروضه منافی
نیست چنانکه مخفی نیست و هر چه از برای خدا ممکن است لازم است ثبوت آن تا اینکه
نقص لازم نیاید پس این صفتها لازم است که از برای خدا ثابت باشد و او
صاحب آنها باشد و ایضا اگر خداوند عالم قادر نباشد هر آینه در افعال خود
محتاج خواهد بود به معینی که اعانت کند و رفع احتیاج کند و آن معین اگر
واجب الوجود باشد لازم میاید تعدد واجب الوجود و آن باطل است چنانکه
خواهد آمد و اگر ممکن باشد محتاج خواهد بود بواجب الوجود در اصل وجود
پس لازم میاید که پیش از وجود موجود باشد تا اینکه اعانت کند واجب
الوجود را در ایجاد خود و این بالبدیهه باطل است با اینکه احتیاج داشتن
منافات دارد با واجب الوجود بالذات بودن و همچنین خداوند عالم خلق کرده

همه چیز فنا و این وجهیکه خلایق و جهی در آنها نیست که باعث نشاء این همه خوبیها کی اراده
واجبا ایشان شود و این بدون علم ممکن نیست و همچنین تخصیص تخصیص دادن
بعضی از اشیاء و این مانی و بعضی دیگر و این مانی دیگری بدون قصد و اراده ممکن
نیست در وقتیکه علم و قدرت ثابت شد حیات نیز ثابت خواهد شد زیرا که غیر
حی قادر و عالم نخواهد بود بالبدیهه و دلیل نقلی بر اینمطلب بسیار است چنانکه
خداوند عالم فرموده اِنَّ اللهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ یعنی بدرستیکه خداوند بر همه چیز
قادر و توانا است و صاحب قدرتست نظر بوضع لفظ قدیر و ایضا فرموده اَللهُ
لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ یعنی خداوند عالم خدائیست که نیست خدائی بجز او
که زنده است و برپا کننده امر مخلوقات است و ایضا فرموده اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئاً
اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ یعنی اینست و جز این نیست که امر خدا در وقتی که اراده کند
چیزی را اینست که بگوید بآن چیز که موجود شو پس موجود میشود و ایضا فرموده
وَ کَلَّمَ اللهُ مُوسیٰ تَکْلِیماً یعنی تکلم فرموده و حرف زد خداوند عالم با موسی ع حرف زدنی
و ایضا مرویست که قالَ رَجُلٌ لِلصّادِقِ ع یا ابْنَ رَسُولِ اللهِ دُلَّنِی عَلَی اللهِ ما هُوَ فَقَدْ اَکْثَرَ
عَلَیَّ الْمُجادِلُونَ وَ حَیَّرُونِی فَقالَ لَهُ یا عَبْدَ اللهِ هَلْ رَکِبْتَ سَفِینَةً قَطُّ قالَ نَعَمْ قالَ فَهَلْ
کُسِرَتْ بِکَ حَیْثُ لا سَفِینَةَ تُنْجِیکَ وَ لا سِباحَةَ تُغْنِیکَ قالَ نَعَمْ قالَ فَهَلْ تَعَلَّقَ
قَلْبُکَ هُنالِکَ اَنَّ شَیْئاً مِنَ الْاَشْیاءِ قادِرٌ عَلیٰ اَنْ یُخَلِّصَکَ مِنْ وَرْطَتِکَ قالَ نَعَمْ
قالَ الصّادِقُ ع فَذٰلِکَ الشَّیْءُ هُوَ اللهُ الْقادِرُ عَلَی الْاِنْجاءِ حَیْثُ لا مُنْجِیَ وَ عَلَی الْاِغاثَةِ حَیْثُ
لا مُغِیثَ یعنی گفت مردی بامام جعفر ع ای فرزند رسول خدا راهنمائی کن مرا بر خدا چه
چیز است او زیرا که بر من بسیار جدل کرده اند جدل کنندگان و مرا سرگردان ساخته اند
پس حضرت فرمود که ای بنده خدا آیا هرگز سوار کشتی شده عرض کرد بلی فرمود
آیا کشتی تو شکست در وقتی که کشتی دیگر نبود که ترا نجات بدهد و شناگری نبود که
بفریاد تو برسد عرض کرد بلی فرمود آیا چسپید دل تو در آنوقت باینکه چیزی است
که توانائی دارد که ترا نجات بدهد از آن بلا و ورطه عرض کرد بلی پس حضرت فرمود

و ایضا [illegible]

که آن چیزی که تصور کرده که او نجات دهندهٔ تو است او خدا نیست که قادر و توانا است
بر نجات دادن تو در روز قیامت بلکه نجات دهنده نیست و بفریاد رسیدن در جائی که
فریاد رسی نیست و ایضا مرویست از جناب امام رضا ع که فرموده اِنَّ اللّهَ هُوَ
العَالِمُ بِالاَشْیَاءِ قَبْلَ الاَشْیَاءِ یعنی بدرستیکه خداوند عالم عالم و داناست بهمه
چیزها پیش از ایجاد آنها بسبب آنکه ذات خدا که علت تامه است از برای جمیع چیزها
معلوم خداست بعلم تام و علم حضوری یعنی غایب نبودن معلوم از عالم و علم
تام بعلت تامه علت تامه است از برای علم تام بمعلولات پس خداوند عالم پیش
از ایجاد اشیاء عالم بود بآنها مثل علم بآنها بعد از ایجاد آنها بعلم حضوری یعنی
غایب نبودن علم معلوم از عالم و ایضا مرویست از جناب امیر المؤمنین ع
که فرموده وَ لِعِلْمِهِ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْمُ المَصَالِحِ فَخَلَقَ لَکُمْ مَا فِي الاَرْضِ لِمَصَالِحِکُمْ یَا بَنِي آدَمَ
یعنی چون خداوند عالم عالم و دانای بهمه چیزهاست داناست بمصلحتهای شما پس
خلق کرد از برای نفع شما همه چیزها را که در زمین است از جهة مصلحت شما ای بنی
آدم و هم چنین است سایر آیات و اخبار پس قول مخالف که ذات خدا را صاحب
صفات کمال نمیدانند بلکه نایب صفات میدانند چون تیمم که نایب طهارت
و کار طهارت را میکند مخالف عقل و نقل است و توهم کردن اینکه صاحب صفات
بودن مستلزم اینست که ذات خدا محل حوادث باشد یا اینکه واجب الوجود بالذات قدیم متعدد
متعدد باشد توهم فاسد است زیرا که عین ذات بودن چنانکه خواهد آمد این توهم
متوجه نخواهد بود با اینکه این قول مستلزم اینست که ذات خدا در مرتبه ذات پیش از
ایجاد عالم ناقص باشد چون کسی که تیمم داشته باشد که در مرتبه ذات بی طهارت
و با حدث است هرچند در مقام فعل مثل وضو دار میتواند بجهة نماز کند و صل
نه نایب صفات از کمال اصول دین با اصول مذهب است و منکر آن کافر و خارج
الایمان نیست بلکه ناقص الاسلام یا ناقص الایمانست فصل سیوم در بیان اینست

که خداوند

که خداوند واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمال است منزه از جمیع
صفات نقص است که آنها را صفات سلبیه و صفات جلال نیز میگویند چون مرکب
بودن و مانند این که مذکور شد و در این مقام رد بر چند طایفه است چون
مجسمه که خداوند عالم را جسم میدانند کالاجسام یا بنحو لائق بجلال و هم چنین حلولیه
و اتحادیه که قائلند بحلول کردن خدا در بدن علی ع و متحد شدن عرفا با خدا و هم چنین
واصلیه که قائلند بوصل عرفا با خدا و مثل اینهاست بعضی از اعتقادات فاسده
یهود که میگویند خدا تعالی دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم که روز شنبه
است یعنی معطل است که در آن معطل شد و فارغ ماند در آسمان به پشت خوابید
و پای بر روی پای گذاشت و از کوفت کار بر آمد اینست که در روز شنبه کار را
حرام میدانند و دیگر میگویند که شب سه پاس است و در اول خر فریاد میکند و در دویم
سگ فریاد میکند و در سیوم اطفال شیر خواره نعره میکشند و میگوید ای وای
خانه خودم را خراب کردم و محراب خود را سوختم و فرزندان خود را در عالم با سیری
دادم که اشاره است بخرابی بیت المقدس و بقتل بنی اسرائیل و دیگر میگویند
که خدا هر روز نماز میکند و تسمه از تیماج بر سر میبندد از دو دست خود را
می بندد و میگوید تا اینکه رحم من غالب شود بر غضب من و دلیل بر این طلب
عقلا آنست که موصوف بودن خدا بصفات نقص باعث احتیاج و امکان است
که با واجب الوجود بودن منافات دارد زیرا که مرکب بودن و جسم بودن و مانند
اینها مستلزم احتیاج باجزاء و ترکیب کننده است و محتاج ممکن خواهد بود نه واجب
الوجود بالذات و هم چنین اگر محل حوادث باشد متغیر خواهد بود و متغیر حادث
خواهد بود و حادث ممکن خواهد بود و ممکن خدای واجب الوجود بالذات نخواهد
بود و نقلا آیات و اخبار است چون قول خدا تعالی لا تدرکه الابصار یعنی درک
نمیکند او را چشمها و قول امام ع لا یحس و لا یجس و لا یدرک بالحواس و لا یحیط
به شیء و لا جسم و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند عالم بچشم دیده نمیشود

وبدست درک کرده نمیشود و درک نمیکند اورا حواس ظاهره و باطنه و احاطه نمیکند
با و چیزی چون هوا و آب و مانند ان و نه جسم و نه صورت و نه حظ و نه حد و مانند
اینها کرده دلالت میکند که خدا جسم نیست و محل و حال و مانند اینها نیست و تحصیل
اعتقاد کردن اینکه خدا جسم کالاجسام نیست از اصول دین است و منکر این کافر
و از دین خارج است و همچنین اعتقاد کردن اینکه خداوند تعالی در دل عرفا حلول
نمیکند و مانند اینها بنابر وجهیکه قائل این نحو از اعتقاد منکر ضروری دین باشد
و با قائل بجسم کالاجسام بودن خداوند عالم چون بسیاری از جماعت صوفیه خذلهم
الله زیرا که هفت فرقه از ایشان کافرند که بعدد ابواب جهنم میباشند اول وحدت
وجودی باعتقاد موجودی که عالم را چون موج دریا و هیچ و خیالی میدانند دوم
وحدت وجودی باعتقاد موجودی که عالم را چون نم یم میدانند و ظاهر را واحد
و مظاهر را متعدد میدانند چون شعاع شمس که در روزنهای بسیار ظاهر میشود
سیوم اتحادیه که قائلند بمتحد شدن عارف با خدا چون شیر و شکر چهارم حلولیه
که قائلند بحلول کردن خدا در دل عارف چون اب کوزه پنجم واصلیه که قائلند که عارف
با خدا وصل میشود چون دریا ششم مباحیه که همه چیز حتی لواط را مباح میدانند
هفتم ملامتیه که همه چیز مباح را بصورت حرام در آوردن جایز میدانند و سبب تقرب
میدانند و اعتقاد کردن اینکه جسم لایق بحال ندارد و مانند اینها از اصول دین
مذهبست و منکر این از مذهب و ایمان بیرون است نه از اسلام و دین پس این
اعتقاد در لاجسم دارد فصل چهارم در بیان اینست که صفات ذاتیه واجب الوجود
بالذات چون علم و قدرت و حیوة عین ذات اوست نه زاید بر ذات و در این مقام
رد بر اشاعره است که صفات را زاید بر ذات میدانند و دلیل بر این مطلب عقلا
اینست که اگر حیوة و علم و قدرت و مانند اینها عین ذات واجب الوجود بالذات
نباشند لازم میاید نقص واجب الوجود بالذات در مرتبه ذات و نقص مستلزم
احتیاج و امکان است و احتیاج و امکان با واجب الوجود بالذات بودن منافات
دارد و ایضا اگر قدرت مثلا عین ذات او نباشد بلکه زاید بر ذات باشد خالی

ازاین

ازاین نیست که یا واجب الوجود میباشد و یا ممکن الوجود حادث از جانب خود یا غیر
خود پس اگر واجب الوجود باشد لازم میاید شرک و متعدد بودن بواجب
الوجود و این باطل است عقلا و اگر خود او را ایجاد کرده باشد لازم میاید
که بدون قدرت بر کارها کاری کرده باشد یا اینکه پیش از قدرت قدرت داشته
باشد و این نیز باطل است و اگر از غیر او باشد لازم میاید احتیاج خداوند
عالم بغیر خود و این بالبدیهه باطل است و نیز عین ذات بودن ان صفات صفت
کمالیست که باعث نقص صاحب خود نمیشود و هرچه چنین است از
برای او خدا ممکن است و ثابت است و لازم است و نقل حدیث شریف
که مرویست از امام جعفر صادق که آنحضرت فرموده اند لم یزل الله عز و جل
کان عالما و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته
و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور زیرا که حدیث شریف دلالت
میکند که همیشه خداوند عالم عالم بوده و صاحب علم و علم عین ذات اوست
نه اینکه ذات نایب علم باشد یا اینکه علم زائد بر ذات او باشد و همچنین سمع و بصر
و قدرت و از اینجاست که وارد شده است که از کمال توحید نفی کردن صفات است
از ذات یعنی صفات ذاتیه او عین ذات او هستند و چیزی جداگانه نیستند که زائد
باشند بر ذات او و اگر کسی گوید که علم یعنی دانستن است و قدرت یعنی توانائی
داشتن است و حیوة یعنی زندگی داشتن است و اینها یعنی مصدری میباشند
و عرض میباشند پس چگونه ممکن است که عین ذات واجب الوجود باشند جواب
گوئیم که علم دو اطلاق دارد و دو معنی دارد یکی یعنی دانستن و یکی منشأ انکشاف
اشیاء و سبب دانستن و ظاهر شدن انها و علم عین ذات یعنی دوم است نه اول
و همچنین قدرت یعنی منشأ تمکن و توانائی بر کردن و نکردن عین ذات اوست
و حیوة یعنی منشأ صحت متصف شدن بعلم و قدرت عین ذات اوست چون بعضی

معنی اینها منحصر در معنی عرفی فهمیده اند قائل شده اند که ذات خدا نائب صفات است
واین خلاف عقل ونقل است چنانکه اشاره بان شده است وحاصل اعتقاد کردن
باینکه صفات ذاتیه خداوند عالم عین ذات اوست وزائد بر ذات او نیست
کاین مراد از معانی نبودن واجب الوجود است از اصول دین مذهب است
ومنکر این داخل در مذهب اثنی عشری وجعفری نیست ومخلد در جهنم
خواهد بود علی الظاهر در صورت تقصیر فصل چهارم در بیان اینست که خداوند
عالم واجب الوجود صاحب جمیع صفات کمال واحد ویکتاست وبیشریک وبیهمتاست
زیرا اگر تعدد واجب الوجود مفهومیست از مفاهیم وهر مفهومی یا واجب است
یا ممکن یا ممتنع پس اگر تعدد واجب الوجود واجب باشد لازم میاید که واجب الوجود
موجود نباشد زیرا که متصور نیست واجب بودن تعدد مگر آنکه لازم ماهیت
وجوب وجود موجود باشد واین مستلزم است که واجب الوجود موجود نشود
زیرا که وجود او در ضمن هر فرد اوست ودر ضمن هر فرد با وحدت است نه تعدد
ودر وقتیکه تعدد که لازم است نباشد باید وجوب وجود که ملزوم است نیز
نباشد واین باطل است بالبدیهه چنانکه معنی واجب الوجود بودن منافی است
با معدوم بودن واگر تعدد ممکن باشد لازم میاید که فرد واجب الوجود که
موجب حصول تعدد است ممکن الوجود باشد واین نیز بالبدیهه باطلست پس
متعین شد که متعدد بودن واجب الوجود ممتنع است پس واجب الوجود یکتا
خواهد بود واز برای آن مفهوم یک فرد بیشریک خواهد بود وایضا اگر از برای خداوند
عالم شریک باشد لازم میاید که مرکب باشد از جنس وفصل زیرا که مراد
از جنس چیزیست که دو چیز در آن بحسب ذات خود شریک باشند ومراد از
فصل چیزی است که باعث امتیاز هر یک از دیگری باشد وتعدد واجب الوجود
مستلزم این نحو از ترکیب است وهر مرکب محتاج است باجزاء وجزء غیر کل است
واحتیاج بغیر منافیست با واجب الوجود بودن وهم چنین ترکیب مستلزم احتیاج است

بلکه بترکیب کننده اینها باشد واحتیاج منافی است با وجوب وجود وایضا اگر واجب
الوجود متعدد باشد خالی از این نیست که هر یک قادر بر هر چیز باشند یا نه اگر
قادر باشند لازم میاید در صورتیکه یکی بخواهد زندگی شخصی را در زمانی ودیگری
بخواهد مردن او را در آن زمان که آن یکشخص در یک زمان هم زنده باشد وهم زنده
نباشد واین محال است واگر قادر نباشد محتاج خواهند بود واحتیاج مستلزم
امکانست ومنافیست با وجوب وجود وایضا جمیع انبیاء واوصیاء واولیاء وعقلاء
معتبرین اتفاق کرده اند بر وجود صانع ویگانگی او وبودن او جامع صفات کمال ومنزه
بودن او از صفات نقص واتفاق ایشان باعث قطع است براینکه ایشان خطا
نکرده اند ودروغ نگفته اند چنانکه تواتر افاده قطع میکند وایضا ظاهر شده معجزاتیکه
از طاقت بشر بلکه جمیع ممکنات بیرونست چون اژدها شدن عصا وشق القمر وزنده
کردن مردها مانند اینها که صادر شده اند از پیغمبرانیکه ادعا کرده اند که ما از جانب خدائی
آمده ایم که واجب الوجود بالذات وواحد ویکتاست ودلیل است براینکه خدا یکتا
موجود است که اینها را فوق طاقت بشر است از برای حقیت قول ایشان اظهار میکند
وموجود میکند پس اگر خدا از یکی بیشتر میشد بایست اند یکی نیز پیغمبری بفرستد از جانب
خود که اظهار کند که او موجود ومعبود است ونفی کردن او باطل است ودلیل نقلی بر این
مطلب بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده اللّه لا اله الا هو الحی القیوم یعنی
خداوند عالم یکی است ونیست خدائی بجز او که زنده وبرپا کننده اشیاهاست
وایضا فرموده لو کان فیهما الهة (وما من اله) الا الله یعنی نیست خدائی مگر خداوند عالم که یکتاست
وایضا فرموده لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا یعنی هر گاه در آسمان وزمین
خداهای متعدده میشدند بجز خداوند یکتا هر آینه فاسد میشدند نظام اینها زیرا
که سلسله ممکنات که از راه ارتباط بمنزله یک معلول میباشند باینکه کل ممکن واحد است
بمقتضای تاثیر یکی از خداها که مستقل وعلت تامه میباشند باید موجود باشد
وبمقتضای تاثیر دیگری که تعطیل در حق او بالبدیهه محالست باید معدوم باشد

پس نظام عالم بدون وحدت صانع عالم انتظام نخواهد یافت چنانکه اگر دو پادشاه در مملکتی
باشند باعث اختلال اوضاع اهل آن مملکت خواهند شد و ایضا فرموده وما کان معه
من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض یعنی نیست با خداوند عالم
خدائی دیگر اگر هرگاه خدائی میشد با او هر آینه مستقل میشد هر اینه می برد هر خدائی
مخلوق خود را زیرا که علت تامه در یک معلول شخصی نمی‌توانند تا اثر کند والا لازم می آید
علت تامه دو یک معلول شخصی نتوانند تاثیر نباشند یا تحصیل حاصل کنند
باشد و دیگری محتاج باشد هر اینه بلندی خواهد داشت آن قادر بر آن عاجز و آن عاجز معلول
و محتاج خواهد شد و خدا نخواهد بود و ایضا فرموده قل هو الله احد الله الصمد
لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یعنی بگو ای محمد که خدا از هر جهت یکتاست و خدا
محتاج نیست و فرزند ندارد و پدر و مادر ندارد و از برای او مانندی نیست و شریکی
و شبیهی نیست و آیات و اخبار در این باب بسیار است و حاصل اعتقاد کردن یکتائی خداوند
واجب الوجود بالذات کرده است بر مجوس که میدانند خالق خیر مبدا است و اهرمن را
خالق شر مبدا است و بر مشرکین که از برای خدا ماه یا آفتاب یا آتش و غیر اینها را شریک
مبدا نند و هم چنین بر کسانیکه عزیر یا عیسی را پسر خدا میدانند از اصول دین است و منکر
این کافر و نجس است و مخلد در جهنم است باب دویم در بیان اصل دویم است و آن
عدل است بدانکه عدل بحسب معنی لغوی عبارت است از بودن افعال واجب الوجود
بالذات میان افراط و تفریط و بحد اعتدال و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف و عدل
اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند عالم عادل است و در جمیع افعال کامل است و از
ظلم منزه و مبرا است و از قبح و شر و در جهت و معرا است و جمیع فعلهای او نیکو است و باعث
منافعی است که عاید به بندگان اوست و صاحب لطف بر بندگانست و فعل او همه
بر وفق مصلحت ایشان است و خلق کرده بندگان همه را با قدرت و اختیار بدون تفویض
واجبار و در این اصل پنج فصل است فصل اول در بیان آنست که خداوند عالم
ظالم و ستمکار نیست و راضی بظلم و ستم کردن نیست و جمیع افعال خداوند عالم حکیمانه

کردن

کردن به بندگان حسن و نیکو میباشند بحسب عقل هر چند بالعرض باشند و خالی از قبایح و ظلم
و شرور میباشند زیرا که از روی اختیار کسی میکند که محتاج باشد یا جاهل باشد و خداوند
عالم نه محتاج است نه جاهل بالبدیهه چنانکه در قرآن خداوند عالمیان فرموده ان الله لا یظلم
مثقال ذرة یعنی بدرستیکه خداوند عالم ظلم نمیکند بندگان را بهیچ قسم از ظلم و هر فردی از
افراد ظلم و حاصل اعتقاد کردن اینمعنی که از عدل که مقابل جور است از اصول دین است
و منکر این از دین بیرون و کافر است و نجس است و مخلد در جهنم خواهد بود و در عقوبت
نقصی فصل دویم آنست که جمیع افعال خداوند عالم معلل است بغرضی و فایده که عاید
بندگان در دنیا و آخرت یعنی خداوند در دنیا عالم هر کار که میکند از جهت فایده بیک
کر بندگان عاید میشود در دنیا یا در آخرت زیرا که اگر چنین نباشد لازم می آید که فعل
خدا عبث و لغو باشد و این بالبدیهه باطل است چنانکه خداوند عالم در قرآن فرموده
که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر اینکه مرا بندگی کنند
و فرموده که خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی خلق کرده خداوند عالم از برای شما آن
چیزها که در زمین است بالتمام و ایضا فرموده که افحسبتم انما خلقناکم عبثا
یعنی آیا گمان داوید شما که ما شما را لعبث خلق کردیم چنین نیست که گمان کردید و ایضا
فرموده وما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا
یعنی خلق نکردیم ما آسمانها و زمین را و آنچه در میان آنها است باطل و بیفایده
زیرا که این گمان کسانیست که کافر اند و حاصل این اعتقاد کرده است بر اشاعره که
منکر غرضند از اصول مذهب است فصل سیم در بیان آنست که جمیع افعال خداوند
عالم مترتب است بر لطف که نزدیک کننده است بطاعات و دور کننده است از معاصی
و بآن غرض الهی تمام میشود زیرا که هرگاه خداوند عالم بر بندگان لطف نکند
و ایشان بجهل و مصلحت و مفسده و حسن و قبح با قی بمانند مستعد نعمت آخرت
نخواهند شد و فعل خدا عبث خواهد بود چنانکه خداوند عالم در قرآن فرموده ولولا فضل
الله علیکم ورحمته یعنی چرا نباشد فضل خدا بر شما و رحمت او و ایضا فرموده ما یرید الله

يَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ یعنی نمیخواهد خداوند عالم
که بر شما حرج و مشقت شدیده واقع بشود بلکه اراده کرده که پاک کند شما را و تمام
کند نعمت خود را بر شما و فرستادن پیغمبران و نصب امامان و وعد و وعید و ثواب
و عقاب و امثال اینها بر این مطلب شاهدند و اصل این اعتقاد نیز از اصول مذهب
و رد بر اشاعره است که وجوب عقلی قائل نیستند فصل چهارم در بیان اینست که
جمیع افعال خداوند عالم بر وجه اصلح بحال بندگان است و الا لازم میاید که خداوند عالم
آنچیزی که بدتر است از مقدم بدارد بر آن چیزی که بهتر است و این نیز بالبدیهه باطل
است چنانکه مساوی کردن میان پست و بلند نیز قبیح است بالبدیهه هرگاه مصلحت
نظام کل با کلی تعارض کند با مصلحت نظام جزء با جزئی مصلحت نظام کل و کلی مقدم خواهد
بود بر مصلحت نظام جزء با جزئی چون قطع انگشت از جهت حفظ باقی بدن چنانکه از حدیث مفضل
از جناب صادق ع مستفاد میشود که عطا کردن اعضا از جهت منفعت است و لغو نیست بعضی
از آنها چون چشم و وضع آن در سر از جهت اصلح بودن است و همچنین امر کردن بنوره
و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته از جهت اصلح بودن آنهاست و اصل این اعتقاد
از کل اصول مذهب است چنانکه معتقد اکثر امامیه است بلی اعتقاد کردن بعضی از
متکلمین که اشتمال بر مصلحت کافیست و اصلح بودن ضرور نیست از نقص اعتقادات
و ممکن است که اعتقاد اول این باشد که خداوند عادل است و ظالم نیست و راضی بظلم نیست
و اعتقاد دویم این باشد که هر کاری که از خداوند عالم بجای میاورد
این باشد که فعلهای خداوند عالم با غرض و فایده ایست که عاید به بندگان اوست و اعتقاد سیوم
و اعتقاد چهارم این باشد که لطف بر خداوند عالم واجب است و بسبب وجوب لطف
هر کاری که مصلحت بندگان نیست بلکه اصلح هر چیز که بحال عباد است باید بجای بیاورد
زیرا که ایجاد اصلح لطف است و لطف بر خدا واجب است و اعتقاد پنجم این باشد که بندگان
اوست همه را خداوند عالم بر وجه اعتدال خلق کرده نه بر وجه جبر که بیکاره باشند و نه بر وجه
تفویض که همه کاره باشند بلکه با اختیار میباشند در کارها و لیکن در آن اختیار احتیاج

بخداوند

بخداوند کان اختیار را باقی بدارد چنانچه در دادن آن اختیار احتیاج داشتند فصل پنجم
در بیان اینست که خداوند عالم جمیع بندگان را ایجاد کرده با قدرت و اختیار بر کردن افعال
خود و نکردن آن یعنی که نه جبر است در افعال باینکه عباد عالم را جسم میدانند کالاجسام
با نحو لا یلیق بجلال و همچنین حلولیه و اتحادیه که قائلند بحلول کردن خدا در دل عرفا و متحد شدن عرفا
با خدا و همچنین واصلیه که قائلند بوصل عرفا با خدا و مثل اینها که بعضی از اعتقادات
فاسده یهود که میگویند خدای تعالی دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم که شنبه است
یعنی معطل است که در آن معطل شد و فارغ ماند و در آسمان به پشت خوابید و پای بر روی
پای گذاشت و از کوفت کار بر آمد اینست که در روز شنبه کار را حرام میدانند و دیگر
میگویند که شب سه پاس است در اول غر غر یاد میکند و در دویم سلف فریاد میکند
و در سیوم اطفال شیر خواره که گریه میکنند و میگوید که ای وای که خرابه خودم را خراب
کردم و محراب خود را سوختم و فرزندان خود را در عالم پاسیری دادم که اشاره است
بخرابی بیت المقدس و بقتل بنی اسرائیل و دیگر که خدا هر روز نماز میکند و تسمیه
از تیماج بر سر میاندازد و دست خود را میبیند و میگوید تا اینکه رحم من غالب شود
بر غضب من و دلیل بر این مطلب عقلا آنست که موصوف بودن خدا بصفات نقص
باعث احتیاج و امکانست که با واجب الوجود بودن منافات دارد زیرا اگر مرکب بودن و جسم
بودن و مانند اینها مستلزم احتیاج باجزاء و ترکیب کننده است و محتاج ممکن خواهد
بود نه واجب الوجود بالذات و همچنین اگر محل حوادث باشد متغیر خواهد بود
و متغیر حادث خواهد بود و حادث ممکن خواهد بود و ممکن خدای واجب الوجود
بالذات نخواهد بود و نقلا آیات و اخبار است چون قول خدای تعالی لا تدرکه الابصار
یعنی درک نمیکند او را چشمها و قول امام ع لا یحس و لا یجس و لا یمس و لا یدرک بالحواس
ولا یحیط به شیء ولا جسم ولا صورة ولا تخطیط ولا تحدید یعنی خداوند عالم حس دیده
نمیشود و درک نمیکند او را حواس ظاهره و احاطه نمیکند باو چیزی چون هوا و مانند
آن و نه جسم و نه صورت و نه خط و نه حد و مانند اینها که دلالت میکند که خدا جسم نیست

وحلول واتحاد ومانند اینها نیست وکمل اعتقاد کردن اینکه خدا جسم کالاجسام نیست
از اصول دینست ومنکر این کافر است واز دین خارج است وهمچنین اعتقاد
کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول میکند ومانند اینها بنابر وجهیکه
قائل این نحو از اعتقاد منکر ضروری دین باشد وقائل بجسم کالاجسام بودن
خداوند عالم چون بسیاری از جماعت صوفیه خذلهم الله زیرا که هفت فرقه از
ایشان کافر اند که بابواب جهنم میباشند اول وحدت وجودی بالتعدد موجودی
که عالم را چون موج دریا وهمی وخیال میدانند دوم وحدت وجودی
با تعدد موجودی که عالم را چون نم یم میدانند وظاهر را واحد ومظاهر را
متعدد میدانند چون شعاع شمس که در روزنها بسیار ظاهر میشود سیم اتحادیه
که قائلند بمتحد شدن قائل عارف با خدا چون شیر وشکر چهارم حلولیه که قائلند
بحلول کردن خدا در دل عارف چون آب در کوزه پنجم واصلیه قادر بر ترک نباشند
وبیکاره باشند والت فعل باشند چنانکه اشاعره میگویند ونه تفویض بانکه
عباد مستقل باشند در افعال وهمه کاره باشند وامور ایشان مفوض واگذاشته
بایشان باشد ومحتاج نباشند بخداوند عالم بعد از وجود چنانکه معتزله
میگویند بلکه امر بین الامرین ومیان دو امر است باین طریق که قدرت داشتن
ایشان بر جمیع افعال در جمیع احوال واعطاء اسباب وابقاء آنها از جانب خداست
ومباشرت بجا آوردن از ایشانست که بندگان میباشد چنانکه مذهب امامیه
زیرا اگر بندگان مختار نباشند لازم میاید که ایشان را بی تقصیر ایشان
عذاب بکنند ومذمت کند یا اینکه عذاب جهنم ومحشر وقبر وعالم برزخ دروغ
باشد واین خلاف بدیهه عقل ونقل است ونیز احتیاج ممکن بواجب ممکن
بودن اوست واین همیشه است پس احتیاج نیز همیشه است پس مستقل بودن
باطل است چنانکه خداوند عالم فرمود لا اکراه فی الدین یعنی در دین اکراه
نیست وفرمود وما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی نمیخواهید شما چیزی را مگر

انکه مشیت

انکه مشیت نکوبی خدا بان تعلق میگیرد وایضا فرمود کل یوم هو فی شأن یعنی
در هر زمان که خداوند عالمیان در کاری وحالیست ومعطل نیست وچنانکه
مرویست از جناب صادق ع که فرمود لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین
یعنی در افعال اختیاریه بندگان نه جبر است که فعل از خدا باشد وبا اینحال
ما را عذاب کند چنانکه اشاعره میگویند ونه تفویض است که خدا معطل باشد
وما مستقل باشیم تا اینکه تعدد واجب وعدم علت احتیاج امکان لازم آید چنانکه معتزله
میگویند بلکه امر بندگان میان دو امر است که بعد خلقت هر دو است وکمل
این اعتقاد از اصول مذهب است ومنکر این خارج از مذهب است ومخلد در جهنم
در صورت تقصیر باب سیوم در بیان اصل سیم است که نبوت باشد بدانکه نبوت
بحسب معنی تصوری عبارتست از خبر دادن بشر معصوم از جمیع گناهان باحکام
خداوند عالمیان که متعلق است بافعال وعقاید بندگان بوحی ومانند آن
بعد از اثبات پیغمبری بمعجزه یا در باب الهیه بالاصاله در امر دنیا ودین بر مکلفین
کلا یا بعضا یا اینکه عبارتست از پیغمبر وخبر دهنده بودن بشر معصوم بر اینکه
خداوند عالم بشر معصوم بود را پیغمبر وخبر دهنده وبحسب معنی تصدیقی آنست
که مکلف در دل اعتقاد کند وبزبان اقرار کند که پیغمبر ما محمد بن عبد الله ص پیغمبر
بحقست بسوی انس وجان وفرستاده خداست بسبیل لزوم عقلی بسوی
بندگان با معجزات چند که از جمله آنهاست معراج جسمانی وشق القمر وقرآن
ومثل آن سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث بودند بسوی بندگان وبشر
معصوم از جمیع گناهانست وآخر پیغمبرانست ودین او باقیست تا روز قیامت
واز برای اوست اذن شفاعت ودر این اصل نیز پنج فصل است فصل اول
در بیان اینست که فرستادن رسول بسوی بندگان نیکو ولازم است ودر آن
فواید بسیار است چون ارشاد بندگان بسوی انچیزیکه باعث استعداد نعمت
آخرت است ودلیل عقلی بر اینمطلب آنست که مقصود اصلی از خلق کردن بندگان

بنعیم ابدی اخرویست واین موقوفست بر تحصیل قابلیت وان محتاجست بمعرفت احکام الهیه
وان از جهت نقصان عقلهای ما در درک احکام وعدم قابلیت ما از برای وحی والهام
موقوفست بر فرستادن پیغمبری که بیان انها کند بر وجهی که حجت الهی تمام شود تا اینکه
واجب شود بر بندگان تصدیق ایشان زیرا اگر چنین نباشد لازم میاید که فعل خدا
عبث باشد واین باطلست ودلیل نقلی ایات واخبار است چنانکه خداوند عالم فرموده
لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط
یعنی تحقیق که فرستادیم پیغمبران خود را با معجزات وعلامات واضح وفرستادیم با ایشان کتاب
ومیزان را تا اینکه رفتار کنند بندگان مردمان بحق وعدالت وایضا فرموده رسلا
مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی فرستادیم رسولان را
که بشارت میدهند بنعمت اخرت وبهشت وبیم دهنده اند از عذاب جهنم ومانند ان
تا اینکه از برای مردمان حجت نباشد بعد از فرستادن رسولها وایضا فرموده وما
ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم یعنی نفرستادیم هیچ پیغمبری را
مگر بزبان قوم او تا اینکه بیان کند از برای ایشان احکام را اگر احتیاج باشد وارد شده
روایتی که جناب صادق ع بعد از سؤال کردن زندیقی که از راه اثبات انبیاء ورسل
که چون اثبات خالق حکیم کردیم دانستیم که از برای او واسطههائی است که رهنمائی
میکنند بندگان او را بر مصالح ایشان که بان بقاء ایشانست ودر ترک ان فنای ایشانست
وانها انبیاء میباشند از جانب خدا که با دلائل وبراهین وشواهد چون زنده
کردن مردهها میباشند وحاصل این اعتقاد از اصول مذهبست که رد کرده است
بر اشاعره که وجوب عقلی قائل نیستند ومنکر این مذهب خارجست ومستحق خلود در جهنم
در صورت تقصیر علی الظاهر وانهم جزئی از اصول دینست واین اعتقاد که وقت
باینکه رسول خدا فرستاده فصل دویم در بیان اینست که باید رسول البته
ومعصوم از جمیع گناهان باشد در حال پیغمبری وپیش از پیغمبری خواه در حال عمد
باشد وخواه در حال سهو بلکه لازمست که از جمیع عیوب جسمانیه واخلاق ذمیمه
مبرا ومنزه باشد مثل ... ومانند انها که باعث نفرت طباع وخلاف وحیرت میشود ومنزه
باشد تا اتمام حجت بشود زیرا که عصمت عبارتست از ملکه الهیه موهبتیه که مانعست
از صدور قبیح ومعصیت در حال عمد وسهو بلکه تمام عمر ایشان با وجود اختیار وقدرت وقوت

عقل

عقل وفطانت وکمال اهتمام در طاعت که این اقوی از عدالتست زیرا که عدالت مانع نیست
از صادر شدن قبیح در حال سهو بلکه مانع نیست از صادر شدن معصیت در تمام عمر
انسان خصوصا در تمام امور وهم چنین صفات هرگاه از پیغمبری صادر شود احتمال نبا...
اتمام حجت نخواهد شد واعتقادی وانقیادی بحرف او نخواهد بود وغرض الهی از
خلقت حاصل نخواهد شد وهم چنین اگر بشر نباشد که محسوس بشود زیرا که اگر
چنین نباشد حیرت حاصل خواهد شد پس باید بشر باشد تا اینکه اتمام حجت بشود
چنانکه خداوند عالم فرموده وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم یعنی نفرستادیم
پیش از تو پیغمبری بجز بشر یک مردان بودند که بایشان وحی فرستادیم وایضا فرموده
ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون یعنی اگر میکردانیدیم
از رسول را ملائکه هر اینه میکردانیدیم او را بصورت مرد وهر اینه مشتبه میشد
بر ایشان انچیزی که اشتباه در ان دارند وفرموده لا ینال عهدی الظالمین یعنی
نمیرسد ونمیرسد عهد من بظالم که معصیت کار باشد وایضا فرموده وکلا فضلنا
علی العالمین یعنی تمام انبیا را تفضیل دادیم بر تمام خلقان که از جمله انها
ملائکه مقربین میباشند که تصریح به عصمت از برای ایشان نیست لیکن ایاتی که
که موهم صدور معصیت از ایشان است باید حمل شود بر صدور ترک اولی که عصیان
مقربین است هرچند حسنات ابرار باشد وحاصل این اعتقاد که رد بر سنیها
است نیز از اصول مذهبست وانکار این از جهت هموار کردن خطا وجرم خلفا
موجب خروج از مذهب وخلود در جهنم است در صورت تقصیر فصل سیوم
در بیان اینست که لازم است که پیغمبر ص با معجزه مصدقه باشد یعنی فعل خارج
از عادت وطاقت بشر که واقعی باشد ومسبب از سبب ارضی وسماوی نباشد
وبکسب وتحصیل ان ممکن نباشد از او صادر شود که دلالت کند بر صدق ودعوی
او چنانکه ایه شریفه سابقه ومانند او دلالت بر این میکند زیرا که عصمت امریست
مخفی ومعلوم نمیشود مگر بمعجزه مصدقه که بر طبق مدعا باشد تا دلالت کند بر ...

در لغتی عجز چنانکه ابن شریف شارح بقیه دلالت میکند که زیرا عصمت امریست مخفی و معلوم نیست بلکه
بمعجزه مصدقه که بروفق مدعا باشد تا دلالت کند بر صدق او چنانکه منطوق حدیث
مروی از جناب صادق ع است بواسطه اینکه اظهار معجزه در دست کاذب و ادعای
بکرامات قبیح است بلکه لازم است بر خداوند عالم که در صورت کذب مدعی
نبوت ممکن و مانند آن تکذیب او کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب
دعوی پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد ص برای کور یکچشم دعا کرد چشم دیگرش نیز
بینا شد او نیز از برای مرد کور یکچشم دعا کرد آن چشم درستش نیز کور شد
و مثل این را معجزه مکذبه گویند چنانکه سحر ساحرین فرعون را بعصای موسی
باطل کرد و توضیح این مطلب آنست که هر امر عجیبی که وهمی و خیالی باشد و یا واقعی
باشد و مسبب از سبب خفی باشد که تحصیل آن بکسب ممکن باشد آنرا سحر گویند
و اگر واقعی باشد و مسبب از هیچ سببی از ارضی و سماوی و مرکب نباشد آنرا
خارق عادت گویند و آن اگر از برای غیر مدعی نبوت و امامت ممکنه باشد آنرا
کرامت گویند چون اطاعت کردن سنگ از برای سلمان و میل نمودن شاخه
درخت خرما از برای مریم و مانند آن و اگر از برای مدعی نبوت یا امامت ممکنه
پیش از ادعا باشد آنرا ارهاص گویند که بعضی انتظار است و باعث انتظار نبوت
یا امامت چون شنیدن آن خوف ابرار از برای پیغمبر ما و شکافتن دیوار کعبه از برای
علی بن ابیطالب و اگر مقرون بادعا باشد مخالف مدعی باشد آنرا معجزه مکذبه
گویند چون کور شدن شخص یکچشم بدعای مسیلمه کذاب علیه اللعنة والعذاب و اگر
مطابق باشد آنرا معجزه مصدقه گویند چون معجزات حضرت پیغمبر ما ص و سایر
پیغمبران ع و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین چنانکه بعضی از آنها
مذکور خواهد شد و پیغمبر باید که صاحب معجزه باشد تا اینکه حجت تمام شود
و لطف الهی بعمل آید و فصل این اعتقادات از اصول مذهب بلکه اصول دین است
که متعلق باصل نبوت است زیرا که بنای اهل دین همه اینست که بهر دستی نباید
دست داد فصل چهارم در بیان اینست که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن

هاشم

هاشم بن عبد مناف پیغمبر بر حقست و معصوم از جمیع گناهانست بر وجهی که گذشت و صاحب
معجزات است که از جمله آنها معراج جسمانی و شق القمر و قرآنست چنانکه خداوند عالم
فرموده وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل یعنی نیست محمد بن عبد الله
مگر رسول خدا که پیش از او رسولها بوده اند و رفتند و دلیل بر این مطلب اینست
که پیغمبر ما محمد بن عبد الله ص ادعای پیغمبری و نبوت ممکنه کرد و بر طبق ادعای
خود معجزه مصدقه آورد پس صادق است و بر حقست پس پیغمبر ما پیغمبر بر حقست و اما
اینکه پیغمبر ما ادعای پیغمبری کرد پس بخبرهای متواتره متظافره و اتفاق مسلمین
و کافرین معلوم است و اما اینکه بر طبق ادعای خود معجزه مصدقه آورد دلیلش تواتر
اینست که چندین فعل که غریب و عجیب واقع بوده اند و بشر از آوردن مثل آن بکسب
و غیر آن عاجز بوده اند و برخلاف عادت بوده اند و مقارن ادعای پیغمبری بوده اند
و معجزات آنحضرت بر دو نوع بوده اول داخلی دوم خارجی و داخلی چندین معجزه
بوده اول آنکه نور آنحضرت از دور دیده میشد بطوریکه هرگاه دست مبارک را
بلند میکرد انگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد دوم آنکه بوی خوش
آن بزرگوار در هر راهی که میگذشت تا دو روز یا زیاده باقی میماند و از عرق آنجناب
جمع میکردند که بهترین عطرها بود سیم آنکه چون در آفتاب میایستاد او را سایه
نبود و ابر سر او سایه می افکند چهارم آنکه از عقب میدید چنانکه از پیش رو می
دید پنجم آنکه در خواب و بیداری یکسان میدید و میشنید و همچنین غیر اینها
و اما معجزات خارجیه پس نیز چندین معجزه بوده اند اول معراج جسمانیست چنانکه
روایت کرده اند که آن بزرگوار بعد از نماز عشا در حجر اسمعیل یا در خانه ام هانی خوابیده بود
که ناگاه جبرئیل نازل شد و براق آورد و آن بزرگوار را سوار کرده به بیت المقدس
و آسمانها برد و عجایب آسمانها را نمود و بعد از آن بالا رفت تا اینکه بسدرة
المنتهی رسید و بمقام قاب قوسین رسید و علوم بسیار بر او مکشوف گردید
و بعد از این در همان شب نزول فرموده و در صبح آن روز خبر داد اهل مکه را بآن

و در ادعای پیغمبری معجزه شرط است
و در ادعای امامت نیز معجزه یا نص شرط است

و بروفق دعوای آن
بزرگوار ظاهر از آن
جناب اظهار شده اند

چیزی که معلوم بود وابو جهل وسایر ان انکار کرده اند واز ستون وقندیل بیت المقدس
سؤال نمودند وانجناب جواب فرمود واز احوال قافله شام سؤال کردند انجناب
جواب فرمودند وانشان ونمود ایشان پرسیدند وانجناب تعیین فرمودند
وتمام مطابق واقع شد دویم شق القمر است ومجملی از کیفیت ان چنانکه روایت
کرده اند اینست که در مکه در شب چهاردهم ذی الحجه چهارده نفر از اصحاب عقبه در مقام
اظهار معجزه از انجناب خواهش نمودند که ماه را دو پاره کند انجناب باذن
الهی امر فرمودند که ماه دو پاره شود پس ماه دو پاره شد پس منافقین خواهش کردند
که بگو باید بصورت اول شود چنانکه پس خواهش کردند که دو باره دو پاره کند
نیز دو پاره نمودند پس انجماعت گفتند که مسافرین ما چون از شام بیایند
از ایشان خواهیم پرسید پس اگر ایشان نیز مثل ما دیده اند معلوم خواهد شد که از
جانب خداست والا سحر خواهد بود وچون آمدند وسؤال کردند گفتند ما نیز
چنین دیدیم سیم از معجزات انحضرت قرانست که باقیست تا روز قیامت وانجناب
طلب معارضه فرمود وجمیع فصحای عرب که فصیح بودند ترین جمیع فصحای اعصار
واعصار بوده اند از اوردن مثل ان بلکه یک سوره کوچک ان عاجز شده اند وباحرصی
که در تکذیب انحضرت داشتند مقاتله با سیوف میکردند ومقاتله بحروف نکردند
زیرا که از ضابطه فصاحت وبلاغت ان واشتمال بر نظم غریب واسلوب عجیب بر وجهی که
هر فقره از ان هرگاه در کلام فصیحی باشد چون لعل وياقوت ومعانی نمایانست وعدم
اختلاف اخبار بامور ماضیه واتیه وعلم دکات بالمره واشتمال بر معارف ربانی
ومکارم اخلاق انسانی بحیثیتی که طایفه عرب که بعدم فهم وعلم وادب مشهور
بوده اند واز برکت ان بوفور علم مغبوط کرده اند وجمیع بلغاء انزمان از
غرابت ان متعجب وحیران بودند واز اوردن مثل ان عاجز بودند وبعد از این
نیز نیاورده اند هر چند سبب عاجز کردن خدا باشد از اوردن مثل ان ومقام
معارضه چون عاجز کردن از برداشتن پر کاهی قران معجزه است بسبب عجز مخلوق با تعجیز
خالق چنانکه بتوان معلوم است پس معلوم است که از جنس فعل بشر نیست وفعل
خالق است که از برای تصدیق نبی نازل فرموده پس اگر انحضرت پیغمبر بر حق نبود خود

چنین

چنین امر بزرگ بزبان او جاری نمیبود زیرا که اضلال ودر داشتن بر باطل لازم میاید
بسبب اظهار معجزه در دست دروغگو وغرض الهی از خلق کردن عباد حاصل نمیشد
چهارم از معجزات انجناب اوردن درخت است چنانکه شیخ روایت از جناب امیر المؤمنین
علیه السلام کرده در خدمت انجناب بودم که جمعی از بزرگان قریش آمدند پس گفتند
انجناب صلی الله علیه وآله ادعای بزرگی کردی که هیچیک از پدران تو چنین ادعاء
نکرده اند وما از تو خواهشی میکنیم هرگاه اگر بعمل آوردی خواهیم دانست که تو پیغمبری
والا معلوم میشود که تو ساحری وکذابی پس انجناب فرمود چه خواهش دارید
وایشان گفتند که بخوان این درخت را که از ریشه کنده شود وپیش روی تو
بایستد پس انجناب فرمود که خدا قادر است بر همه چیزها پس اگر درخت بیاید ایمان
خواهید اورد گفتند اری وانحضرت فرمود که من خواهم نمود انچه را که میخواهید
ولکن شما ایمان نخواهید اورد پس خطاب فرمود بدرخت که ای درخت
اگر ایمان داری بخدا وروز جزا وبر بودن من رسول خدا از ریشه کنده شو وبیا
پیش روی من باذن پس درخت از ریشه کنده شد ومثل مرغ پر واز کرده
در خدمت انجناب آمد وشاخه بالای خود را بر بالای سر انجناب گذاشت وبعضی
از شاخهای خود را بر دوش من گذاشت پس انقوم چون انحال را دیدند براه
شمردند پس گفتند بگو امر کن که نصف ان پیش تو بیاید پس امر کرد که نصف ان
ان درخت امد بروجهی که نزدیک بود که بچسپد بان بزرگوار پس تعجب کردند
پس گفتند بگو که این نصف برگردد وبسوی دیگر پس امر کرد وبرگشت پس من گفتم که لا اله
الا الله انی اول مؤمن بک یا رسول الله واول من امن بان الشجرة فعلت ما فعلت
بامر الله تصدیقا بنبوتک واجلالا بکلمتک یعنی نسبت ندادی بجز خداوند عالم بجهة اولکسی
که هستم که ایمان اوردم بتو یا رسول الله ص واول کسی هستم که ایمان اوردم باینکه
درخت کرد انچه را که کرد بامر خدا از جهة تصدیق بپیغمبری تو وبزرگ شمردن سخنان
تو پس انقوم گفتند که تو ساحری وکذابی ایا تصدیق میکند تو را غیر علی پنجم از معجزات
خاتمیت انجناب زنده کردن مرده است چنانکه مروی از جناب امام حسن عسکری است

کرد روزی انحضرت فرمود که خداوند عالمیان برای هیچ پیغمبری آیتی و معجزه ظاهر نکردانید
مگر برای محمد ص و علی ع و مثل انها ظاهر کردانید و از ان عظیمتر برای انحضرت مقرر کردانید
کفتند یا رسول الله ص مانند معجزات عیسی ع میکوئیم برای انحضرت ظاهر شد از مرده
زنده کردن و کور و ابرص را شفا دادن و خبر دادن بانچه
در خانها خورده بودند و ذخیره کرده بودند و حضرت فرمود که روزی محمد ص و علی ع
در کوچهای مکه راه میرفتند و ابولهب از عقب ایشان میرفت و سنگ بر حضرت
رسول ص میانداخت و پاهای مبارک ان حضرت را مجروح کرده بود و خون از قدم مبارک
جاری شده بود و ابولهب فریاد میکرد که ای کروه این ساحر دروغگوست پس سنگ برو
بیندازید و از او دوری کنید و از جادوی او بپرهیزید و اوباش قریش [illegible]
میکردند ایشان از عقب انحضرت میامدند و سنگ بر انحضرت میانداختند و بر حضرت
امیر المؤمنین ع میخورد پس یکی از ان کافران کفت یا علی تو پیوسته تعصب محمد را اظهار
میکنی از جانب او جهاد میکنی و با انکه هرگز [illegible] و شجاعت نداری خود
نداری چرا در این وقت یاری او نمیکنی حضرت فرمود ای اوباش قریش من بی رخصت
او کاری نمیکنم اگر بفرماید خواهید دید که چه خواهم کرد پیوسته از عقب ایشان
میرفتند و از [illegible] میرسانیدند تا انکه از مکه بیرون رفتند پس ناگاه دیدند
که سنگها از کوه بجانب انحضرت [illegible] کافران شاد شدند و دور رفتند کفتند
الحال این سنگها حضرت محمد ص و علی ع را هلاک خواهد کرد چون سنگها نزدیک
ان دو بزرگوار رسیدند بقدرت خداوند جبار بسخن در امدند و کفتند السلام
عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَخَيْرَ الْخَلْقِ اَجْمَعِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ
وَيَا خَلِيفَةَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ چون کافران این حالت غریب را مشاهده
کردند متحیر ماندند پس ده نفر از ایشان که کفر و عناد ایشان زیاده بود
کفتند که این سحر بود چون اینها کفتند بقدرت رب العالمین و اعجاز انحضرت

[illegible]

ده سنگ

ده سنگ از ان سنگها بلند شد هر یک محاذی سر یکی از ان کافران امدند و بر سر ایشان میخوردند
و بلند میشد و باز بر میکردید و بر سر ایشان میخورد تا انکه سرهای ایشان نرم کردید
و مغز سر ایشان از بینیهای ایشان فرو ریخت و جمیع ان ده نفر هلاک شدند
و خویشان ایشان زاری کنان امدند و فریاد میکردند که بدتر از مصیبت مردن ایشان
انست که محمد ص شادی خواهد کرد که باعجاز او مردند چون ایشان را برداشتند
جنازهای ایشان بفریاد امدند که راست کفت محمد ص و شما دروغ میکوئید
پس جنازها بلرزیدند و ان مردهها را بر زمین انکندند و کفتند ما بر نمیداریم
این دشمنان خدا را که بسوی عذاب میبریم پس ابوجهل ملعون کفت که انجنازها
و ان سنگها هم از جادوی محمد است اگر راست میکوئید که اینها از اعجاز اوست بکوئید
تا دعا کند خدا این مردکان را زنده کرداند چون ان کافران این سخنان با نزد رسول رسانیدند
حضرت فرمود که یا علی ع شنیدی سخنان ایشان را بکو که چند جراحت از این زخمها
بتو رسیده است علی ع کفت یا رسول الله ص چهار جراحت از این سنگها بمن
رسیده حضرت رسول ص فرمود که شش جراحت بمن رسیده و از کافران ده
نفرند من برای شش نفر دعا میکنم و تو برای چهار نفر دعا کن تا خدا ایشان را باز
بدنیا برکرداند پس دعا کردند همه زنده شدند و برخاستند و کفتند ای کروه
بدرستی که محمد ص و علی ع را شانی عظیم و مرتبه بلند نیست و در ان عالم که ما در انجا بودیم
برای محمد ص شانی دیدیم که برکرسی نشسته بود نزد عرش و مثال علی ع را دیدیم
نشسته بود نزد کرسی و جمیع ملائکه اسمانها و عرش و کرسی و حجابها برکرد ایشان ایستاده
بودند و تعظیم ایشان مینمودند و هر حاجت که از خدا طلب میکردند ایشان را شفیع
میکردند پس هفت نفر از ایشان ایمان اوردند و باقی بر کفر خود باقی ماندند پس
حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که اگر خدا عیسی را بروح القدس موید کردانید
بدرستیکه جبرئیل نازل شد در روزی که حضرت رسول ص عبا بر دوش مبارک
کرفت و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع را در عبا داخل کرد و کفت خداوندا

اینها اهل منند من با جنگم با هر که با ایشان در جنگست و صلحم با هر که با ایشان در صلح است
و دوستم با هر که با ایشان دوستست و دشمنم با هر که با ایشان دشمنست پس خدا وحی
فرستاد که دعای ترا مستجاب کردانیدم پس ام سلمه جانب عبا را برداشت که داخل شود
حضرت رسول صلعم فرمود که تو داخل در این جماعت نیستی هر چند که حال تو نیکوست و عاقبت
تو نیکوست پس جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله صلعم مرا از اهل خود کردان حضرت فرمود
که تو از اهل مایی جبرئیل گفت رخصت میدهی که داخل عبا شوم فرمود بلی پس جبرئیل
داخل عبا شد و چون بملک اعلی بالا رفت حسن و بهاء و نور و ضیاء او مضاعف
شده بود ملئکه گفتند که ای جبرئیل برکشتی بخلاف انچه از پیش ما رفته بودی
جبرئیل گفت چکونه چنین نباشم و حال انکه داخل اهل بیت محمد صلعم شده ام پس ملئکه اسمانها
و حاملان عرش و کرسی گفتند که سزاوار است ترا باین شرف که یافتی چنین باشی
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون جهاد میکرد جبرئیل در جانب راست او و میکائیل
در جانب چپ و اسرافیل در عقب و عزرائیل در پیش روی او میرفتند و هم
چنین است سایر معجزات چون ناله کردن شاخ درخت خرما که پیش از بنای منبر
انجناب در وقت خطبه خواندن تکیه بران میکرد و بیرون امدن اب از میان انکشتان
مبارکش بقدری که جماعت بسیاری را سیراب کرد و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست
مبارکش و فرو بردن زمین فضله او را و اکه بوی مشک از ان میامد و بیرون شدن
مرکبی که انحضرت بران سوار میشد و مانند اینها که این رساله گنجایش ذکر انها
ندارد و حاصل این اعتقاد از اصول دینست و منکر این از جمله کافرانست و مخلد
در جهنم در صورت تقصیر و مانند اینست فصل پنجم در بیان اینست که پیغمبر ما
محمد بن عبد الله صلعم خاتم النبیین است و اخر پیغمبرانست و پیغمبری او ختم شده است
و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و دین او باقیست تا روز قیامت چنانکه صریح
ایه شریفه است که فرموده وَمَا كَانَ مُحَمَّدٌ صلعم أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ
وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ یعنی نیست محمد صلعم پدر هیچیک از مردان شما و لکن رسول خداست

واخر

و اخر پیغمبرانست زیرا که خاتم النبیین بودن چیزیست که ادعا کرده او و این بعد ثابت النبوة
معجزه و هر چیزی که چنین است حق است و الا لازم خواهد امد عبثیت و بافتان
و یا جهل و یا تقصیر و حاصل این اعتقاد نیز از اصول دینست و منکر این کافر است
بلکه اعتقاد کردن باینکه ختم نبوت کاشف است از اشرف بودن انجناب و سبب
ان از برای اوست اذن شفاعت زیرا که شفیع اشرف است از مشفوع له خلافا للوعیدیه
که وعید لازم میدانند و عفو و شفاعت را قائل نیستند و از اصول مذهبست
باب چهارم در بیان اصل چهارم است که امامت است بدانکه امامت بحسب
معنی تصوری عبارتست از پیشوا بودن و رئیس بودن شخص معصوم از جانب خدا و
رسول خدا بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین بر وجه نیابت خاصه از جانب خاتم
النبیین و بحسب معنی تصدیقی اینست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار
کند که علی بن ابیطالب با یازده فرزند او که هر یک اعلم عصر خود بودند و
معصوم از جمیع کناهان بعد از پیغمبر اخر الزمان امام بحق میباشند بر جمیع
بندکان و جانشین بلافصل پیغمبر اند بحق بترتیب نص خدا و خاتم پیغمبران و واجبست
بر جمیع مکلفین موقت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و اول علی بن ابیطالب
است و امام دویم امام حسن مجتبی ع است که پسر بزرک اوست و امام سیم امام حسین
است که پسر کوچک اوست و امام چهارم امام زین العابدین علی بن الحسین ع است
و امام پنجم امام محمد باقر ع است و امام ششم امام جعفر صادق ع است و امام
هفتم امام موسی کاظم ع است و امام هشتم علی بن موسی الرضا ع است و امام
نهم امام محمد تقی ع است و امام دهم امام علی النقی ع است و امام یازدهم امام
حسن عسکری ع است و امام دوازدهم امام محمد مهدی ع است که اخر امامانست و
صاحب الزمانست و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را از کفر
و ظلم پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد نمود عجل الله فرجه و در این اصل
نیز پنج فصلست فصل اول در بیان اینست که واجبست بر خداوند عالم عقلا که
منصوب کند امامی را که جانشین پیغمبر باشد بدلیلی که اشاره بان شده است در نبوت

نصب امام ۳

در این مقام باید رد کرد بر جمعی که قائلند بعدم وجوب نصب امام بلکه عدم جواز آن
چون خوارج و امثال ایشان و دلیل برین مطلب عقلا اینست که نصب امام مثل بعث نبی
لطف است و سبب تمام شدن نظام دین و دنیاست و بدون آن لازم میاید عبث
شدن فعل خدا و آن قبیح است پس لطف واجب است و نقلا آیه شریفه است که مشتمل
بر اینکه علت فرستادن رسول ص بر پا شدن امر همان است در قیامت بحق کردن
و این در نصب امام نیز موجود است و مثل اینست قول خداوند عالم اِنَّما اَنْتَ
مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ یعنی و جز این نیست که تو یا محمد ص بیم دهنده میباشی
و از برای هر قوم و گروه راهنماست و از جمله گروه که هی میباشند که بعد از
رسول الله ص میباشند پس از برای ایشان نیز هادی و راهنما باید باشد و حدیث
شریف که فرموده ما زالت الارض الا و فیها حجة یعرف الحلال و الحرام
و یدعوا الی سبیل الله یعنی همیشه از برای خدا در زمین حجت و راهنماست که می
شناسند حلال و حرام را و میخوانند بسوی راه خدا و مانند اینها که دلالت
میکند بر اینکه نصب امام علیه السلام در شرع واقع است یا لازم است چون
چون حدیثی که مرویست از جناب علی بن الحسین ع است که فرموده لم تخل الارض
منذ خلق الله آدم من حجة لله فیها ظاهر مشهور او غائب مستور
و لا تخلو الی ان تقوم الساعة من حجة الله فیها و لولا ذلک لم یعبد الله
یعنی هیچ وقت خالی نبوده زمین از وقتیکه خدا خلق کرد آدم را از حجت خدا که
که ظاهر باشد یا غائب باشد که نفع دهد چون آفتاب زیر ابر و خالی نخواهد
بود زمین تا اینکه بر پا شود قیامت از حجت خدا که در زمین میباشد و هرگاه
چنین نباشد هر آینه خدا بندگی کرده نمیشد و حاصل این اعتقاد از اصول
مذهب است و از وجهی از اصول دین است زیرا که اعتقاد کردن بامامت مطلقه
عامه بلکه خاصه باینکه نائب خاص از جانب پیغمبر بعد از او هست و علی بن ابیطالب ع
صاحب آن هست فی الجمله از اصول دین است ولی امامت مقیده باینکه اعتقاد کنند
باینکه علی بن ابیطالب ع بلافصل امام است و همچنین یازده فرزند او بعد از

او بترتیب

در بیان صفات معصوم [illegible]

بترتیب از اصول مذهب است فصل دوم در بیان اینکه لازم است که امام بشر معصوم
از گناهان باشد چون نفس رسول و منصوص باشد باینکه بیان صریحی در امامت
او از جانب خدا یا رسول یا امام ظاهر شود یا معجزه در حکم اوست محقق باشد چونکه امامت مصلحت
و باید که امام افضل باشد از غیر خود از رعیت در علم و عمل و حفظ نظام دین
و دنیا زیرا که بدون عصمت اعتماد و اتمام حجت نخواهد شد و بدون معجزه [illegible] رسول
عصمت معلوم نخواهد شد و بدون علم امر دنیا و دین مختل خواهد شد و نیز جمع
جاهل بر عالم و [illegible] کرده اند ترجیح مرجوح بر فاضل و مفضول بر فاضل قبیح باشد
قبیح است و این [illegible] و دلیل بر این مطلب نص آیه لا ینال عهدی
الظالمین و مانند آنست چون آیه اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لا یَهِدِّی
اِلّا اَنْ یُهْدی یعنی آیا کسی که راهنمائی میکند بسوی حق سزاوارتر است از برای اینکه متابعت
او کرده شود یا اینکه کسی که راهنمائی نمیکند مگر اینکه دیگری او را راهنمائی کند و چون آیه
وَرَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَیَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ یعنی تو خلق میکند و اختیار میکند هر که
که میخواهد از برای نبوت و امامت و نیست از برای خلق اختیاری در اختیار کردن پیغمبر
و امام از برای خود شان زیرا که احتمال خطا و اختیار مفسده بجای مصلحت میرود و رجوع دیگر
لازم میاید چنانچه مستفاد است از حدیث مروی از حضرت صاحب الزمان ع چنین باید
بداند هر کسی که طالب است عارف بحق امام باشد اینکه از برای هر امام پنج صفت اول
معصوم بودن چنانکه لا ینال عهدی الظالمین شاهد است بر این زیرا که معنی اینست
که عهد امامت و ریاست از جانب من بظالم و گناهکار نمیرسد و همچنین است آیه اِنَّما
یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً یعنی اراده دارد
خداوند عالم که ببرد از شما اهل بیت پیغمبر ص بدی را و پاک کند شما را از عیبها پاک کردنی
دوم اعلم بودن چنانکه آیه اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لا یَهِدِّی اِلّا
اَنْ یُهْدی دلالت میکند سیم منصوب بودن که منصوص بودن کاشف از آنست چنانکه
کرده است آیه وَرَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَیَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ که دلالت است چهارم [illegible]

مودت یعنی واجب بودن دوستی ایشان چنانکه مستفاد میشود از ایه قُلْ لَا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِی الْقُرْبیٰ یعنی بگو ای محمد که سؤال نمیکنم از شما بر ارشاد و هدایتی که از باب نبوت و رسالت
از من صادر شده مزدی مگر مودت و دوستی خویشان خود کرد و اخبار شیعه و سنی تفسیر شده
بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم و وجوب اطاعت است چنانکه دلالت میکند بر این ایه أَطِیعُوا اللهَ
وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ یعنی اطاعت کنید خدا و رسول و صاحبان اختیار امر را که امام است
و ایضا باید دانست که برای خصوص جناب امیر المؤمنین علیه السلام سه حق دیگر هست که یکی بودن
او امیر المؤمنین و پادشاه همه مؤمنان که لقب خاص این بزرگوار است و یکی خلافت بلا فصل
و یکی ولایت خاص الخاص است یعنی صاحب اختیار جمیع است حتی فاطمه و امام حسن بعد از رسول
خدا در امر دنیا و دین و تفصیل این اعتقاد نیز از اصول مذهب است و منکر این خارج از
مذهب و با تقصیر مخلد در جهنم خواهد بود والله العالم فصل سیوم در بیان اینست که علی
ابن ابیطالب امام معصوم و منصوص و افضل از جمیع است و جانشین بلا فصل پیغمبر است بر
حق از جانب حق و رسول مطلق و این درست بر شیعها و دلیل بر این مطلب اینست که علی بن
ابیطالب معصوم اعلم از پیغمبر خود بود پس او واجح بود و ترجیح مرجوح بر راجح در امر دنیا و دین
با منظر بی که افضل و اوصف در بیوست در دین قرار دادن از برای پیشرد در علم و عمل
و ترک لطف است زیرا که نزدیک کردن بطاعات و دور کردن از معاصی و اتمام حجت بروجه
کامل حاصل نمیشود مگر بچنین شخصی و ایضا خداوند عالم در قران فرموده فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ یعنی ای محمد بنصاری بگو بیائید مباهله
کنیم بانظر بیکه بخوانیم با خود پسرهای خود را که مراد حسنین است و زنان خود را که مراد
فاطمه است و کسانی را که بجای نفس و جان ماست که مراد علی بن ابیطالب است از جهت
اینکه خواندن و دعوت کردن خود معنی ندارد پس باید مراد علی بن ابیطالب باشد زیرا
که باتفاق شیعه و سنی در روز مباهله غیر اینها با پیغمبر نبوده اند پس این دلالت میکند
که علی بن ابی طالب مثل خود پیغمبر است پس باید علی بن ابیطالب مثل پیغمبر باشد در جمیع امور
مگر آن چیزی که خارج شده باشد چون نبوت پس باید صاحب اختیار مردمان باشد در امور
دین و دنیا چون رسول چنانکه کلام از تشبیه مطلق مستفاد میشود و انتفاء تفضیل و اولویت

وکمال

وکمال قابلیت از برای دفع دشمنان دین بسبب قرب رب العالمین نیز مقتضی است که علی بن ابیطالب
مقدم و اولی باشد و ایضا فرموده أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا
یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدَیٰ یعنی ایا کسیکه راهنمائی میکند بسوی حق سزاوارتر است که اتباع
او کنند یا کسیکه چنین نباشد زیرا که باتفاق علی اعلم از دیگران بوده و راهنمائی تمام
باشد و ایضا نیز فرموده إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ
وَیُؤْتُونَ الزَّکوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ یعنی نیست و جز این نیست که صاحب اختیار و امر دین
و دنیای شما خداست و رسول او و کسانیکه نماز میکنند و صدقه میدهند در حال
رکوع که آن علی بن ابیطالب است چنانکه مروی است که سائلی در مسجد رسول سؤال
کرد هیچکس با و چیزی نداد علی بن ابیطالب در رکوع بود و اشاره فرموده انگشتر
خود را بسائل داد و این ایه در شان او نازل شد و هم چنین است اینکه یطهرکم و مثل
انها و ایضا روایت از جناب رسول خدا کرده در غدیر خم نزدیک جحفه که موضعی است
میانه مکه و مدینه در مراجعت از حجة الوداع بامر یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ
بلا نجید امر سابق بر این در روزی که هوا بسیار گرم بود و مردم در راه بودند و مردم
جمع کرد و از جمع نمود تا جهاز شتر و سنگ شکل منبر درست کردند و جناب بر رویش
رفتند و بالای منبر نشستند و فرمودند مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ یعنی
کسیکه من صاحب اختیار دین و دنیای او بودم پس این علی صاحب اختیار دین و دنیای
او بوده است پس این حدیث قطعی که انکار آن نمیتوان کرد و مانند این دلیل است بر اینکه
علی بن ابیطالب جانشین و خلیفه بلا فصل پیغمبر است بحق و از جمله دلیل بر بودن علی بن
ابیطالب امام بر حق اینست که آن بزرگوار ادعای امامت کرده با اینکه صاحب
معجزات و کرامات مصدقه چندی بوده است و از جمله انها این معجزه است که مذکور و مشهور
که روایت بسند صحیح کرده در زمان خلافت خلیفه ثانی هرقل که پادشاه روم بود چهار
نفر از اعلم علمای مذهب که یکی ابراهیمی و یکی داودی و یکی موسائی و یکی عیسائی
بودند بمدینه فرستاد که بروید ببینید که این شخص ادعای خلافت و جانشین
رسول میکند ایا از لیاقت بهره و از قابلیت نصیبی دارد یا اینکه ارث نبوت

چون انگشتر سلیمان بدست اهرمن افتاده فلاحظه اینکه علمای اربع وطائفه مدینه جناب رسول خدا
شد محکم بعد از اذن دخول مجلس ان طفل شده برای امتحان هر یک مسئله از کتاب خود در دل
داشتند از ان مس بد بختی نکرده سئوال نموده عمر مهر بر لب از خاموشی زده چون از جواب
عاجز بود حرف نمیزد بعد از ان در جواب علما بنای عتاب گذاشت و گفت میباید لشکر
بروم فرستاده و خاک ان مرز بوم را بباد فنا داد تا هر قل از اینکونه سئوالات
نامربوط دانسته بدر بیان او گفتند مصلحت در عتاب و خطاب نیست اگر توانی مسائل
ایشان را به واب جواب بگو والا طریق قتال وجدال همو که لشکر روم و پادشاه ایشان
چون محیط از اشاع مث حسنه عاجز نخواهند شد ان غاصب حق ائمه گفت کرا ای یاران
من مدت دوازده سال سعی کردم و سوره بقره را روان نتوانستم کرد اما از صحف و زبور
و توریة و انجیل چه وقوف دارم با و گفتند چاره این عبارات و حل این مشکلات از حلال
مشاکل و ممیز حق و باطل غالب بر کل غالب علی بن ابیطالب باید کرد زیرا که چون
مسئله بران نادان مشکل میشد بخدمت وارث علم رسول میرفت و مقضی المرام بر میگشت
و چون چاره ندید برخواست و روانه خدمت داماد رسول کرم باید دانوقت ان
صفای چهره باغ و دبستان باب یاری غلمان مشغول بود که عمر وارد شد و عرض کرد
که با علمای جمعی از روم آمده و سخنان نامربوط چند میگویند که فهم ان نتوانم کرده آنجناب
فرمودند نامربوط کی میگویند که بغیر حق و بدون علم بجای رسول خدا نشسته اند پس
انحضرت فرمود که علمای یهود و روم حاضر شدند و مردم مدینه از صغیر و کبیر
بمحکمه امام خبیر کبیر اجتماع نمودند پس آنجناب اول از ان عالم که ملت ابراهیم داشت
سئوال کرد که چه میگوئی سئوال کن امیر گفت در صحف مسئله بر من مشکل شده و از
حل او عاجزم هر کس و صی و جانشین محمد است میباید حلال مشکلات باشد و چون
از امیر سئوال میکنم یعنی عمر بجواب مسئله سیاه خود را نمیماید حضرت فرمود بخوان انجای
صحف را که نمیدانی چون ان عالم بنیاد خواندن کرد جناب واقف اسرار حیدر کرار علی بن
ابیطالب از دهن او گرفت و بنوعی از صحف میخواند که اگر حضرت ابراهیم در حیات
میبود اقرار میکرد که علی بهتر از من میخواند و بگو تو میدانید ان عالم انگشت تحیر بدندان
گرفته چون مشکل خود را حل کرده دید مسرور گردید پس امیر مؤمنان فرمود که این جواب

مسئله تو ابا میخواهم

مسئله تو ابا میخواهی که معجزه پیغمبر تو را ابتو نمایم عرض کرد که هنگاه چنین کنی احیای مذهب ابراهیم
کرده پس حضرت فرمود که تا هیزم بسیار جمع کرده اتش زدند چون نائره اتش بفلک بلند
شد و ان قاسم جنت و نار بدون اکراه و اجبار در میان اتش رفت بهر سمت اتش گردش
میکرد اتش بران حضرت گلستان میشد چون عالم ابراهیمی مذهب این معجزه را از شاه
مردان دید گفت توئی وارث نبوت و توئی وارث علم محمدی ص پس عالم داود را طلبید
فرمود بخوان تا به بینم در کجای زبور در مانده ان عالم بخواندن زبور آغاز کرد شاه
ولایت از دهن او گرفته چنان بلحن داودی میخواند که اگر داود میبوده اقرار میکرد که علی
بهتر از من میخواند پس حضرت بعالم داودی فرمود میخواهی بنمایم بتو معجزه پیغمبر تو داغر فکرد
همین ارزو دارم پس آنجناب آهنی برداشت و بدست مبارک فتیله میکرد و زره میساخت
داودی گفت توئی استاد داود پس موسائی را طلبید و فرمود بخوان انجای توریة را
که بر تو مشکل شده چون عالم یهودی خواندن توریه آغاز کرد امیر مؤمنان از دهن
او گرفته بطوری میخواند که موسی در طور طاعتش گوئی بزبان بحسین گشاده پس انحضرت
فرمود که میخواهی معجزه پیغمبر تو را بتو بنمایم عرض کرد که اکرم الاکرام بالاتمام پس انحضرت عصا
که در دست داشت انداخت اژدها گردید در حال اژدهائی شد و مردم گریزان گردید که
عمر فرار بر قرار اختیار کرده انجناب دست دراز کرده اژدها را گرفت همان بیل شکوه
موسائی نیز تصدیق کرده بکناری رفت پس عالم عیسائی را طلبید فرمود که بخوان
انجای انجیل را که نمیدانی چون عیسائی شروع در خواندن کرد آنجناب از دهان
او گرفته بنحوی انجیل را میخواند که عیسی گویا از دم او زنده میکرد پس آنجناب فرمود
میخواهی که معجزه پیغمبر تو را بتو بنمایم عرض کرد که علم او زیاد از طرد پس ان مظهر العجایب
محی العظام بر سر قبر کهنه آمد و صاحب ان قبر را فرمود که قم باذن الله و در دم قبر
شکافته شد و مرده پوسیده بجان شد بخدمت امام را در یافت خلایق بیکدفعه
گفتند یا امام الثقلین توئی وارث علم رسالت و عمر میگفت لولا علی لهلک عمر
و حاصل این اعتقاد کردن باینکه علی بن ابیطالب خلیفه بلا فصل پیغمبر است بر وجه

حق از جملهٔ مذهب است و منکر این خارج از مذهب است و مخلّد در جهنم است و صوم و
نقصیر و زکوة دادن و اقتدا کردن و مانند اینها مطلقا صحت ندارد و معتقد غیر این داخل
در مذهب نیست فصل چهارم در بیان اینکه بعد از علی بن ابیطالب ع امام حسن ع
است که پسر بزرگ اوست و بعد از او برادر او امام حسین ع است که پسر کوچک اوست و بعد
از او امام زین العابدین ع علی بن الحسین ع است و بعد از او امام محمد باقر است ع
که پسر اوست و بعد از او پسر او امام جعفر صادق است ع و بعد از او پسر او امام موسی
کاظم است و بعد از او پسر او امام علی بن موسی الرضا است ع و بعد از او پسر او امام محمد تقی
است و بعد از او پسر او امام علی النقی ع و بعد از او پسر او امام حسن عسکری ع است
و بعد از او پسر او امام محمد مهدی ع است که آخر امامانست و صاحب الزمانست
و این روایت بر جماعتی از شیعه که از جمله کیسانیه اند که محمد بن حنفیه را بجای امام زین العابدین
امام میدانند و از جمله ایشان زیدیه اند که زید پسر امام زین العابدین را بجای
امام محمد باقر ع امام میدانند و از جمله ایشان ناووسیه اند که بعد از امام جعفر
صادق ع امام قائل نیستند و از جمله ایشان فطحیه اند که عبد الله پسر امام جعفر صادق را
بجای امام موسی کاظم امام میدانند و از جمله ایشان واقفیه اند که بعد از امام موسی
کاظم امام دیگر را قائل نیستند زیرا که وجود هر یک از معصومین مذکورین که معصوم
منحصر در ایشان است و غیر ایشان معصوم نیستند لطف است و ترک آن مستلزم ترجیح
مرجوح بر راجح است و ایضا قول خداوند عالم وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی از برای هر گروهی
راهنماست دلالت بر این میکند و ایضا مرویست که یهودی بخدمت حضرت رسول ص
آمد و سؤال نمود که وصی تو کیست زیرا که هر نبی را وصی لازم است حضرت فرمود نعم
إِنَّ وَصِيِّي وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ع
تَتْلُوهُ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ الْأَئِمَّةُ الْأَبْرَارُ قَالَ يَا مُحَمَّدُ ص فَسَمِّهِمْ لِي قَالَ
فَإِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ
جَعْفَرٌ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضَى
عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ وَبَعْدَهُ الْحُجَّةُ بْنُ

الحسن

الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَهَذِهِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَلَى عَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ فَأَيْنَ مَكَانُهُمْ
فِي الْجَنَّةِ قَالَ مَعِي فِي دَرَجَتِي قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّهُمْ
الْأَوْصِيَاءُ بَعْدَكَ وَلَقَدْ وَجَدْتُ فِي هَذَا الْكِتَابِ (فی الکتب) الْمُتَقَدِّمَةِ وَفِيهَا عَهِدَ إِلَيْنَا مُوسَى
موسی بن عمران انه اذا کان آخر الزمان یخرج نبی یقال له احمد خاتم الانبیاء لا نبی من
بعده یخرج من صلبه الائمة الابرار عدد الاسباط یعنی فرمود حضرت رسول ص بیهودی
که وصی و جانشین من علی بن ابیطالب ع است و بعد از او دو فرزند من حسن و حسین ع
میباشند و بعد از حسین ع نه نفر از صلب حسین ع میباشند که امامان و پیشوایان میباشند
یهودی گفت اسم ایشان را ذکر کن حضرت فرمود که بعد از حسین ع علی بن الحسین ع است و بعد
از او فرزند او محمد بن علی است و بعد از او فرزند او جعفر است و بعد از او فرزند او موسی
است و بعد از او فرزند او علی است و بعد از او فرزند او محمد است که امام محمد تقی ع
است و بعد از او فرزند او علی النقی ع و بعد از او فرزند او امام حسن عسکری ع است
و بعد از او فرزند او محمد بن الحسن ع است که اینها دوازده امامند بعدد نقبای و
رئیسای بنی اسرائیل یهودی گفت که مکان ایشان در بهشت کجاست حضرت فرمود با من
میباشند در مرتبه من یهودی مسلمان شد و گفت چنین خبر از حضرت موسی ع یافته بود
و ایضا روایت از رسول خدا ص که اشاره بامام حسین ع کرده فرمود هذا ولدی امام
وابن امام واخو امام وابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم افضلهم یعنی این حسین ع امام و
پسر امام است و برادر امام است و پدر نه امام است که نهم ایشان قائم ایشان
و افضل ایشانست پس باید در این مقام چند چیز دانست اول آنکه امام دوم بعد از
علی بن ابیطالب ع امام حسن مجتبی است که پسر بزرگ اوست زیرا که آن بزرگوار بنص پیغمبر
معصوم اعلم عصر خود بود مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است زیرا که
از عصمت و دنیا آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم
بر اعلم در امر دین و دنیا قبیح است و ایضا معصوم سابق بر او یعنی جناب پیغمبر آخر الزمان
و جناب علی بن ابیطالب ع تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام بر حق
میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بوده

چنانکه منقول است که جمعی از مردمان بحضرت امام حسن ع عرض کردند که چرا باید این همه از معاویه
رنج و محنت کشید فرمود که این در حقیقت نیست چه اگر من دعا کنم حقتعالی عراق را شام و شام را
عراق گرداند و مرد را زن و زن را مرد گرداند مردی از حضار از روی انکار گفت
که این کار کی تواند کرد آنحضرت فرمودند ای فلان برخیز شرم نکنی که در میان مردان نشسته
چون متوجه خود شد دید زن گردیده بود و آلت مردی رفته و فرجی بهم رسیده و بعد از
آن مرد را حضرت خبر داد که زن تو مردی شده با هم بشام خواهید رفت و در راه با تو مقاربت
خواهد نمود و تو از وی آبستن خواهی شد و فرزند خنثی از شما بهم خواهد رسید و بعد از
آن انچه حضرت خبر داده بود جمعی واقف شده تو بصدق آن گفتار ساطع و لامع گردید و بعد
از آن بخدمت حضرت آمدند جهت اینکه بحالت اول عود کند استدعای دعا نمود آنحضرت
دعا فرمود بان چنان شد که اول بود و ایضا جابر انصاری روایت کرده میگوید که از حضرت
امام محمد باقر ع شنیدم که جمعی از مردمان بزیارت امام حسن ع آمدند و گفتند
ما را عجایبی بنما از آن عجایبها که از پدرت میدیدیم امام حسن ع فرمود که شما ایمان
بامامت من دارید گفتند بلی همه ایمان داریم که تو حجت خدائی و ترا دلایل و معجزات بسیار
است چنانچه پدر ترا بود گفت شما پدر مرا میشناسید گفتند ما در صحبت وی بسیار
بودیم امام حسن ع پرده که در آنخانه آویخته بود یک گوشه آن را بلند کرد و ایشان فرمود
نگاه کنید چون نگاه کردند امیر المؤمنین ع را دیدند گفتند والله هذا امیر المؤمنین
و بعد از آن گفتند که گواهی میدهیم که تو فرزند اوئی بحق و حجت خدائی بر خلق
دیده شما را از این عجایبها بسیار نموده دویم آنکه امام سیم بعد از امام حسن ع
فخر الخافقین و شفیع الکونین ابی عبد الله الحسین ع است که پسر دیگر جناب علی بن
ابیطالب ع زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم و اعلم عصر خود بوده و مدعی امامت بود پس
امامت او برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان انچه میگوید حق است و ایضا اعلم
ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا
معصوم سابق بر او یعنی جناب پیغمبر آخر الزمان ص و علی بن ابیطالب ع و امام حسن ع تصریح
بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای

امامت

امامت کرده و صاحب معجزه که است مصدق بود چنانکه مرویست که روزی جوانی گریان بمنزل
ابا عبد الله الحسین ع حاضر شد حضرت فرمود که باعث گریه تو چیست عرض کرد یا بن رسول
الله مادرم امروز وفات کرده قبل از آنکه وصیت کند فوت او و او دیانت و احوال
او معلوم نشد و من از او شنیدم که گفت که در وقت نزع روح وصیت خواهم کرد اما
ترا کسی خبر خواهد داد و احوال من معلوم تو خواهد شد پس امام حسین ع فرمود که
ای یاران برخیزید تا بجانب آن ضعیفه دویم و همسایه آنجوان شدیم پس حضرت
با یاران و دوستان و محبان در خانه آن پیره زن نهادند چون بآنخانه داخل شد نداء
پیره زن هنوز بر فراش خود خوابیده بود حضرت امام حسین ع دست بدعا برداشت
حیات آن زن پیره را از حقتعالی مسئلت نمود در ساعت پیره زن برخواست و بجای
خود نشست کلمه شهادتین بر زبان جاری ساخت بعد از آن رو بجانب حضرت امام حسین ع
کرد و گفت ای جد مادر و پدر فدای تو شوند ای شاه چه مقصود داری از حیات من حضرت فرمود
وصیت کن حقتعالی بر تو رحمت کند پیره زن گفت ای مولای من مرا اموال بسیار در فلان
موضع مدفون است نصف از آن را بتو کرده ام و نصف دیگر از آن پسر من است
و اگر ظاهر شد که او از جمله محبان ما است آن مال را تسلیم او کن و اگر معاند او را بجز تو بیاید
بهر کس که از دوستان ما است قسمت کن زیرا که مخالفان را در اموال مؤمنان حق نمیباشد بعد از آن
گفت یا بن رسول الله استدعا دارم که بر من نماز کنی و باز بر بستر خود تکیه نمود گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و جان
بحق تسلیم کرد بعد از آن حضرت بر او نماز گذارده در قبرستان بقیع دفن کرد سیم آنکه امام
امام چهارم بعد از امام حسین ع امام زین العابدین ع است که علی بن الحسین است
زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم اعلم عصر خود بوده مدعی امامت بود پس امامت او
برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان انچه که میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح
دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا
معصوم سابق بر او یعنی جناب پیغمبر ص و علی بن ابیطالب ع و امام حسن ع و امام حسین ع
تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار

ان بزرگوار ادعای امامت کرده صاحب معجزه و کرامت مصدق بود و از ان جمله معجزه نمود
کرده بر مذهب کیسانی است چنانکه ابو خالد کابلی روایت میکند که در زمن محمد حنفیه
مرا طلب نمود چون بخدمتش رسیدم گفت یا اباخالد میخواهم تو را بخدمت امام زین العابدین
در مدینه فرستم مصلحت چه میبینی گفتم یا ابن امیر المؤمنین هر چه امر کنی بجان منت دارم
پس محمد حنفیه گفت یا اباخالد چون بمدینه برسی سلام مرا با آنحضرت برسان و بگو
که محمد بن علی میگوید که بعد از امام حسن ع و امام حسین ع اولاد اکبر امیر المؤمنین ع
منم و اولی بامر خلافت منم باید این امر را بمن واگذاری و اگر کسی را قبول کنی
در این دعوا حکم سازی تا در میان ما محاکمه نماید و این منازعه بقطع رسد ابو خالد
روایت میکند که من بنابر امر محمد بن علی متوجه مدینه گردیدم و بعد از ملازمت
امام زین العابدین پیغام محمد بن علی را بعرض حضرت رسانیدم حضرت فرمود
یا اباخالد بخدمت عمم مراجعت کن و بگو که امر امامت بمجرد طلب نمودن و سعی کردن
میسر نگردد و این اراده بجز تایید الهی و اخبار حضرت رسالت پناهی ص نگذرد و این امر را
حضرت رسالت پناهی بمن رجوع داشته اگر اباء داری باش تا هر دو بمکه ایم و با یکدیگر پیش
حجر الاسود رویم و آن را حکم سازیم بر حقیقت هر کدام که شهادت دهد امر امامت
باو رجوع و مفوض باشد ابو خالد گوید بمکه آمدم رسالت آنحضرت را بمحمد بن علی ع
رسانیدم چون اندک مدتی گذشت حضرت امام زین العابدین بجهة طواف کعبه
بمکه تشریف آوردند پس آنحضرت باتفاق محمد پیش حجر الاسود آمدند و من در
ملازمت ایشان بودم پس حضرت امام زین العابدین ع گفت ای عم اول تو مشغول کار
که از من اسنی پس محمد بن علی پیش آمد و دو رکعت نماز بجا آورد و دست بدعا
برداشت و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر طبق مدعای خود هیچ جواب
نشنید بعد از آن حضرت امام زین العابدین ع نزدیک حجر الاسود آمده و دو رکعت
نماز بجا آورده و دست بدعا برداشت و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر طبق
مدعای خود که بامر الهی حجر الاسود بسخن در آمد و بزبان عربی فصیح گفت
که یا محمد بن علی ع امر امامت را بعلی بن الحسین ع باز گذار که حق سبحانه و تعالی او را
در اوامر و نواهی بر تو و بر جمیع بندگان خود واجب کرده که امتثال فرمان

اورا

اورا برکات او میان واجب ساخته چون محمد حنفیه این شهادت را از حجر الاسود شنید
دست و پای آنحضرت را بوسید و گفت یا ابن رسول الله امر امامت بحکم الهی بتو مفوض و مرجوع است
و غیر از تو از هر کس که باشد از این امر ممنوع است مرویست که محمد حنفیه این دعوی با علی بن الحسین ع
بجهت اطمینان قلب خود کرده نه از روی اعتقاد و باعث وضوح حال بود نه اظهار عناد
و در روایت دیگری آمده که حجر الاسود بدین عنوان شهادت داد که یا محمد علی بن الحسین ع
حجت خداست بر تو و بر جمیع آنچه در زمینها و در آسمانهاست و بحکم الهی امتثال امر و نواهی
او بر کافه مخلوقات لازم و بر عامه موجودات واجب و محتم است پس محمد بن علی گفت سمعا
و طاعتا یا ابن رسول الله ص آنحضرت خدا بر زمین و آسمان چهارم ائمه امام پنجم بعد از
امام زین العابدین ع امام محمد باقر ع پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بنص معصوم اعلم عصر
خود بود و مستحق امامت بود پس امامت او برحقست زیرا که غیر معصوم از عصیان
و ذنب آنچه میگوید ملحق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در ریاست
دنیا و دین قبیح است و ایضا پدرش امام زین العابدین و سایر معصومین که سابق
بر او بوده اند تصریح بر امامت او کرده اند پس امام او برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار
ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدق بود از آن جمله این معجزه است که مرویست
که جوانی از اهل شام هر روز بخدمت امام محمد باقر ع آمدی و بآنحضرت اظهار
محبت و دوستی با شما است و بعد از آن چند روزی نیامد تفحص خبر او کرده گفتند آن جوان
شامی بیمار بوده و امروز وفات نموده وصیت نموده که گفته شما بر وی نماز کنید آن
حضرت فرمود چون او را غسل دهید بر سر پا کنار مرا خبر دهید بعد از آن ساعتی
خبر کردند آنحضرت برخاست وضو ساخته دو رکعت نماز بجای آورد و ردای حضرت
رسالت را بر دوش افکنده روانه شد و ما در خدمت او رفتیم تا بآن مکان که آن جوان را بر سریر
خوابانیده بودند رسیدیم امام محمد باقر ع فرمود که یا فلان بن فلان آن جوان گفت
لبیک یا ابن رسول الله ص برخاست و بنشست و شربت آب طلبیده بود با و دادند پس سؤال
کرد احوال خود بگو گفت در آن شک ندارم که روح مرا قبض کردند از جمله اموات شدم
الحال آوازی شنیدم که هر گز از آن خوشتر بگوش من نرسیده بود که هاتفی گفت که روح این

این جوان را نبینی او بدید که محمد بن علی را دید و خواست کرده بعد از آن مدتها در حیوات بود

و ایضاً مرویست که ابو بصیر روایت میکند که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رفتم گفتم

شما وارثان رسول خدا اید گفت بلی گفتم رسول الله ص وارث انبیا بود فرمود بلی گفتم پس شما

قادرید که مرده را زنده و نابینا را بینا کرده باشید فرمود بلی بنزدیک من بیا چون نزدیک

او رفتم دست مبارک بر چشم من مالید و من مدتهای مدید بود که هیچ ندیده بودم چون آن

حضرت دست بر چشم من مالید آفتاب و آسمان و زمین و خانه و هر که در آن خانه بود

بدیدم و سابق چنان بودم که کور با هر کس نابینا بر انچشم ندیده بودم فرمود یا ابا محمد

دوست میداری که چنین باشی که بودی و حساب به بهشت بخیر سرشت و اهل شوی گفتم

یا بن رسول الله ص طاقت حساب و کتاب ندارم یا بن نابینائی را خوشم پس دست بر چشم

من مالید چنان شدم که بودم پنجم آنکه امام ششم بعد از امام محمد باقر ع امام جعفر

صادق ع پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت

بود پس امامت او بر حقست زیرا که معصوم از عصیان و ذنب آنچه میگوید حق است و ایضاً

اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم مدام در یاست دین و دنیا قبیح است و ایضاً

پدر ش امام محمد باقر ع و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن

بزرگوار کرده پس امام بر حق میباشد و ایضاً آن بزرگوار ادعای امامت کرده

و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه یونس بن ظبیان روایت کرده میکند که با جمعی کثیر

بخدمت امام جعفر صادق ع بودم که شخصی از آنحضرت پرسید که یا بن رسول الله ص

مرغانی که در قرآن حق سبحانه و تعالی خطاب بحضرت ابراهیم فرمود که خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ

فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا آیا آن از یک جنس بودند یا اجناس

مختلف حضرت فرمود که میخواهید فرمود که میخواهید بشما بنمایم گفتم بلی یا بن رسول الله

پس چهار مرغ طلبید طاوس و باز و کبوتر و غراب آنها را ذبح فرمود و سرهای آن مرغان را

نزد خود گذاشت یا تمام اجزای آنحضرت از استخوان و گوشت در هم کوفته چهار حصه فرمودند

و در چهار گوشه خانه گذاشتند پس اول طاوس را آواز داد دیدم که ریشه ریشه بیکدیگر

می پیوستند پس چهار مرغ زنده شد و بعد از رخصت از مجلس آنحضرت بیرون رفتند

ششم

در روز ... تمام ... خوانم ... کتاب یاحیات باشد

ششم آنکه امام هفتم بعد از حضرت امام جعفر صادق ع امام موسی کاظم ع پسر اوست زیرا که

آن بزرگوار امام بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او

بر حقست زیرا که معصوم از عصیان و ذنب آنچه میگوید حق است و ایضاً اعلم ترجیح

دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم مدام در ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضاً پدرش

امام جعفر صادق ع و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار

کرده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضاً آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه

و کرامت مصدقه چند بوده چنانکه مرویست که بعد از امام جعفر صادق ع عبد الله که پسر بزرگترین

اولاد فرزندان آنحضرت بود دعوی امامت امامت مینمود و روزی جمع کثیر در خدمت امام موسی

کاظم ع بودند و حرف عبد الله و امامت او در آن روز در آنحضرت مذکور ساختند آنحضرت فرمود

تا هیزم بسیار آوردند و در صحن خانه چیدند و کسی را در طلب عبد الله فرستاد که او را طلبید

و فرمود تا آتش بر آن هیزم زدند و کسی ندانست غرض آنحضرت را نمیدانست چون جمیع هیزمها

بسوخت حضرت برخاست با قبا و ردائی که پوشیده بود در میان آتش نشست و با اصحاب

بصحبت مشغول شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و رختهای خود را تکانیده بعبد الله

خطاب فرمود که اگر تو را گمانست که بعد از امام تو جانشین بر حقی درین آتش ساعتی

بنشین عبد الله از استماع این سخن رنگش متغیر شد و برفت هفتم آنکه امام هشتم

بعد از امام موسی کاظم ع جناب علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء پسر اوست زیرا

که آن بزرگوار بشر معصوم و اعلم عصر خود بوده و مدعی امامت بوده پس امامت او بر حق

است زیرا که معصوم از عصیان و ذنب آنچه میگوید حقست و ایضاً اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم

و ترجیح غیر اعلم بر اعلم مدام در ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضاً پدرش امام موسی کاظم

و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس امام

بر حق میباشد و ایضاً آن بزرگوار ادعاء امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدقه

چنانکه مرویست که چون مأمون شهنشاه کشور دین پناه حضرت امام رضا ع را ولیعهد

خود کرده بود مدتی باران نبارید جمعی از نزدیکان مأمون که از دوستان آلِ علی بودند

کینه امام رضا ع در سینه داشتند بودند میگفتند که تا مأمون علی بن موسی الرضا را

ولیعهد خود کردانید مدتی باران نبارید جمعی از نزدیکان مامون که از رحمت الهی دور و از غبار
کینه امام رضا ع دیده دل کور بودند میکفتند که تا علی بن موسی الرضا ولیعهد شده است
خداوند باران از ما باز داشته یعنی نباریدن باران از شامت اوست این به مامون رسید
بخاطرش کران امد و از ان حضرت استدعای باران نمود و مسئول او بدرجه قبول
رسید حضرت روز دوشنبه باتفاق اصحاب بصحرا بیرون رفتند و نظاره میکردند
پس انحضرت بمنبر بر امده ابتدا بحمد الهی دعا فرمود که ای معبود بحق والای پروردکار و خلق
تو عظیم ساختی حق ما اهل البیت را پس توسل جستند خلق تو بما چنانکه فرمودی و امیدوارند
فضل و رحمت ترا پس این جماعت را باران بباشان چنان بارانی که نافع باشد
و فیض او بهمه جا و بهمه کس برسد و ویرانی و زیان رساننده نباشد و میباید که ابتدای
باران ایشان بعد از ان باشد که از اینجا باز کشته باشند بمنزل خود رسیده باشند راوی
کوید قسم بانخدائی که مبعوث کردانید محمد صلعم را بحق پیغمبری هر اینه بتحقیق که بادها
در هوا ابرها بهم بافتند و رعد و برق بهم رسانیدند و مردمان بحرکت در امدند
همانا میخواستند که خود را از باران کناره کشند پس حضرت امام رضا ع فرمود که بحال
خود باشید ای مردمان که این ابر از برای شما نیست بلکه از برای فلان شهر است پس ان ابر
کذشت ابر دیکر امد که مشتمل بر رعد و برق بود دیکر باره مردمان حرکت نمودند باز حضرت
فرمود که بحال خود باشید که ای مردمان که این ابر از برای شما نیست بلکه از برای فلان شهر است
پس ان ابر کذشت بعد از ان ابر دیکر امد که مشتمل بر رعد و برق بود دیکر باره مردمان حرکت
نمودند باز حضرت فرمود که بحال خود باشید که این ابر از برای شما نیست برای فلان شهر است
بعد از ان ابر دیکر امد حضرت فرمود که این ابر را خدا تعالی برای شما فرستاده پس شکر کنید
خدا تعالی را بر تفضلی که بر شما نمود الحال برخیزید و بمنزلکاه و اوامکاه خود داخل شوید
بعد از ان خواهد امد بشما از خیر انچه لایق کرم و بزرکی الله تعالی باشد پس انحضرت از منبر
بزیر امد و مردمان باز کشتند و این ابر میبارید تا بمنزلهای خود رسیدند بعد از ان
باران سخت بارید و وادیها و حوضها و غدیرها و بیابانها پر اب کردیدند و مردمان
میکفتند هنیئا لولد رسول الله صلعم کرامة الله عز وجل یعنی کوارا باد بر فرزند رسول خدا

کرامت

کرامت خدای عز و جل بعد از ان حضرت از منزل بر امد و جمع کثیری از ان خلق حاضر شدند و خطبه
مشتمل بر مواعظ و نصایح دلپذیر ایراد نمود و ارض محاسن دلهای مستمعان را بباران انی سخنان
احیا فرموده و از سیمهای خطبه مذکوره کلام و زبان و اخو شکر و ذکر کردانید القصه بدعای انحضرت
حقتعالی برکت بر بلاد عظیم کردانید یکی از اقربای مامون که هوای ولیعهدی در سر و فساد
حسد امام رضا ع در جکر داشت بمامون کفت که یا امیر المؤمنین اعیذک بالله ان یکون
تاریخ الخلفاء فی اخراجک هذا الشرف العمیم والفخر العظیم من بیت ولد العباس الی بیت
ولد علی ع یعنی استعاذه میکنم برای تو از حقتعالی که ترا پناه دهد و نکاه دارد از اینکه خلفا
شوی که کویند از خلفا مامون این شرف عمیم و فخر عظیم یعنی خلافت و پادشاهی از خاندان
عباس بیرون کرده و بخاندان علی ع نقل فرموده بتحقیق که با خود و با منسوبان خود سعی نموده
که ایشان را حران را اوردی بتحقیق که بیقدر و کمنام بود ظاهر کردی و پست بود و بلند مرتبه
کردی و در اصول بود مذکور ساختی و از این باب مزخرفات کرده و کتاب عیون اخبار الرضا
بتفصیل مذکور است کفت مامون ملعون جواب کفت که این مرد پنهان بود از ما و مردمان را
به بیعت خود دعوت مینمود خواستم که این را ولیعهد خود سازم تا مردمان را به بیعت ما
خواند و بپادشاهی و خلافت ما اعتراف نماید و تا انکسانیکه بوی کرویده اعتقاد
کنند که انچه او ادعا میکرد در حق خلافت اصلا حقی ندارد و ان مخصوص بماست و ترسیدم که
اکر او را بحال خود هم چنان واکذاریم رخنه از او در کار ما بهم رسد که ان را سد نتوانیم داشت
و امد بر ما از او انچه طاقت او نیاوریم اکنون دانستیم که انچه کردیم خطا کردیم و سبب تعظیم
او و مشرف بهلاکت شدیم الحال تهاون در کار او جایز نیست و محتاجیم که اندکی مرتبه
او را پست کنیم که استحقاق و اهلیت این امر ندارد و بعد از این در باب او تدبیری
کنیم که مواد بلای او از ما مندفع و منقطع کردد امیر کفت یا امیر المؤمنین مباحثه و مجادله
او را بمن واکذار تا من او را و اصحاب او را ساکت میسازم و از قدر و مرتبه اش چیزی کم
میکنم که اکر از خوف تو نبود اشر نمیکردم و هیبت تو در دلم نمیبود او را فرود میاوردم و از منزلت
و مرتبه خودش بر مردمان ظاهر میشد که او را شایسته ولیعهدی که باو مفوض است داشته

داشته

نیست مامون گفت هیچ چیز نزد من خوشتر از این نیست الملعون ازل و ابد و ان سبب چالاک نجیب
بغض و حسد گفت اهل مملکت خود و امرا و سران سپاه و قاضیان اخبار و فقها را جمع نما
تا در حضور ایشان نقصها او را ظاهر کنم تا بیشتر باعث خفت و حط مرتبت او گردد و شما
بدانند که انچه از اهانت و استخفاف از تو نسبت با و ظاهر خواهد صواب و بجا است
پس مامون ملعون فضلا و اشراف رعیت را در مجلس وسیع جمع کرده خود نیز نشسته
و امام رضا را در مرتبه که از برای او قرار داده بود نشانید پس ان ملعون که متعهد اهانت
ان ولی الله شده بود شروع نمود با انحضرت گفت که مردمان از تو حکایتها بسیار کرده اند
و وصف تو از حد گذرانیده اند بمرتبه که اگر واقف شوی بر ان از ان تبرا خواهی کرد
و بر ایشان انکار خواهی کرد و اینکه دعا نموده و از حق سبحانه و تعالی طلبیده
باران که هیچ نیامد و لیکن این را از برای تو معجزه کرده اند و سبب ان تو را بیمثل و یگانه دنیا قرار داده اند
و این امیر المومنین دامر الله مملکت که او را با هیچکس مساوات نکنند مگر اینکه او را رواج اید
تو را بمرتبه و سانیده است که میدانی پس از جمله حقوق او بر تو انیست که جایز و روا نداری
که دروغ گویان نسبت تو کنند بر شان او دروغها گویند حضرت امام رضا ع فرمود
که من منع نمیکنم بندگان خدا را از گفتگو و مذاکره نعمتهای الهی که مرا داده و اکرم
از روی نشاط با و کوردن فرا دی کنم اما اینکه گفتی که صاحب تو مرا باین مرتبه و سانیده
چنین نیست بلکه حق سبحانه و تعالی مرا این مراتب عطا فرموده و حال من با صاحب
تو مثل حال حضرت یوسف است با عزیز مصر و ولیعهدی مامون دون مرتبه
منست الملعون بعد از استماع اینسخنان بر اشفت و گفت ای پسر موسی از حد
خود در گذشتی باینکه حقتعالی باران فرستاد که وقت ان مقدر شده بود و از
ان پیش و پس نمیشد از ان اینچنین ساختی که باران کردن مباهات میافزایی گویا
معجزه نمودی مثل ابراهیم خلیل ع که سرهای مرغان را بر داشت کرفته و اعضای انها
متفرق و بر سر کوهها گذارده گذاشته بوده طلبید پس بتعجیل تمام امدند و بسرهای
خود پیوستند و بعد از انکه بحرکت در امده باذن حقتعالی پرواز نموده اند و

وهاذان

و باران که عادت بیاد بید ان او را جادوی کشتی با اینکه تو سزاوار نیستی از دیگری که بدعای تو باریده
باشد چنانکه تو گروه دیگران نیز دعا کرده اند و در اینجا با تو شریک بوده اند از کجا که
باریدن بدعای تو بوده نه بدعای ایشان پس اشارت بدو صورت شیر کرده که بر مسند
مامون نقش کرده بودند و رو بحضرت کرد گفت اگر راست میگوئی که باران بدعای تو باریده
این دو صورت شیر را زنده کردان پس بیاسک قهاری و صوبه قلم بخط جباری امضی
علی بن موسی الرضا ع از استماع اینسخنان غضبناک گشته بانک بران دو صورت شیر زد که
بگیرید این فاجر را و او را طعمه خود سازید و از عین او و اثر او باقی نگذارید بیکبار اندو صورت
دو شیر عظیم شده از جای خود بر جستند الملعون را گرفته کردند و اعضای او را در هم
شکسته خوردند و دهانهای خود را لیسیدند انقوم از ان متحیر شده نگاه میکردند چون
شیران کار الملعون فارغ شدند روی بحضرت امام رضا ع کردند و عرض کردند یا ولی الله
فی ارضه چه میفرمائی بندهای ما را از انچه با او کردیم با این نیز بکنیم و اشارت بمامون میکردند
مامون از شنیدن سخنان شیران بیهوش کردید حضرت فرمود تا گلاب بر او افشاندند
در روی خوش بکاه بردند تا بهوش امد باز شیران باز عرض کردند یا ولی الله ایا
رخصت میدهی که او را با صاحبش ملحق سازیم حضرت فرمودند زیرا که حقتعالی در او
تدبیری است که او امضا ان خواهد کرد شیران گفتند پس ما را چه باید کرد فرمود انحضرت
فرمود که بجای خود با ذکر شوید چنانکه بودید ایشان بسوی مسند باز گشته و همچنان
دو صورت شدند که بودند مامون خاطر خود را از ضرر ایشان جمع نموده گرد انحضرت را
مخاطب ساخته گفت الحمد لله حقتعالی شر حمید بن مهران را از من دور گردانید یا ابن رسول
الله این امر یعنی پادشاهی از جد شما بود الحال حق شما ست التماس دارم که در مقام خود
نشسته و بر من منت نهی حضرت فرمود که اگر خواهش میل پادشاهی میبود با شما در اینمدت
مقدار مملکت دانیکوید و حق سبحانه و تعالی جمیع مخلوقات را مطیع و منقاد من ساخته
چنانکه از این دو شیر دیدی الاجهال بنی ادم که از روی حقد و حسد میکنند و میگویند
انجه میبینی و حقتعالی مرا امر فرموده که بر تو اعراض نکنم و در تحت حکم تو باشم چنانکه یوسف
در تحت حکم عزیز مصر بود بعد از اینواقعه همیشه مامون در واهمه بود تا عاقبت انحضرت را

ذهر خواهند هشتم آنکه امام مفترض الطاعه بعد از جناب امام رضا ع امام محمد تقی پسر اوست زیرا که
آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بوده و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است
زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضاً اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح
غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضاً پدرش امام رضا ع و سایر معصومین
که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار نموده اند پس او برحق میباشد
و ایضاً آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدق بوده چنانکه
روایت کرده روزی امام محمد تقی ع در مسجد نشسته بود که مرد پیری از در درآمد گفت یابن
ای جان من فدای تو باد چهل سال عمر کرده ام و از ثمره شجره عمر بجز یک فرزند دیگر چیزی ندارم
و امروز والی شهر او را گرفته میخواهد از کوه بیندازد حضرت فرمود تقصیر پسر تو چیست
گفت نزد والی گفته اند که از جمله محبان و دوستان محمد و علی ع و تولا و محبت با فرزندان
ایشان دارد حضرت از من چه میخواهی گفت یا حضرت فرزند دیگر ندارم و صبر بر مفارقت او
نیز نمیتوانم حضرت فرمود از مسجد بیرون بیا چون این سخن را از امام شنیدم قطع امید از
فرزند نمودم بیرون آمدم و بخانه رفتم و مرد زن پیری داشت باو نقل کرد که گفت که بخدمت
امام محمد تقی ع رفتم و این واقعه را بعرض آنحضرت رسانیدم آنحضرت نیز در باب خلاص
پسر چیزی نگفت که باعث امیدواری باشد و مادر از استماع این سخن خود را بر زمین
زد بیهوش گردید چون بهوش آمد نوبت دیگر احوال پرسید که فرزند من چه شد
دیگر باره وقت باز بیهوش گردید پس از آن بهوش آمد پس تمامی مردان و زنان آن محله
جمعیت نموده ایشان را تسلی مینمودند و دلداری میدادند اما چون پسر را بر سر کوه بردند
بیندازند پسر شروع در گریه نموده از امام محمد تقی ع و آبای معصوم او مدد میخواست
و میگفت یا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع بدوستی تو و اولاد تو امروز مرا میکشند
و من میدانم که هر کرا که بمحبت شما بکشند درجه شهید دارد و مادر و پدر پیری
دارم که ایشان را کسی نیست که یک دم آب بدهند و متکفل خدمات ضروری ایشان گردد
و از کسب و عمل باز مانده اند و به درگاه نشسته و تاب این مصیبت ندارند و بحق تو و اولاد
امام محمد تقی ع که مرا از این ورطه نجات ده هنوز در این سخن بود که ناگاه دو تن از هوا پیدا شدند

دگفتند

دگفتند ای پیر چه واقع شده که گریه و اضطراب میکنی پس احوالات خود را بالتمام بیان نمود و چون
پسر سخن را تمام نمود آن دو تن یکی دست و دیگری کمرگاه پسر را گرفت از زمین در ربود
در هوا ناپدید گشت یکی دست و دیگری کمر والی شهر مدینه را برداشت و بجای پسر نگاه
داشت تا او را بیندازند والی هر چند فریاد میکرد که من والی شهر مدینه ام موکلان
از وی نمیشنیدند زیرا که بقدرت خدای تعالی و بمعجزه امام محمد تقی ع صورت والی
منقلب شده بود بعینه لباس پسر را در تن والی دیدند پس خواهی نخواهی والی را
از کوه پرت کردند بنحوی که پاره پاره شد و بعد از آن آن دو تن پسر را برداشته بخدمت
امام محمد تقی ع آوردند و سلام کردند و شرف ملازمت آنحضرت را ادراک نمودند
حضرت فرمودند جزاکم الله خیراً ای فرشتگان باید هر جا دوستی از دوستان ما گرفتار
مهلکه گرفتار باشد اعانت و همراهی کنید و ایشان را از بلا و آنها نجات دهید
فرشتگان گفتند که ما سه هزار فرشته ایم که از نور کرامت آبای کرام شما آفریده شده ایم
و کار ما اینست که در هر جا از عالم که دوستی از دوستان شما را رنجی یا آفتی رو میدهد
ما بداد او حاضر میشویم و در نصرت او میکوشیم پس فرشتگان آنحضرت را دعا کرده اند
و متوجه آسمان شدند بعد از آن حضرت پسر را فرمود که الحال بخانه خود مراجعت کن
پدر و مادر تو بمصیبت تو مشغولند پسر آنحضرت را دعا کرده متوجه خانه شد چون
بدر خانه شد پدر و مادر خود را دید که جامه ها چاک کرده و روها را خراشیده و در میان
خاک و گل در غم او نشسته چون آنها فرزند خود را دیدند زنده دیدند تعجب
نموده از کمال فرح و خوشدلی بیهوش شدند چون بهوش آمدند پسر را در کنار گرفته
شادی میکردند و حمد و ثنای واجب الوجود را بجا میآوردند و بعد از آن احوال از
پسر پرسیدند پس جمیع احوالات گذشته را از برای ایشان نقل نمود و ایشان را محبت
امام محمد تقی ع و سایر ائمه معصومین افزود نهم امام دهم بعد از امام محمد تقی ع
امام علی النقی پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بوده و مدعی
امامت بوده پس امامت او برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید
حق است و ایضاً اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین

و دنیا نجات و ایضا پدرش امام محمد تقی و سایر ائمه معصومین که سابق براو بوده اند تصریح
بر امامت آن بزرگوار نموده اند پس او امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای
امامت کرده صاحب معجزه و کرامت مصدق بود چنانکه نقل است که مشعبد هندی نزد
متوکل عباسی علیه اللعنه آمد بازی میکرد و در آن فن چنان ماهر بود که مثل آن ندیده
بودند که آن ملعون اراده کرد که با علی النقی ع لعبتی بازد و آن مهر سپهر کرامت را خجل
نماید و متوکل نابکار گفت اگر این کار کنی تو را دویست دینار جایزه بدهم مشعبد
گفت نانی چند تنک که ثقل نداشته باشد بپخته مهیا سازند بعد از آن کس
فرستاد و امام علی النقی ع را دعوت نمود و بعد از تمهید مقدمات چون آنحضرت شرف
حضور ارزانی داشت جهة آنحضرت که بر آن صورت شیری نقش شده بود گذاشتند
و آن مشعبد در حوالی بالش نشست پس خوان گستردند و آن نانها را در پیش
آنحضرت جای دادند چون حضرت دست بجانب آن نان نهاد و از کرم آن ملعون لعبتی باخته
آن نانها را پروان داد پس آنحضرت متوجه نان دیگر شد که پرید باز آن نان بازی لعبتی
باخت که نان متوجه سقف کرده پدرهم چنین تا سه نوبت آن کار کرد که اهل مجلس خندیدند
که یکبار از منبع طوفان جلال در مظهر قهر ذو الجلال دست بر آن صورت شیر زد و فرمود
که بگیر این ملعون را آن صورت شیری شده و از بالش برجست و آن ملعون را فرو برد
و بجای خود معاودت نمود آن قوم با سعادت از دیدن آن خارق عادت حیران گشتند
و آنحضرت از مجلس برخواست متوکل ملعون زبان سؤال گشوده گفت میخواهم که بفرمائی
که آن مرد را باز آوری حضرت فرمود بخدا قسم که هرگز نخواهی دید آیا مسلط میسازی
دشمنان خدا را بر دوستان خدا این سخن بگفت و از مجلس بیرون آمد و دیگر مشعبد را
کسی ندید و ایضا مرویست که یکی از اولاد خلیفه را ولیمه بود جمع کثیر را طلبیده بود
هر که در آن مجلس بود تعظیم و اجلال امام علی النقی ع بجای آورد مگر یک جوان که بی ادبی
و عبث میخندید حضرت فرمود که ای جوان از ذکر خدا غافلست که بازی بهوا میخندید
و نمیداند که بیش از سه روز دیگر زنده نخواهد بود از اهل مجلس هر دو کس با هم گفتند
که ملاحظه برشناختن او هنر از این حیرت نیست و چون روز سیم شد آن جوان از دنیا

رحلت نمود

رحلت نمود دهم از ائمه امام یازدهم بعد از امام علی النقی امام حسن عسکری ع پسر او میباشد
زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او
برحقست زیرا که معصوم از عصیان و ذنوب آنچه میگوید بحق است و ایضا اعلم ترجیح دارد
بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا پدرش
امام علی النقی و سایر ائمه معصومین ع که سابق بر آن بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار
کرده اند پس او امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب
معجزه و کرامت مصدق بود چنانکه روایت کرده است که چون معتمد عباسی بخلافت نشست
و مدتی بر آمد دشمنان و منافقان اهل بیت اظهار کرم نمودند و دروغها گفتند که آنها
موجب علاوه بر عداوت معتمد شده امر بحبس امام حسن عسکری ع نمود آنحضرت را بزندان
بردند و طفل آسمان و زمین منقطع شده قحط در سامره پیدا شد معتمد امر نمود که
مردم نماز باران بیرون روند سه روز مردم متوالی نماز باران بیرون رفتند و فقد باران
ایشان را هیچ بود چون بجانب آسمان دست دراز کردم ابر پیدا شده و باران بارید
که تزلزل عظیم در خلق بهم رسیده بعضی از مسلمانان بشک افتادند بعضی بدین نصاری
راغب شدند خبر بمعتمد رسید بواسطه آنکه از یکطرف واهمه زوال ملک بوده و از یکجانب
غم دین و از یکطرف طعن خلق زندگی را بر خود تباه دید لاعلاج صالح بن وصیف که حاکم
شهر مدینه بود و امر سیاست زندان تعلق باو داشت فرمود بر والحال امام حسن عسکری را
از زندان آورده نزد من حاضر ساز صالح بفرموده او آنحضرت را حاضر ساخت معتمد
باو گفت اَدرِک اُمَّةَ جَدِّکَ قَبلَ اَن یَهلِکَ یعنی دریاب امت جد خود را قبل از آنکه
هلاک شوند که نماز باران بیرون رفتند و اثری از نمازهای ایشان مترتب نشد
و نصاری دو روز رفتند دست بدعا برداشتند باران آمد اگر سه روز میرفتند
دین از دست میرفت و مردم در تزلزل افتادند آنحضرت فرمود که غم مخور که فردا بیرون
میروم و شک از خواطرها میبرم و جمعی از خویشان که در حبس بودند شفاعت نمود
ایشان را خلاصی داد در روز دیگر حکم شد که یکبار دیگر کسی در شهر نماند و همه خلق بنا
بیرون روند پس امام حسن ع با اصحابش در مصلی حاضر شدند و امر نمودند و هبانان را

که شروع در دعا نمایند چون رهبانان دست بدعا برداشتند و از هر طرف ابر پیدا شد
حضرت شخصی را اشاره کرد و فرمود برو بگیر آن راهب که پیش نماز آن جماعت است و در میان
انگشتان او هر چه هست بیرون آر آن شخص رفته پاره استخوان از میان انگشتان آن راهب
راهب بیرون آورد امام فرمود که آنرا در میان جامه نهادند در ساعت ابرها
از هم دور شدند بعد از آن رهبانان را امر بدعا و نماز کرد پس نصاری هر چند دعا و زاری
کردند ابر پیدا نشد و خلق در تعجب افتادند و معتمد پرسید که این سر چه بود آنحضرت
فرمود هر گاه استخوان پیغمبری ظاهر و مکشوف گردد البته باید باران ببارد و این
راهب را گذار بر قبر پیغمبری افتاده بود و استخوان پیغمبر را برداشت هر بار که آنرا ظاهر میساخت
باران میبارید و اگر خواهید امتحان کنید چون استخوان را بیرون آوردند باز ابر بهم رسید
حضرت فرمود استخوان را پنهان کردند بعد از آن حضرت بطریق خود نماز گذارد و از
خدا باران خواست از برکت آنحضرت فیض باران منتشر شد و قحط بارزانی مبدل شد
و شک از خاطرها زایل شد و معتمد از آنحضرت عذر خواهی نمود و در مقام عزت و احترام
در آمد و ایضا روایت کرده روزی امام علی النقی ع در نماز بود که امام حسن عسکری ع
در طفولیت بچاه افتاد زنان فریاد بر آوردند چون بر سر چاه رفتند دیدند که
آنحضرت در روی آب نشسته و با آب بازی میکند یازدهم آنکه امام دوازدهم
بعد از امام حسن عسکری ع محمد مهدی ع است پسر اوست زیرا که آن بزرگوار عالی‌قدر
بشر معصوم اعلم عصر خود بوده و میباشد و مدعی امامت بود پس امامت او بر حق ثابت است
زیرا که معصوم از معصیت و نسیان بوده آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح داد بر غیر
اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام حسن
عسکری ع و سایر معصومین ع که سابق بر آن بودند تصریح بر امامت آن بزرگوار
کرده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت نمود و کرده صاحب
معجزه و کرامات مصدقه بود چنانکه ابو الادیان که یکی از خادمان امام حسن عسکری ع
روایت میکند که من ابو محمد را خدمت میکردم و نامه‌های او را بشهرها میبردم روزی
بر سر بیماری که در آن بیماری از دنیا رحلت نموده نزد وی رفتم نامه‌ها نوشت و مرا فرمود

که این نامه‌ها

که این نامه‌ها را بمداین ببر بدرستیکه مدت سفر تو پانزده روز خواهد بود و چون روز پانزدهم
بشهر من رای داخل شوی آواز گریه و زاری از خانه من خواهی شنید گفتم یا سیدی در آن وقت
امام و پیشوای ما که خواهد بود گفت آنکسیکه جواب نامه‌ها را از تو طلب کند که او قایم
مقام و جانشین من خواهد بود گفتم یا سیدی زیاده کن فرمود آنکسیکه بر من نماز
کند گفتم زیاده کن فرمود آنکسیکه همیان طلب کند پس من بموجب فرموده آنحضرت بیرون
رفتم و نامه‌ها را بردم و جواب گرفته مراجعت نمودم در روز پانزدهم چنانچه آنحضرت فرموده
بود داخل شدم صدای گریه و زاری از خانه آنحضرت شنیدم بتعجیل خود را بدر خانه
آنحضرت رسانیدم برادرش جعفر علی را دیدم در سرای آنحضرت و شیعیان جمع شده
او را تعزیت کردند و آنحضرت را در آن حالت غسل میدادند و من با خود گفتم که اگر امام
اینست امامت او باطلست زیرا که من مکرر جعفر را دیدم که شرب خمر میکرد و قمار میباخت بعد از
آن من پیش رفتم و او را تعزیت کردم و از من احوال الجواب کتابها مطلق نپرسید دانستم
دانستم که او امام نیست در آن حین شخصی بیرون آمد و بجعفر گفت یا سیدی برادر
ترا کفن کردند برخیز و برو و بر وی نماز کن پس جعفر پیش رفت که نماز کند و شیعیان
چند برده و را و جمعی گرد او بودند که ناگاه کودکی گندم گون و تنک مو و گشاده
دندان بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را کشید و گفت ای عم عقب آی که نماز
کردن بپدرم اولی از توام جعفر بعقب آمد و رنک روی او چون خاک گردید
پس آن کودک پیش رفت و نماز کرد و چون حضرت را دفن کردند آن کودک بمن گفت که
جواب نامه‌ها که با تو است بیار جواب نامه‌ها بوی دادم با خود گفتم که این هر دو علامت
که ظاهر شد همیان مانده پیش جعفر رفتم و احوال کودک از وی پرسیدم گفت بخدا قسم
که هرگز او را ندیده بودم و من نشسته بودم که جماعتی از مردم قم رسیدند و احوال امام
حسن عسکری ع را پرسیدند و ایشان را از وفات او خبر دادند گفتند امام بعد از او کیست
مردمان اشاره بجعفر کردند آن جماعت بر وی سلام کردند و گفتند با ما نامه‌ها است
و مال نیز آورده ایم اکنون تو بگو که آن نامه‌ها از کیست و مال چند هست جعفر از استماع
این سخن از مجلس برخواست و گفت مردم میخواهند که ما دعوی علم غیب کنیم در آن حین

خادمی از جانب حضرت صاحب ع بیرون آمد و گفت با شما نامهای فلان و فلانست و همیانیکه
در آن هزار دینار طلا دارید بدهید پس ایشان نامها را و مال را دادند و گفتند آنکسیکه
ترا فرستاده او امام و حجت خداست بر خلقان جعفر بن علی پیش خلیفه رفت و ما
جرا باوی گفت معتمد کس فرستاده مادر طفل کودک را طلب نمود و مادر انکار نمود ایشان
در این گفتگو بودند خبر رسید که یحیی بن خاقان بموت فجئه مرد معتمد با سپاه خود
بان مشغول شدند و ترک مادر و کودک کردند و آنچه که مرویست در آن هفته که امام
عسکری برحمت الهی واصل گردید کثیری از تجار قم و غیره مال بسیار آورده بودند و خبر از
فوت آنحضرت نداشتند و بعد از استماع از امامت و وارث او پرسیدند برادرش
جعفر را نشان دادند چون بدرخانه جعفر رفتند که با خواننده و نوازنده بسر میبرد
دفنه تجار با هم گفتند که این صفت امام نیست یکی مال را بجهت صاحبانش باز پس
برد یکی گفت صبر کنیم و ببینیم و یکی گفت جعفر را ببینیم و با او حرف بزنیم چون برین
قرار دادند و در آن محل ماندند تا آنکه جعفر از سیر مراجعت نموده همه پیش او آمده سلام
کردند گفتند ای سید ما جماعتی از شیعیان شماییم و هر بار که باینجا میائیم موالیان شما
مالها میدهند که بامام و رهنمای ایشان برسانیم هر نوبت بامام حسن عسکری ع
تسلیم میکردیم این نوبت چه کنیم جعفر گفت هرچه آورده اید تسلیم کنید گفتند از ما بعضی
یکدینار و بعضی دو دینار و ما همه را در کیسه کرده ایم مهر نموده و عرایض نوشته و در آن کیسه
مضبوطات هر بار که امام حسن عسکری ع میفرمود که تمامی مال اینقدر است و از هر کسی
چه میبود نام میبرد و صاحبان عرایض را میگفت شما نیز بقاعده آن عمل نمائید جعفر گفت شما
دروغ میگوئید و بر برادرم افترا میگوئید او از غیب هرگز خبر نمیداد تجار بهم نگاه کردند
و متفکر شدند باز جعفر گفت مالیکه بجهت ما فرستاده اند چه فکر دارید گفتند ما مرخص نیستیم
که مال را بدهیم مگر بعلامت چند که عرض کردیم اگر تو امامی بر تو مخفی نیست نشان هر یک را
بده و بگو که این مال برما امانت گذاردند الا اینکه مال را بر صاحبانش رد کنیم علاج دیگر نداریم
جعفر بخدمت خلیفه رفت و از آن تجار شکوه نمود خلیفه تجار را احضار نمود گفت مال را چرا
رد نمیکنید گفتند دولت خلیفه مستدام باد جمعی تجاریم و بوکالت جمعی چیزی آورده ایم و

ماموریم

وماموریم بآنکه علامت و دلالت بدهیم ابو محمد همیشه مال را بعلامت از ما میگرفت و جمیع
آنچه قبل از این مذکور شد گفتند باز جعفر گفت اینها به برادرم کذب و افترا میکنند و علم
غیب باو نسبت میدهند خلیفه گفت اینها رسول اند وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
جعفر ملزم شد تجار گفتند عمر خلیفه دراز باد التماس داریم که ما را از این دربانان
بگذرانند و از این دیار بیرون رویم خلیفه نقیبی همراه ما کرد تا ما را از آن محل خارج کند
و برگشت فی الحال پسر خوش گفتگوئی پیدا شد و نام یک یک از آن جماعت را گفته با ایشان
گفت اینها بیائید بسوی مولای خود گفتند تو مولای مائی گفت معاذ الله من یکی
از بندگان مولای شما هستم بیائید عقب او رفتیم تا بخانه امام حسن عسکری ع رسیدیم
دیگر بیرون آمده رخصت دخول خواند تجار گفتند چون بدرخانه ابو محمد رفتیم بخدائی
که روح ابو محمد در قبضه قدرت اوست که مولای خود حضرت قائم ع را دیدیم که بر کرسی
نشسته چون ماه شب چهارده که تازه طلوع کند جامه سبزی پوشیده سلام کردیم
ما را بأحسن وجهی جواب داده و پرسش نمود و بعد از آن حضرت فرمود که تمامی
مالیکه با شماست فلان مبلغ است فلان چند داده و فلان چند داده است یکیک
نام برده هرچه داده بود گفت و دیگر از اولاد و رفیقان هر یک پرسیده ما هر مشکلی
که داشتیم عرض نمودیم همه را بروجه صواب جواب شنیدیم پس بما امر فرمود که دیگر مال
بسامره نیاورید و در بغداد شخصی را نشان داد که بعد از این مال را تحویل او کنیم که توقیعات
نزد او خواهد بود و بآن عمل خواهد نمود یکی از رفقای ما الیاس بود و کفنی و حنوط
باو عطا فرمود و آن شخص در راه برحمت الهی واصل شد بعد از آن شیعیان ببغداد مال را
بخانه آن شخص میرسانیدند و توقیعات از حضرت صاحب و علامتها و دلالات بر دست
او ظاهر میشد و باعلام حضرت صاحب یکی از ایشان نامش عثمان سعید عمروی بود بعد
از پسر ابو جعفر محمد بن عثمان وکیل و از هر یک از ایشان باعلام قائم علامات و دلالات
ظاهر میگردید و این اعتقاد که بتفصیل مذکور شد نیز از جمله اصول مذهب است
و منکر این از اصول اثنی عشری خارج است و اقتدا کردن باو و زکوة دادن باو و قبول
شهادت او جایز نیست هرچند در مذهب خود عادل باشد و او مخلد در جهنم

در صورت تقصیر خواهد بود و همچنین عدم قبول مثوبی و سایر احکام دنیا و آخرت که از برای غیر
ما شاء عرفت جاریست والله العالم فصل ششم در بیان اینکه صاحب الزمان ع الان
موجود است و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را از ظلم و کفر پاک
خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد زیرا که وجود آن بزرگوار لطف است چنانکه ظهور
او لطف است و ترک آن مستلزم ترجیح مرجوح است و این قبیح است و محال است که قبیح
از خداوند عالم صادر شود و چون وجود او مانعی ندارد پس لازم است که واقع باشد و چون
نبود او اغوای امور بی تحمل خواهد شد پس باید ظاهر بشود تا اینکه دفع اضلال کند و اینکه
خداوند عالم فرموده وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی از برای هر گروهی راهنمائیست پس چنانکه
اهل زمان رسول ص بسبب رسول هادی و راهنما داشتند و چنین گروهی که بعد از رسول
بودند راه نما داشتند و باید داشته باشند پس اهل امثال این زمان نیز باید هادی
داشته باشند و آن صاحب الزمان ع است که غایب است و از نور وجود او عالم روشن است
چنانکه از وجود آفتاب در زیر ابر عالم ظاهر و روشن است و ابصار روشن است که فرموده که جناب
رسول الله ص إنّ الله تبارك وتعالى اطّلع على الأرض اطّلاعة واختارني منها
فجعلني نبيّا ثمّ اطّلع الثانية فاختار منها عليّا فجعله إماما ثمّ أمرني أن أتّخذه أخا ووليّا
وخليفة ووزيرا فعليّ منّي وأنا من عليّ وهو زوج ابنتي وأبو سبطيّ الحسن
والحسين ألا وإنّ الله تبارك وتعالى جعلني وإيّاهم حججا على عباده وجعل من صلب
الحسين أئمّة يقومون بأمري ويحفظون وصيّتي التاسع منهم قائم أهل بيتي
ومهديّ أمّتي وأشبه الناس بي في شمائله وأقواله وأفعاله يظهر بعد
غيبة طويلة وحيرة مضلّة فيعلن أمر الله ويظهر دين الله ويؤيّد بنصر الله
وينصر بملائكته فيملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا یعنی
بتحقیق که خداوند عالم التفات فرموده بزمین و برگزید مرا پس مرا پیغمبر گردانید
پس نظر کرد دیگر اختیار کرد علی ع را پس او را امام گردانید پس امر کرد مرا که علی را
برادر خود و وصی خود و خلیفه و وزیر خود اخذ کنم پس علی ع از منست و من از علی ع
و او شوهر دختر منست و پدر دو پسر منست بدانید که خداوند عالم مرا و ایشان را باتمام حجت

کردانید

گردانید بر بندگان خود و از نسل جناب امام حسین ع امامها قرار داد که برپا کنند امر
مرا و محافظت میکنند وصیت مرا و نهمین ایشان قائم اهل بیت من و مهدی امت
منست و شبیه ترین مردمانست بمن در صورت و سیرت و ظاهر میشود بعد از غایب
شدن طویل و بعد از حیرت خلایق بر وجهی که هر گاه در آن وقت ظاهر نشود خلایق گمراه خواهند
شد پس بعد از ظاهر شدن اعانت میکند امر خدا را و ظاهر میکند دین او را بیاری
خدا و ملائکه او پس زمین را پر میکند از عدل چنانکه پر شد از جور و ستم و مثل اینست
شاهد احادیث چون حدیثی که مرویست از عایشه که وقتی جبرئیل ع نازل شد بر پیغمبر ص
و آنحضرت امر کرده مرا که نگذارم کسی را بخدمت آن بزرگوار برود ناگاه جناب امام حسین ع
داخل شد پس جبرئیل ع گفت که این کیست پس حضرت فرمود که پسر منست پس او را بر زانوی
خود نشانید پس جبرئیل ع گفت یا رسول الله ص این فرزند تو کشته خواهد شد حضرت
فرمود آیا امت من او را میکشند جبرئیل ع گفت بلی و اشاره کرد بزمین کربلا و قدری
از تربت سرخ از آن گرفت و گفت این تربت قتلگاه اوست پس حضرت گریست جبرئیل ع گفت
گریه مکن که زود باشد که خدا تعالی انتقام بکشد از ایشان بسبب قائم اهل بیت شما
حضرت فرمود که آن قائم اهل بیت ما کیست جبرئیل ع گفت فرزند نهم از ذریه حسین ع
چنین خبر داده مرا خداوند من که از نسل حسین ولدی خلق خواهد شد که اسم او علیست
و از صلب او ولدی خلق خواهد شد که اسم او محمد است و از صلب او ولدی خلق خواهد
شد که اسم جعفر است و از صلب او موسی و از صلب او علی و از صلب او محمد و از صلب
او علی و از صلب او حسن ويخرج من صلبه كلمة الحقّ ولسان الصدق ومظهر الحقّ
حجّة الله على بريّته له غيبة طويلة يظهر الله به الإسلام وأهله ويخسف به
الكفر وأهله یعنی بیرون میاورد از نسل امام حسن ع عسکری ع فرزندی که حق گو
است و راست گوست و ظاهر کننده حق است و حجت خداست بر خلق او و از برای
اوست غایب شدن با طول ظاهر میکند خداوند عالم بسبب او اسلام را و اهل آن را و برطرف
میکند خداوند عالم بسبب او کفر را و مخفی از کیفیت رجعت آنحضرت که از قطعیات مذهب است

و اصل آن

در روایت که هر که ایمان برجعت نداشته باشد و متعه را حلال نداند از ما نیست بنا
بر انچه بعضی از اجماع اخبار مستفاد میشود اینست در عالمیکه مقدر شد ظهور انحضرت
در انسال بیست و سیم ماه جمادی الاول تا اول جمادی الثانی تا چهل روز باران سخت میاید
که هرگز از زمان ادم تا انزمان چنان باران نیامده باشد در غره اول رجب دجال
از اصفهان خروج میکند و عثمان نام از ذریه ابو سفیان نیز خروج میکند در روز جمعه
دهم محرم انحضرت ظهور میکند با هشت کوسفند لاغر پس داخل مسجد الحرام میشود
و خطبه میکند پس در منبر کعبه ظاهر غایب میشود پس چون شب دوشنبه در اید
و تاریک شود در پشت بام کعبه خواهد رفت و ندا خواهد کرد تا انکه سیصد و سیزده نفر
از اصحاب انحضرت از مشرق و مغرب بیکچشم بهم زدن حاضر میشوند پس چون صبح شود
مردمان را دعوت اسلام خواهد نمود و اول کسیکه بیعت خواهد کرد جبرئیل خواهد بود پس
در مکه مکث میکند و کتب الهی را القا میکند از صحف و توریه و زبور و قران تا انکه ده هزار
نفر جمع میشوند پس در انحال شخصی بیاید بخدمت انحضرت که رویش بجانب پشت کشته باشد
و بگوید ای سید من برادرم در میان سیصد هزار کس لشکر سفیان بودیم و خراب کردیم
و منبر را بر هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس متوجه شدیم
که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس در صحرای بیدا که حوالی مدینه است
رسیدیم و اخر شب فرود امدیم و صدائی از اسمان امد که ای بیدا هلاک کن این
گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها با چارپایان و اموال و اسباب
فرو برد و چیزی بر روی زمین باقی نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما امد و روهای
مارا به پشت گردانید پس ببرادرم گفت ای نذیر برو بنزد سفیان ملعون در دمشق
و او را بترسان و بامن گفت ای بشیر تو نیز ملحق شو به حضرت مهدی ع در مکه و او را بشارت
ده و توبه کن پس انحضرت دست مبارک را بروی بشیر بمالد روها اولی بر گردد و با انحضرت
بیعت کند و در لشکر انحضرت بماند پس در مکه خلیفه نصب میکند و چون از مکه بیرون اید انکه
خلیفه انحضرت را بقتل رسانند و حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید پس اهل مکه سر در پیش

انکنند

انکنند و تضرع کنند و توبه کنند پس از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون اید باز
ان والی را بکشند انگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان بفرستد که با ایشان
بگویند که برگردید تا بحق پس هر که ایمان بیاورد او را بگذارند و هر که ایمان نیاورد او را بقتل
رسانند چون برگردند از هزار کس یک کس ایمان نیاورده پس بمدینه بیاید و امر
کند که عمر و ابوبکر را از قبر بیرون اورند بهمان صورت که داشته اند پس هر دو را با بدن
تازه پس بفرماید که ایشان را بحلق کشند بر درخت خشکی پس ان درخت سبز شود
و برگ براورد و شاخهایش بلند شود پس دوستان ایشان را حاضر گردانند و بفرماید
که دوستان ایشان جدا شوند پس خلق دو طایفه شوند بگفته دوست ایشان و بگفته
دشمنان ایشان پس حضرت بفرماید که دوستان ایشان از ایشان بیزاری جویند ایشان
الطماع زیاده تمام شدن محبت کنند با ایشان و اظهار بیزاری کنند از انحضرت و دوستان او پس حضرت
بفرماید باد سیاهی وزد و ایشان را هلاک کند پس بامر الهی اند و ملعون را زنده کند و گناه
اولین و اخرین را بر ایشان لازم اورد پس متوجه کوفه شود و دجال را بکشد و سفیانی باو
ایمان اورد بعد از ان باغوای دوستان خود برگردد و مقاتله کند و بدست انحضرت
کشته شود پس اصحاب خود را باطراف بفرستد و عالم را پر از عدل کنند و پای تخت ان
حضرت شهر کوفه خواهد شد و محل حکمش مسجد کوفه و محل بیت المال مسجد سهله و موضع
خلوتش نجف اشرف و بمقدار هفتاد سال اینزمان سلطنت کند و بعد از پنجاه سال از
ظهور انحضرت حضرت امام حسین ع با انصار و ملائکه نصر خروج کنند و بعد از هفتاد سال
زنی از بنی تمیم که مثل مردان ریش داشته باشد از بالای سطح چیزی بر انحضرت زند و او را بقتل رساند
و حضرت امام حسین ع او را دفن نماید پس یزید ملعون و سایر دشمنان انحضرت زنده شوند
و حضرت انتقام و پنجاه هزار سال سلطنت کند و ابروی انحضرت را میبندند و جمیع ائمه ع
رجعت کنند با ابای کرام باز رجعت خواهند کرد و حضرت صاحب الامر بعد از رجعت ابا جعلنا الله
من انصاره و اعوانه و اصل این اعتقاد نیز از جمله اصول مذهب است و احکام اهل ایمان و اثنی
عشری چون جواز اقتدا و قبول شهادت و فتوی و عدم خلود در جهنم و منکر این اعتقاد جاری

نخواهد بود بلکه بنا بر قول بعضی اجتناب از ایشان و از بحث ایشان و مانند اینها لازم است والله العالم
و لله الحمد الدائم والصلوة والسلام علی رسوله وآله الی القائم باب پنجم در بیان اصل
پنجم است و آن معاد است بدانکه معاد در لغت عرب بمعنی عود و برگشتن است از جائی بجائی
یا از حالی بحالی و هم چنین بمعنی مکان عود و زمان عود نیز آمده است و معاد در اینجا
بمعنی تصوری عبارتست از گردانیدن خداوند عالم ارواح عباد را ببدنهای ایشان از
برای حساب و ثواب و عقاب و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان
اقرار کند که خداوند عالم زنده میگرداند جمیع بندگان را بعد از میرانیدن در قبر و در بدنهای اصلی
از برای سؤال و سایر احوال و در عالم برزخ در بدنهای مثالی از برای غیر نبی و وصی از برای جزا
دادن بمقتضای اعمال و در روز قیامت کبری و حشر در بدنهای اصلی و عنصری از برای حساب ثواب
و عقاب بعد از میزان و نیکوکاران و مانند ایشان را چون جماعتی که از گناهان ایشان
عفو شده باشد بشفاعت و مثل آن چون حسنات مفوضه بایشان که باعث عفو از گناهان
از پل صراط که جسریست بروی جهنم و از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است میگذرانند و یا اعراف
یا بهشت میبرند و بدکاران را که کافرند یا مانند ایشان بجهنم میبرند و بعضی از بدکاران را که کافر
نیستند چون اثنی عشری بعد از پاک شدن از گناهان یا عفو از آن بشفاعت پیغمبر یا
امام یا یکی از مؤمنان از جهنم بیرون میآورند و یا اعراف یا بهشت میبرند پس در این اصل
نیز چند فصل است فصل اول در بیان آنست که خداوند عالم بعد از میرانیدن بندگان روحهای
ایشان تعلق میدهد به بدنهای اصلی ایشان از برای سؤال قبر و فشار آن و بعد از آن بر
میگرداند روحها را ببدنهای مثالی در عالم برزخ و قیامت صغری که پیش از حشر و قیامت
کبری است و خوبان را در بهشت منعم میسازد و بدان را در شبیه بجهنم که دوزخ است معذب
میسازد و بخلاف تناسخ که قائلند که نفس انسانی که کسب کمالات خود را نکرده است بعد از موت
منتقل میشود ببدن انسانی دیگر که تمام کند کمالات ممکنه خود را و همچنین مسخ که قائلند بمنتقل شدن
ببدن حیوان مناسب او چون شیر از برای نفس شخص شجاع و همچنین رسخ که قائلند بمنتقل
شدن بجسمهای گیاه و همچنین فسخ که قائلند بمنتقل شدن بجسم جماد چون سنگ و همچنین

کنایه

کنایه که مانند که تعلق میگیرد بجرم اشیاء و مانند آن از برای تحصیل کمالات پس باید دانست که اول
آنکه مرگ حق است چنانچه از جمله قطعیات است و صریح بعضی از آیات است چنانکه خداوند عالم فرموده
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هر زنده بچشد مزه مرگ و ممات را و ایضا فرموده كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا
فَانٍ یعنی هر کس که بروی زمین میباشد فانی خواهد بود و ایضا فرموده كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
وَجْهَهُ یعنی همه چیز هلاک خواهد شد مگر ذات خداوند عالم پس هر که آمد بجهان اهل
فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود و ایضا از حضرت صادق مرویست
که در زمان تعزیت فرزند او اسمعیل فرموده که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد
نخواهد ماند و اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان
عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل میآیند نزد
حقتعالی میایستند پس خدا تعالی از او میپرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که کی مانده
میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید بگو بجبرئیل و میکائیل
که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند خداوند عالم خواهد
فرمود که من مقرر کردم مرگ را بر هر نفسی که در وی روح باشد پس ملک الموت بیاید
نزد حقتعالی بایستد خداوند از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده
مگر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را نیز بمیرند پس بیاید غمگین
و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر
ملک الموت کسی نمانده پس گوید بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد آنگاه زمینها و آسمانها
بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجا هستند آنها که با من شریک قرار میدادند و ایضا در بعضی
در اخبار معتبره که چون همه ارواح اهل آسمانها و زمین قبض کرده شود خطاب بملک الموت
رسد که ای ملک الموت تورا برابر همه اهل آسمان قوت دادم و تورا امروز از اسباب غضب خود
میپوشانم و برو وقت ابلیس لعین را بفرست با هفتاد هزار زبانه و قبض جان ابلیس لعین را
بکن و چون ملک الموت با آن شوکت و قوت بجانب زمین آید شیطان لعین راه فرار پیش
گرفته بجانب مشرق گریزد و ملک الموت را حاضر ببیند و بجانب مغرب گریزد او را پیش خود مشاهده کند

و در دنیا ها استوار کرده دنیا نیز رساند هر جا برود ملک الموت را آنجا یابد ابلیس در وسط دنیا
بنزد قبر آدم آید و گوید از جهت تو بزراعت ملعونی مبتلا گشتم و گریزد تا بجاییکه در آنجا ن ولکن
پس ملک الموت باو رسد و او بزند و کوشش نماید که جان آن ملعون را قبض نماید نتواند پس بدرگاه
خداوند ناله کند حضرت باری قوت او را بهفتاد مرتبه ضاعف کند باز عاجز شود باز در
نزد باری زاری کند خداوند عالم چهل هزار سال عقوبات از جهنم بداو فرستد باز عاجز شود
باز از باری یاری طلبد پس چهل هزار سال دیگر بعد از آن عذاب دهد هر سال را چندان قوت بود
که اگر بنجمد در کوهی دنیا او را چون کاهی کند آنگاه ملک الموت با هشتاد هزار سال در کار
جهد جان آن پلید را با شدت تمام جدا کرده اند و مانند اینها از آیات و اخبار بسیار است
در تنبیه آنکه در وقت قبض روح و سکرات موت رسول خدا ص و ائمه هدی حاضر میشوند از
برای بشارت و آسانی مرگ بر دوستان ایشان و دشواری برای مخالفان چنانکه مرویست از
امام جعفر صادق ع که چون هنگام وفات مومن میشود حق دو یار برای او میفرستد
یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خواطر او محو میکنند و مسخیه
او را جوانمرد و راضی میکنند بجان دادن و چون ملک الموت میاید که قبض روح او بکند
باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آنخداوندی که محمد را بحق فرستاده است که
من مهربان و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشای دیدهای خود را نظر کن
پس متمثل میشود برای او رسول خدا ص و امیر المومنین ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و امامان
از ذریه ایشان پس باو میگویند اینها اند رسول خدا ص و امامان ع که رفیق ایشان خواهی بود
پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا میکند او را از جانب رب العزة که یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت
فرمود دیگر یعنی ای نفس که مطمئن گردیده بمحمد ص و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار
خود در حالتیکه راضی باشی بولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس
داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد ص و اهلبیت او و داخل شو در بهشت من پس در
انوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و بمنادی در احادیث
ذکر شود

معجزه

معجزه دیگر فرمود هیچ نفسی نمیرد هرگز تا رسول خدا ص و امیر المومنین ع را نبیند راوی پرسید
که چون ایشان را دید باید بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشانرا دید میمیرد و بسوی آخرت
میرود و میاید رسول خدا ص میاید نزدیک سر او می نشیند و علی ع نزدیک پای او می نشیند
پس حضرت رسول ص سر را نزدیک گوش او میبرد میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا ص
و منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المومنین ع برمیخیزد و سر را
نزدیک او میبرد میگوید که ای ولی خدا شاد باش که منم علی بن ابیطالب ع که او را دوست
میداشتی و در انوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست الذین
آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات
الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند
برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت
معجزه دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا ص و امیر المومنین ع
حاضر میشوند و رسول خدا ص در دست راست او می نشیند و حضرت امیر ع در دست چپ
و حضرت رسول ص باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه از او می
ترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت را برای او میگشایند و میگویند این منزل
تواست در بهشت اگر خواهی بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم
گوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در آن وقت رنگش سفید و جبینش عرق میکند و لبهایش
بهم کشیده میشود و بینی او و دران میکرد و آب از دیدهاش روان میگردد و چون
جان از بدنش بیرون رفت بان دنیا را براو عرض میکنند و او آخرت اختیار میکند
پس روح او با اوست و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را
با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند
روح در پیش روی جماعت میرود و ارواح مومنان باستقبال او میایند و براو
سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حقتعالی برای او مهیا کرده است
از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح او را بر میگردانند از سر او تا کمر او

واز او سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب گفت در بهشت را بروی او
میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و اینها بسند معتبر
از آنحضرت روایت کرده اند که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما
قبول میکند و شما را بیامرزد و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود
و میبیند آنچه موجب روشنائی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میگردند نزد او رسول
خدا صلعم و امیر المؤمنین ع و جبرئیل ع و ملک الموت پس حضرت امیر المؤمنین ع نزد یک او میآید
و میگوید یا رسول الله ص این شخص دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار و رسول
خدا صلعم بجبرئیل ع میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت او را دوست دارد و میداشت پس او را
دوست بدار پس جبرئیل بملک الموت میگوید که این دوست خدا و رسولست و اهل بیت او را
پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک الموت نزدیک او میآید و میگوید
که ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی
و بیزار شدی از آن باتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری خدا در زندگی دنیا گوید
بلی پرسد که آن کدامست مؤمن گوید ولایت علی بن ابیطالب ملک الموت گوید
کدراست گفتی آنچه از آن میترسیدی خداتو را از آن امان داد و آنچه امید میداشتی یافتی
پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا صلعم و علی ع و فاطمه ع و ائمه از ذریه
ایشان پس جان او را قبض میکنند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از
بهشت میآورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی باو میپوشانند
از حلهای بهشت و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برا او بگشایند که از
شمیم گلهای بهشت برا او داخل شود و از پیش رو و پس و از جانب راست و چپ بقدر یکماه
راه بگشایند و باو گویند که بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو گویند بشارت
باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند
آل محمد ص را در باغستانهای بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و میآشامد
و با ایشان سخن میگوید و در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم آل محمد ع ظاهر شود و چون آنحضرت

ظاهر شود

ظاهر شود حقتعالی او را مبعوث گرداند با ایشان و تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد
با رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و جبرئیل ع و ملک الموت حاضر شوند نزد او پس علی ع نزدیک
آید و گوید یا رسول الله ص این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا ص
بجبرئیل ع گوید که این دشمن خدا و دشمن رسول خدا ص و اهل بیت رسول ص بود او را دشمن
دار و جبرئیل ع بملک الموت گوید که این دشمن خدا و دشمن اهل بیت بود او را دشمن
دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک الموت آید و گوید ای بنده خدا
آیا در زندگی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از عذاب خدا بدر آوری و از من گرفتی
برات بیزاری از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک الموت گوید بشارت
باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از او میترسیدی بآن رسیدی
پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را
که همه آب دهن بروی او میاندازند و از روح او متأذی اند و چون او را بقبر میگذارند
دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند بآن آتش بوی بد جهنم از آن در داخل برا او
میشود و ثالث باید اعتقاد کرد و اقرار کرد بسؤال قبر و فشار قبر و مانند اینها
چنانکه از تعلیقات مذهب امامیه است و نیز مرویست از حضرت صادق ع که فرمود نیست
که هر کسی که انکار کند که معراج و سؤال قبر و شفاعت را از جمله شیعیان ما نیست و ایضا
مرویست از جناب پیغمبر ص که فشار قبر کفاره ضایع کردن نعمت خداست و اینها مرویست
که کسی را که بر درخت کشیدند فشار هوا باو میرسد مثل فشار قبر و ایضا مرویست از حضرت امام
موسی کاظم ع که فرمود که چون مؤمن بمیرد هفتاد هزار ملک او را مشایعت میکنند
تا بقبر او پس چون داخل قبر گردید منکر و نکیر در نزد او میآیند و او را مینشانند و میگویند
مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَا دِينُكَ یعنی خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر
تو کیست پس آن مؤمن میگوید اَللهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَالْإِسْلَامُ دِينِي پس قبر او را
وسعت میدهند بقدر یک چشم کار میکنند و از طعام بهشت باو میدهند و روح
و ریحان بهشت برا او داخل میشود و چون کافر را داخل قبر میکنند نکیرین سؤال کنند گوید

منداندم پس دری از جهنم بجانب او باز کنند و چرک و ریم جهنم را باو بچشانند و علامه مجلسی گفته
که امدن دو ملک از برای سوال متواتر و ضروریات است و در اکثر اخبار وارد است که یکی
منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمومنان مبشر و
بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مومنان بصورت خوب میایند
و بشارت میدهند ایشان را بثواب و نعیم بی انتهاء و برای کافران و مخالفان بصورت
مهیب میایند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که چون میت را
باسم او و مادر او تلقین کنند و منکر و نکیر پس میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم
تلقین حجت او کرده اند و حدیث وفات سلمان نیز بر این مطلب شاهد است چنانکه روایت
از اصبغ بن نباته که گفت من با سلمان بودم در وقتی که او از جانب علی بن ابیطالب حاکم
مداین بود پس در زمانیکه بیمار شد به بیماریکه در ان بیماری فوت شد من او را عیادت
کردم تا انکه بیماری او شدید شد و یقین بمرگ کرد پس التفات بمن کرد و گفت که جناب
پیغمبر بمن گفت ای سلمان چون مرگ تو نزدیک شود میتی با تو حرف خواهد زد من میخواهم
که معلوم کنم پس گفت که تابوتی حاضر کن و مرا در میان بگذار و بقبرستان ببر پس چنین
کردیم پس ندا کرد که اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا مَن جَعَلَت لَهُمُ الاَرضُ وِطاءً جوابی نشنید پس
گفت اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا مَن جَعَلَت الفَنا بالهُم غذا جوابی نشنید پس گفت که اَلسَّلامُ عَلَیکُم
یا مَن لَقُوا اَعمالَهُمُ الَّتی عَمِلُوها دارَ الدُّنیا جوابی نشنید پس ندا کرد که اَلسَّلامُ عَلَیکُم
یا مَحبُوسِینَ ما یُوسِبِینَ جوابی نشنید پس ندا کرد اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا مُنتَظِرِینَ النَّفخَةَ الاُولی
سَأَلتُکُم بِاللهِ الاَعظَمِ وَالنَّبِیِّ الاَکرَمِ اِلّا ما اَجابَنی مِنکُم مُجِیبٌ یعنی سلام بر شما
باد کسانیکه منتظر نفخه اولی میباشید قسم میدهم بخدای اعظم و پیغمبر اکرم که یکی از شما
مرا جواب بدهد زیرا که من سلمان فارسی ازاد کرده رسول خدا هستم و انجناب مرا چنین
خبر داده که چون وفات من نزدیک شد میتی با من حرف میزند و من میخواهم بدانم که وفات
من نزدیک شده یا نه پس ناگاه میتی جواب بسخن امد و گفت اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا اَهلَ
البِناءِ وَالفَناءِ المُشتَغِلُونَ بِعَرصَةِ الدُّنیا نَحنُ لِکَلامِکُم مُستَمِعُونَ وَبِجَوابِکُم سارِعُونَ فَاسئَل

عابدین

عَمّا بَدا لَکَ وَحَیّاکَ اللهُ یعنی سلام بر شما باد ای اهل بناء و فناء که مشغولید بامور دنیا ما کلام شما را
میشنویم و بجواب شما را میرسیم هر چه میخواهی از ما سوال کن خدا تو را رحمت کند
پس سلمان گفت ای مرده ایا تو از اهل بهشتی بسبب عفو الهی یا از اهل جهنمی بعد از ان میت گفت
که من از اهل رحمت و نعمت خدا میباشم پس سلمان گفت که مرگرا چگونه دانستی انمیت گفت که ای
سلمان بخدا قسم که هرگاه گوشت بدن مرا بمقراض ببرند و باره باره کنند اسان تر از چشیدن
مرگست و بود ضربت شمشیر اسان تر از یک کشیدن مرگست پس سلمان گفت که حال تو چگونه بود در دنیا چه بود
انمیت گفت که من از جمله کسانی بودم که دانا بخیر بودم از لطف خدا و عمل بخیر کردم و واجبات الهی را
بجا آوردم و کتاب خدا را میخواندم و حرص در اطاعت پدر و مادر داشتم و از حرام اجتناب میکردم
و رجوع حلال میکردم از خوف خدا سوال قبر که ناگاه بیمار شدم پس شخصی بزرگ خلقت و بلند قامت
در نزد من امد و ایستاده بچشم من کور پس کور کرده بدم و بگوش من پس کر کرد بدم و بزبان من
پس لال شدم پس در انحال اهل بیت و خویشان من گریستند پس گفتم که تو کیستی که اعضای
من از خوف بلرزه درامدند گفت که من ملک الموت میباشم که از برای قبض روح تو
امده ام تا انکه ترا از دار دنیا بدار اخرت ببرم پس دو شخص نیکو منظر بنزد من امدند یکی در جانب
راست من نشست و دیگری در جانب چپ پس سلام بمن کردند و گفتند که ما نامه اعمال تو را
اورده ایم پس بگیر و بخوان و ببین که چه عمل کرده پس من گفتم که شما کیستید و نامه چه نامه است
گفتند که ما دو ملک میباشیم که یکی رقیب که نامه حسنات بدست اوست و دیگری عتید که نامه
سیئات در نزد اوست پس چون نگاه بنامه حسنات کردیم خوشحال شدم و خندیدم و چون نگاه
بنامه سیئات کردم بدحال شدم و گریستم پس ملک الموت نزدیک امد پس روح مرا کشید
کشیدنی مثل تمام شدت و تنگی میان اسمان و زمین بود تا انکه روح مرا بسینه من رسانید پس
کشید جان مرا بنحویکه اگر بر کوه وارد میشد او را میگداخت پس روح مرا از بینی من بیرون اورد
پس قوم من شروع کردند در گریه کردن پس ملک الموت غضبناک با ایشان گفت که ما بر شما
ستم نکرده ایم بلکه فرمان بردار خدا کرده ایم پس اگر صبر کردید اجر دارید و اگر جزع کردید گناه
کار دید پس روح مرا برداشت و برگشت پس ملک دیگر امد روح مرا از او گرفت و در جامه حریری

ابر سیاهی گذاشت پس بالا برد پس خداوند عالم از واجبات و محرمات سؤال کرد پس روح مرا برگردانید
بجانب بدن من در وقتیکه غسّال از ابرهنه نموده شروع کرد بشستن پس روح من گفت که
بارام غسل بده که این بدن ضعیف و تاب شدت ندارد پس بدن مرا غسل دادند و کفن کردند
و برای نماز کردند چون داخل قبر کردند مثل آن بود که از آسمان بزمین افتاده باشم پس
دفن کردند و برگشتند پس روح من بسوی بدن من برگشت و من شروع کردم در پشیمانی و گریه
از تنگی قبر و فشار آن و گفتم کاش من بر میگشتم تا آنکه عمل صالح میکردم پس شخصی از جانب قبر
جواب داد که کَلّا اِنَّها کَلِمَةٌ اَنْتَ قائِلُها یعنی حاشا که این حرفیست که تو میگوئی و این
نخواهد شد پس من گفتم که تو کیستی گفت من منبّه هستم گفتم منبّه چیست گفت ملکی هستم
که خدا مرا موکل کرده بر جمیع خلق خود پس ایشان را آگاه میکنم بر اعمال ایشان تا آنکه
گریه کنند بر حال خودشان پس نزد من آمد و مرا نشاند و گفت بنویس عمل خود را
که در دنیا کردی من گفتم که بخاطر من نیست گفت من میگویم گفت کاغذ ندارم پس پاره
از کفنم را گرفت پس کاغذ کرد بدان کاغذ تو گفتم قلم ندارم گفت انگشت تو گفتم مرکب
ندارم گفت آب دهان تو پس تمام اعمال مرا گفت و من نوشتم پس نوشته مرا گرفت و طوق
کرد در گردن من انداخت بنوعی که خیال کردم که کوههای دنیا را بگردن من انداختند
پس رفت و من گریستم بر حال خود و میگفتم که کاش در دنیا بغیر از عمل خیر کاری نمیکردم
پس ناگاه ملکی حاضر شد هولناک مثل کوه عظیم با گرزهای آهنی که جمیع اهل دنیا اگر بخواهند
آنرا حرکت بدهند نمیتوانستند پس نزدیک من شد و رویم را گرفت و کشید
نعره‌ای که اگر اهل دنیا میشنیدند همه میمردند پس سؤال کرد که مَنْ رَبُّکَ وَمَنْ نَبِیُّکَ وَما
دِینُکَ وَما عَمَلُکَ یعنی خدای تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین تو چیست و عمل تو چه بود پس
زبان من از خوف کنگ گردید و نمیدانستم که چه بگویم تا آنکه رحمت خدا شامل من شد و زبان
گویا شد گفتم اَللهُ رَبّی وَمُحَمَّدٌ نَبِیّی وَالْکَعْبَةُ قِبْلَتی وَالْاِسْلامُ دِینی وَعَلِیٌّ وَلِیّی
وامامی وبعده اولاده الطّاهرین ائمّتی والقرآن کتابی والمؤمنین اخوانی وانّ الموت
حَقٌّ والسؤال حَقٌّ والصراط حَقٌّ والجنّة حَقٌّ والنّار حَقٌّ وانّ السّاعة آتیة لا ریب

فیها

فیها وانّ الله یبعث من فی القبور پس مرا بشارت داد و گفت که از من نجات یافتی بخسب
مثل خواب عروس پس منکر رفت و ملک دیگر آمد که بدتر که اسم او نکیر است و او هولناکتر
از منکر بود او نیز مثل منکر سؤال کرد و من بعد از حال آمدن جواب او را مثل جواب
منکر گفتم او نیز مرا بشارت داد و گفت بخواب مثل عروس پس دری از بهشت
بسوی من باز کرد و دری از جهنم از سمت پای من گفت که نجات یافتی از این عذاب
بسبب معرفت خدا و رسول او و ائمه هدی پس آن در را که از جهنم بود بست و دری که از بهشت
باز گذاشت و قبر مرا وسعت داد بقدر یک چشم کار میکند و چراغی روشن کرد که از
آفتاب و ماه روشن تر است و بیرون رفت و تلقین برای تا قیامت در میان من خواهد بود
این حال نیکوکاران و اما بدکاران پس چون منکر و نکیر از ایشان سؤال کنند از خدای
ایشان از آنها گویند شما خدای من هستید ایشان گویند که دروغ گفتی ابد شعله عذاب
برافروزند که اعضای او را از هم جدا کنند پس او را با کفار محشور کنند و در عذاب شدید
مانند پس کلام آن میّت قطع شد و سلمان از حجره او بیرون رفت و بحجّت الهی واصل شد و جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام باعجاز حاضر شد و او را غسل داد و بر او نماز کرد و دفن کرد و مثل این
اخبار و احادیث زیاد است آنکه در حقیقت روح خلافست و حکما و جمعی از علما امامیه آنرا
جوهر مجرد از ماده میدانند و میگویند که نه جسم است و نه جسمانی و بعضی میگویند که روح
بخار و ایشان گویند و نفس ناطقه و روانی پس روح حیوانی جسم است و آن بخاری است که در
دم است و خون حامل اوست و روح انسانی مجرد است و بعضی میگویند که در بدن اجزای اصلیه که
باقیست از اول عمر تا آخر و بعد از مرگ باقی میماند و در قیامت محشور میشود و مدار
حشر و ثواب و عقاب بر آنست و اجزای فضلیه است که زیاد و کم و متغیر و متبدل میشود و آن
که مشارالیه است بمن آن اجزای اصلیه است و بعضی عرض جسمانی میدانند و بعضی میگویند که
مرکب است از روح و بدن و این و حقیقت آنکه مثل ایشان با افعال انسانی نهایت
بیگانگی که خلقت یکی از جنس ملائکه و عالم جوهر و علویت و دیگری از خاک و عالم سفلی است
و خوردن و خوابیدن و گفتن و شنیدن و امثال اینها از آثار جسم است و علم و فهم و اعتقادات

و اعتقادات از آثار روح است و بعضی گفته اند که روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و از حضرت
صادق ع روایت کرده که روح مؤمن در بدنش مثل جوهر است در صندوق و ایضا از آنحضرت
روایت کرده که روح ممزوج به بدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشیست که بر بدن که محیط است
باو و ایضا روایت کرده فرموده که روح مثل آفتاب است که مرکزش در آسمان است و شعاعش
بر جهان پهن است و خلاصه آنکه باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن
و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن و بسؤال قبر و نکیر و منکر و آنکه روح را چون در قبر
گذارند روح او به بدن او تعلق میگیرد و نکیر و منکر از او سؤال میکنند و فشار قبر نیز باین
بدن تعلق میگیرد و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی که مثل این بدنست چنانکه
از اخبار بسیار استفاده میشود که روح بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد میگیرد
و ثواب و عقاب در عالم برزخ و مانند اینها بآن جسد است و ظاهر اینست که آن جسد بعد
از مرگ موجود میشود و بعضی میگویند که در حال حیوة نیز موجود است و در حال بیداری
نیز تعلق باین بدن بیشتر است و در وقت خواب بدن مثالی بیشتر است و بعد از مرگ تعلقش
زیاده میشود و نفوس انبیاء و اوصیاء در اجساد مثالیه بسیار تصرف میکنند و از جهت
در مکانهای متعدده حاضر میشوند و دلیل بر تحقیق عالم برزخ آیات و اخبار است چنانکه
خداوند عالم فرموده حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت
کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی تا آنکه برسد
یکی از کفار را مرگ و اعراض خواهد گفت پروردگارا مرا برگردان بدنیا تا شاید
که عمل شایسته بکنم در آنچه ترک کرده ام و ضایع کرده ام در دنیا پس در جواب او گفته
خواهد شد که کلا و حاشا چنین نخواهد شد بدرستی که این کلمه حرفیست که میگوید و واقع
نخواهد شد و اجابت نخواهد گشت بلکه بجهت خوف که مرگست بالغ خواهد ماند و از
عقب ایشان برزخی است که میان عالم دنیا و آخرت است تا روزیکه در قیامت مبعوث
و محشور شوند و ایضا فرموده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم

من خلفهم

من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله
لا یضیع اجر المؤمنین یعنی گمان مکن که کسانیکه کشته شدند در راه خدا مرده اند بلکه ایشان زنده اند
در نزد پروردگار خود در حالتیکه روزی داده میشوند و شادند بسبب آنچه بایشان
خدا بایشان عطا فرموده از تفضل خود یا از نعمت خود و شاد میباشند از برای خوشحالی
ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند باینکه خوفی برایشان نیست و اندوهناک
نخواهند بود و شاد میباشند بسبب نعمت خدا و تفضل او و اینکه خدا ضایع نمیکند اجر مؤمنان را
و ایضا فرموده از باب حکایت از مؤمن یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی
من المکرمین یعنی ای کاش قوم من میدانستند که خدا مرا آمرزید و از جمله اکرام کرده شدگان
گردانید و ایضا فرموده که روایت از یوسف بن ظبیان که گفت در خدمت امام جعفر
صادق ع بودم و فرموده که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم
میگویند که در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر است نزد
خدا از این بلکه در وقت مرگ از رسول خدا ص و علی مرتضی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع
در نزد او میآیند و ملائکه مقرب خدا هستند پس اگر خدا گویا گرداند زبان او را بشهادت از برای
خدا بیگانگی و از برای رسول به پیغمبری و از برای اهلبیت آن بزرگوار بولایت و ملائکه مقربان
نیز گواهی میدهند و اگر زبانش بند شد حقتعالی مخصوص میگرداند پیغمبر خود را بعلم
داشتن بآنچه در دل اوست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد برای
و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا ص و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و هر که با ایشان
هست از ملائکه و چون حقتعالی قبض روح او را نمود روح او را بسوی بهشت میبرد در صورتی
که مثل این صورت که در دنیا داشته است و میخورند و میآشامند پس هر گاه تازه که بنزد ایشان
میآید ایشان را میشناسند بآن صورتیکه در دنیا داشته اند و بروایت دیگر
که مؤمنین در بدنهائی است که مثل بدنهای ایشانست و بروایت دیگر روایت
که روح مؤمن در قالبی است که مثل قالب اوست که در دنیا داشت میخورند و میآشامند
پس چون کسی بایشان وارد شود میشناسند ایشان را بآن صورتی که در دنیا داشته اند و از امام محمد
باقر ع روایت که خداوند عالم در مغرب زمین بوستانی خلق کرده که آب فرات از آن بوستان

بیرون میاید و در هر شب ارواح مؤمنین وارد انجا میشوند از میوه انها میخورند و باهم ملاقات
و تعارف میکنند و چون صبح شد از انجنت بیرون امیند در هوا پرواز میکنند و ملاحظه
قبرهای خود میکنند و نیز خداوند عالم آتشی خلق کرده از برای ارواح کفار که در انجا
مسکن دارند و از زقوم ان میخورند و از حمیم ان میچشند و چون صبح شد بیرون
میروند بسوی وادی که در یمن است که انرا برهوت میگویند که آتش ان گرمتر است از
آتش دنیا و ارواح کفار را در انجا باهم ملاقات و تعارف میکنند و چون
شام شد برمیگردند بسوی ان آتش پس ایشان همیشه باین احوال هستند
تا روز قیامت پس فرمود و مستضعفین و کسانیکه پیغمبر را میشناسند و ولایت اهلبیت را
ندارند و در قبرهای خود هستند و از انجا بیرون نمیروند و داخل میشود بر ایشان راحتی
از جنت که در مغرب است تا روز قیامت پس در روز حساب ایشانرا میکشند پس بهشت
یا بجهنم میبرند و همچنین حال ابله و اطفال و اولاد مسلمانان که پیش از بلوغ مرده اند
و مروی است که از برای مؤمن دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بینند پس از
اند هر روحی داخل شود انمؤمن میگوید تو کیستی گوید منم اعتقاد نیکو و عمل صالح تو ام
پس روحش را در بهشت میگذارند و نسیم بهشت بجسد او میرسد تا روز قیامت و چون
کافر داخل قبر شود برای او دری از جهنم باز کنند و شخص بد صورتی داخل شود که بد
تو کیستی گوید اعتقاد بد و اعمال زشت تو ام پس روحش را در آتش گذارند و از ان آتش حرارت بجسد
او میرسد تا روز قیامت و مسلط گردانند شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش را
دوزند که اگر یکی از مارهای بزمین بدمد هرگز گیاه از ان نروید و مروی است که اعمال و اعتقاد را
مجتمع میشوند در ولایت میگویند که هر نقصی کرد بدین تمام میکنم و مروی است که هیچ مؤمنی
در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر انکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام که در
پشت کوفه است و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که ارواح مقدسه انبیا و اوصیا
بعد سه روز یا بیشتر بجسدهای اصلی ایشان معاودت مینماید و ایشان را باسمان میبرند
و مروی است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران میروید مطلع میشوند بشما انس میگیرند
و چون برگردید وحشت بهم میرسانند و مروی است که هیچ مؤمنی و کافری نیست مگر انکه در وقت

مگر انکه در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود میایند اگر مؤمن می بینند که اهل او عمل صالح میکنند
خدا را حمد میکنند و اگر کافر می بینند که ایشان عمل صالح میکنند موجب حسرت ایشان میگردد و از
حضرت امام موسی کاظم ع مروی است که در هفته یا ماهی یا سالی بقدر منزلت بزیارت
اهل خود میاید بصورت مرغ لطیفی و بر دیوارها ایشان می نشیند و مشرف میشود بر ایشان و اگر
ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد شود و الا غمگین گردد و گفت که بعضی هر روز و بعضی هر سه روز
کم از ایشان هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل ان بصورت گنجشک یا کوچکتر و بالاتر میایند
و باو مینماید انچه باعث سرور اوست و از او میپوشانند انچه را که باعث اندوه اوست
بدانکه ظاهر اخبار اینست که قالب مثالی مستقل است نه از این بدن و مثل این اعتقاد از
اصول مذهب است چنانکه از اخبار نیز مستفاد میشود و علامه مجلسی گفته است که اجماع
مسلمانان است که در قبر سوال میباشد و روح را از برای سوال ببدن برمیگردانند از ضروریات
دین اسلام است و منکرش کافر است و این فی الجمله مسلم است بتفصیل مذکور را از اصول مذهب است
نیز اگر بر بعضی اهل دین انها معلوم نیست والله العالم فصل دوم در بیان اینکه در
محشر و قیامت کبری ارواح عود میکنند ببدنهای اصلیه بانطریق که بعد از دمیدن
صور اسرافیل بدنهای پوسیده و متفرق که مرده و ابصورتی مثل صورت اول ترکیب میکند
و روحها بانها تعلق میدهند و بموقف حساب او مرند و نامه اعمال او را و میزان سنجند
پس باید دانست که خداوند عالم بعد از انکه نظر بمضمون بعضی از اخبار اول اهل زمین را
و تا اخر انها افنا میکند مثل انکه خلق کرده و مثل انچه مرده اند است اهل زمین را بلکه اضعاف
انها و همچنین هر یک از میکائیل و جبرائیل و اسرافیل و عزرائیل و ملک الموت بقدر اضعاف
زمانهای گذشته باقی میماند همه را بیکدفعه بدمیدن صور اول بنا بر مقتضای بعضی دیگر
از اخبار دیگر اعاده میکنند نظر بمضمون بعضی از احادیث که چهل روز باران بیاد و اجزاء هر
تا بر راجع میکنند و صورت باو میپوشاند و روح را بان تعلق میدهند تا انکه معاد جسمانی
که جمع شود محقق میشود و از برای حساب و ثواب و عقاب جسمانی که جمع شود بالذات
روحانی و الم روحانی و از برای تمیز دادن نیکوکاران از بدکاران بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی پس

بدکاران

مثل انکه خلق کرده خلایق را
و میرانده اهل آسمان اول را
و براین حال دیگر اسمان تا
اهل اسمانها را بترتیب بعدد
جمیع زمانهای گذشته واضعاف
انها و همچنین هم

ملاحظه کردن اینست که رسانیدن لذت جسمانی و روحانی باهم اکمل و ارجح تر است از روحانی تنها مثلا
و هم چنین عذاب جسمانی و روحانی در مقام استحقاق انتقام از ظالم چون یزید لعین و ترجیح مرجوح
بدون سبب خارجی قبیحست و ترجیح راجح نیکوست بلکه لازم است و ایضا بمقتضای حکمت غرض اصلی
خدا از خلق کردن انسان و امثال ایشان رسانیدن بنعم ابدی اخرویست و مقتضای عدالت او
اینست که انتقام مظلوم از ظالم بکشد پس لازم است خلق کردن بهشت و نعمتهای او
و جهنم و عذابهای او تا اینکه حکمت و عدالت تمام شود و این علت چنانکه سبب اعاده ارواح
بسبب اعاده اجساد نیز هست و دلیل نقلی در این باب بسیار است علاوه بر اینکه این از جمله ضروریات
دین و مذهب است و جمیع پیغمبران که تصدیق ایشان لازم است اتفاق بر حقیقت آن کرده اند
چنانکه نظر بمضمون حدیث امام جعفر صادق ع در وقتیکه ابی بن خلف در مجلس حضرت رسالت
آمد و در آن مجلس بعضی از صنادید قریش حاضر بودند استخوان هم پوسیده را بدست تمام
و خورد کرد و بباد داد و گفت که کیست که این اجزاء متفرق را جمع ساخته دیگر باره زنده کند آنحضرت
فرمود که بعد بکار من در روز قیامت این اجزاء متفرقه را جمع کرده زنده خواهد ساخت
و ترا زنده کرده بجهنم خواهد برد پس خداوند عالم این کلام را نازل ساخت وَضَرَبَ لَنَا
مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ
وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ یعنی اندشمن خدا از برای ما مثلی زد و از خلقت خود فراموش کرد
و گفت که کیست که زنده کند استخوانها را که پوسیده و در بدن بلاء شده باشند و پوست و
گوشت و عروق و اعصاب از او رفته باشند تو ای محمد ص بگو که زنده میکند آن استخوانهای
پوسیده خورد شده را آنکسی که بقدرت کامله خود آفرید اورا اول بار بدون اصل و ماده
دانا و عالم بوجود آورده و او نیز آفریدها و کیفیت خلقت آنها را داناست و اجزاء و اصول
و اعضاء و فصول آنها را میداند که کدام اند و در کجا اند و ایضا نظر بمضمون بعضی احادیث
بعد از آنکه عدی بن ربیعه که همسایه رسول ص بود با او در نهایت عداوت و دشمنی بود نزدی
آنحضرت از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت بر وقوع آن گفت که اگر آنرا
معاینه ببینم باور ندارم خداوند عالم فرمود أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ

قادرین

قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ یعنی آیا گمان دارد آدمی که ما استخوانهای او را بعد از پراکندگی
جمع نمیکنیم و اعاده نخواهیم نمود چنین نیست بلکه جمع میکنیم آنها را در قیامت در حالیکه
قادریم بر اینکه مساوی و بصورت اول خلق کنیم سر انگشتهای او را با لطافت و صغر آن چه جای
استخوانهای بزرگ و ایضا فرموده إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ
یعنی بتحقیق که روز قیامت خواهد آمد بدون شک و دیگر اینکه خدا بر میانگیزاند تمام
کسانیرا که در قبرها هستند و هم چنین سایر آیات که دلالت میکند بر حقیقت معاد جسمانی
چنانکه حکایت حضرت ابراهیم ع در سئوال کردن از زنده کردن مرده ها و امر کردن خدا بکشتن
چهار مرغ و در هم کوفتن آنها و نگاه داشتن سرهای ایشان آنها و متفرق ساختن اجزاء
آنها بر کوهها و خواندن آنها و جمع شدن آنها نیز گواه این مطلبست و ایضا مرویست
که زندیقی که انکار خدا و روز جزا داشت بحضرت صادق ع گفت که چگونه زنده میکند
خدا بدن پوسیده و اعضای متفرق شده را که در شهرها متفرق افتاده و درندها
آنها را خورده اند و بعضی خاک شده اند و دیوارها از آن بنا کرده اند حضرت فرمود که خدائی که
ایجاد کرده آنها را بدون ماده و صورت داده بدون مثال و شبیه که پیش از آنها بوده باشد قادر است
که آنها را بر گرداند بان صورتیکه اول بانها داده آن زندیق گفت که واضح کن از برای من این
مطلب را حضرت فرمود که چون زمان زنده کردن ایشان در رسد باران ببارد خواهد بارید
تا آنکه زمین با آب مخلوط میشود هر بدنی باهم جمع میشود پس صورت بان بر میگردد و روح
بان میدمد و اخبار در این باب بسیار است اگر کسی گوید که بر گرداندن ارواح باین بدنها
که مرکب از خاک و آب و سایر عناصر این نشاه میباشند منافیست با عقل و نقل زیرا که مخلوط
بکثافات کدورت بنا علت موت و زوال است در بهشت نیز سبب فنا خواهد بود یا خلود که
مقتضای عقل و نقل است و عوض از خلقت منافات دارد علاوه بر اینکه اخبار بکثرت دلالت
میکند بر صفای اهل بهشت بحیثیتی که اکل میکنند و بول و غایط نمیکنند منافیست با اعمال
اجسام بکدورت بنا بود جواب بگوئیم که این شبهه مخالف ضروری دینست زیرا که معلوم است
بالبدیهه از صاحب شریعت که بنای دین او بر اینست که اعتقاد کنند که این بدنهائی که از این

مرکب میباشند بعد از خاک شدن و متفرق شدن در محشر جمع کرده خواهند شد چنانکه اشاره بان
شد وشبهه در مقابل ضروریهٔ دین غلط است علاوه بر این مقتضای حکمت و قدرت تامه آنست که این
بدنها مثل مس که با اکسیر طلا قابل بقا میشود و قابل بقا کند دیگر باره تا اینکه مثل معاد مثل خشت
است که خشتمال آنرا آب بکند و باز در قالب گذارد و خشت کند شاهد بر این مطلب است و اگر کسی
گوید که معاد جسمانی ممکن نیست زیرا که هرگاه انسانی انسان دیگر را بخورد و اجزاء بدن ماکول
اجزاء بدن آکل میشود پس هرگاه در محشر جزء اجزاء هر دو بدن کند محال خواهد بود هرگاه جزء
یکی کند دون دیگری ترجیح بلا مرجح لازم خواهد بود آمد جواب گوییم که جزء اصلی ماکول جزء
فضلی آکل میشود و در معاد عود بماکول میکند که اولی است و آکل را اجزاء اصلیه او که در رحم
بوده اند بر میگردند با اینکه عدم امکان در بعضی از بدنها مستلزم عدم امکان در سایر
بدنها نیست وثالثاً اینکه بعد از زنده کردن بندگان را بمضمون بعضی از احادیث خداوند
عالم سر برهنه و پای برهنه مثل مدهوشان در مکانی جمع میکند پس ایشان را ظلمتی شدید
احاطه میکند تا اینکه عرق شدیدی میکنند و نفسهای ایشان تنگ میشود پس ایشان استغاثه
میکنند بسوی خداوند عالم و میگویند پروردگارا این ظلمت را بر طرف کن تا اینکه نور فرزند
رسول خدا از برای ایشان ظاهر میشود پس ندا میاید که شفاعت کنید از برای دوستان
و شیعیان خود و ایضا مرویست که در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقف هزار
سال اهل محشر میایستند از برای سوال از عقاید و اعمال که مجموع آن پنجاه هزار سال است
چنانکه خداوند عالم فرموده فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ یعنی عذاب الهی واقع است
با اینکه ملائکه عروج میکنند و بالا میروند در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است
ورابعاً اینکه در حسابگاه قیامت میزانها است چنانکه خداوند عالم فرموده وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ
الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَامَةِ یعنی قرار میدهیم میزانها و ترازوها حق را از برای حساب
روز قیامت و ایضا فرموده وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَأُولَٰئِکَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَأُولَٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا کَانُوا بِآیَاتِنَا یَظْلِمُونَ
یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد نامه اعمال او ۴

مثل

بجمیع نعمتهای که متنعم شوند چنانکه
صفتی که دلالت میکند بر آنکه صه

که در ترازوها میگذارند پس ایشان
رستگارانند از عذاب و هر کس که
سبک باشد نامه اعمال او صه

او که در ترازو

که در ترازوها میگذارند پس زیانکاران که ضرر زدند بخود شان بسبب ستمها که کرده اند در دنیا
در آیات و اخبار در این باب بسیار است بر وجهی که در اصل میزان شکی باقی نخواهد بود مانند
بلی خلاف است میان علما در اینکه میزان کنایه از عدل و تعدیل است چنانکه حضرت صادق
روایت کرده در جواب زندیقی چنین فرموده و از شیخ مفید نیز چنین نقل است یا اینکه در قیامت
ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه دارد و ایضا خلاف است در کیفیت
وزن و مراد از موزون در وزن پس بعضی گفته اند که اعمال حسنه یعنی کردار خوب بصورت الهی چنانکه
از بعضی احادیث مستفاد میشود مجسم میشوند بصورتهای نیکو و نورانی و اعمال سیئه یعنی
۳۶ کردار بد مجسم میشوند بصورتهای تاریک و سیئات را در یک پله ترازو میگذارند و
حسنات را در یک پله ترازو میگذارند و سیئات را در پله دیگر میسنجند و بعضی تجسم اعمال
نامعقول میگویند که اعمال اعراض هستند در نشاء دنیا و جسم میشوند و بان هیئت و خاصیت
در نشاء آخرت و بعضی تاویل میکنند که نامهای عمل را میسنجند چنانکه در بعضی از احادیث وارد شده
و ایضا خلاف است که از برای هر کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی همه کس جدا است با تعدد باعتبار
اعمال و اخلاق یا با وحدت پس باید بانها بر وجه اجمال اعتقاد کرد و تفصیل آنرا حواله بعلم الهی
و امام نمود و نامه اعمال الحساب چپ یا راست حق است چنانکه خداوند عالم فرموده وَکُلَّ إِنْسَانٍ
أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ کِتَابَکَ کَفَىٰ بِنَفْسِکَ
الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیبًا یعنی هر آدمی خواه مومن باشد و خواه کافر با او قرار میدهیم
و ملتزم میگردانیم نامه عمل او را که در روز قیامت بیرون میکند و بدست او میاید در گردن
او چنانکه عهده او در گردن اوست و بیرون میآوریم از برای او در روز قیامت نوشته
که صحیفه عمل اوست و ملاقات میکند او را در حالتیکه گشاده باشد و پیچیده نباشد و گوییم
که بخوان نامه عمل خود را که خود کافی میباشی از برای حساب خود و ایضا فرموده مَالِ هَٰذَا الْکِتَابِ
لَا یُغَادِرُ صَغِیرَةً وَلَا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا یعنی چه شد که این
نامه اعمال ترک نکرده عملی کوچک و بزرگ را مگر آنکه او را جمع نموده و میبینند تمام عمل خود را حاضر
در روز خود و ایضا فرموده فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا کِتَابِیَهْ إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی

ورابعاً آنکه در حسابگاه قیامت
[illegible] یعنی پروردگار [illegible]

ملاقٍ حسابیه فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما
اسلفتم فی الایام الخالیة و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت
کتابیه و لم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه هلک
عنی سلطانیه خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا
فاسلکوه انه کان لا یؤمن بالله العظیم یعنی اما انکسی که نامهٔ عمل او را بدست راست
او داده اند پس از روی سرور و خوشحالی کوید که نامهٔ عمل مرا بخوانید بدرستیکه من یقین داشتم
ملاقات میکنم حساب خود را پس او در زندکانی پسندیده است در بهشتی که بلند است
و میوه های او که چیده است نزدیک است بقائم و قاعد و مضطجع پس دعوات کو بخورید
و بیاشامید که کوارا باشد شما را بسبب اعمال صالحه که پیش فرستاده اید در روزهای
کذشته و اما کسیکه نامهٔ عمله او را بدست چپ او داده اند پس از روی ندامت کوید کاش
نامهٔ عمل مرا بمن نمیدادند و کاش نمیدانستم که حساب من چیست ای کاش که حالت مرک من
حکم میکرد بر دوام فناء من نفع نبخشید در دفع عذاب من مال من و نابود کشت از من
تسلط من پس خطاب بزبانیه رسد که بکیرید او را پس زنجیر کنید پس بجهنم در آرید او را
پس در زنجیر هفتاد کزی در آورید زیرا که او ایمان بخدا نیاورد و آیات و اخبار بکثرت دلالت
میکند بر ظاهر ساختن نامهٔ عمل در محاکمه و سؤال نمودن در قیامت بیات چنانکه
خداوند عالم فرموده ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سؤال کرده میشوند در روز
قیامت از نعمت الهی که در روایت حضرت صادق ع تفسیر شده است بمحبت اهل بیت و موالات
و اعتقاد بامامت ائمه بعد از توحید و نبوت و مرویست که مؤمن کناهکار را بیاورند در روز
قیامت در مقام حساب با نصب لنند و حقتعالی خود متوجه حساب او میشود و مطلع نمیکرداند
بر حساب او احدی از مردم را و کناهش را برابر او بشمارند و چون اقرار بکناهان خود کرد حق
تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید کناهان او را بحسنات و ظاهر کردانید آنها
از برای مردم چون ببینند مردم کویند که این بنده یک کناه نداشته پس امر میکند او را به بهشت
برند و اینست تاویل اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما یعنی بدل

میکند

میکند خدا کناهان ایشان را بحسنات و خدا امرزنده و رحیم است و مرویست که خدا تعالی حساب میکند همه خلق را مکر
کسی که با خدا شریک قرار داده باشد او را بجهنم میفرستد و از حضرت صادق ع مرویست که چون روز
قیامت شود خدا امر ما را موکل میکرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سؤال میکنیم که عفو کند
و آنچه حق ما است با ایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواندند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و
مرویست که حقتعالی میفرماید که داخل بهشت نمیشود کسیکه مظلمهٔ احدی از مسلمانان در نزد او
باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بکیرند و آنکه در خلایق امامه حساب باشد پس راه
ایشان را میکشایند که بعرصهٔ حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها کشاده شود و میزانها
بر پا شود و پیغمبران و ائمه که کواهان بر خلقند کواهی میدهند بر کناهیکه در میان ایشان بوده
و ایشان را بسوی خدا خوانده اند و مرویست که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میکیرند و بر حسنات
مظلوم میافزایند و اکر ظالم حسنات نداشته باشد از کناه مظلوم بقدر مظلمه او میکیرند و بر کناه
ظالم میافزایند و از حضرت صادق ع مرویست که چون روز قیامت شود نامهٔ عمل هر کس را بدستش
بدهند و کویند که بخوان پس حقتعالی بخاطر او میاورد جمیع کردارهای او را از نکاه کردن
و سخن کفتن و قدم برداشتن بنحوی که کویا الحال کرده است و انبیاء مرویست از آنحضرت که چون
کفار بعد از اظهار اعمال ایشان انکار کنند و شهادت ملائکه را رد کنند اعضا و جوارح ایشان
کواهی میدهند بانچه مرتکب شده اند و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که جوارح بر مؤمن
کواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که عذاب بر او لازم شده باشد و همچنین آیات
و اخبار بکثرت دلالت میکند که در روز قیامت هر کسی از دیکران فرار میکند حتی اینکه پدر
از فرزند و مانند اینها و تمنا میکنند که فرزند یا مثل آن را در عوض او عذاب کنند و خلاصا
آنکه در روز قیامت شفاعت کردن از برای کناهکاران و مانند آن حقست چنانکه از حضرت
صادق ع مرویست که هر که انکار کند معراج رفتن رسول ص و سؤال قبر و شفاعت را از جمله
شیعیان ما نیست و ابن بابویه در تفسیر قوله ولسوف یعطیک ربک فترضی که چون رسول خدا ص غم
خواری از برای امت کناهکار خود نمود این آیه نازل شد و رسول ص خوشحال شد و کفت
راضی نمیشوم که یکی از امت من در جهنم در دوزخ باشد و فرموده که مرا چندان شفاعت دهند که کویم

چه حسنی و چه زینت بغیر این است واقف شدم و از حضرت صادق ع مرویست که جد من از ما
راضی خواهد شد که موحدی در دوزخ نماند و ایضا از آنحضرت مرویست که حضرت رسالت ص
فرمود که هر گاه از خدا سؤال کنید که از وسیله من سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمودند
که آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه دیگر یکماه راهست بدویدن اسب
نجیب عربی و پایهای او را بعضی از زبرجد و بعضی از مروارید و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا
و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند او را روز
قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان ستارگان
پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه ازوست
پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است ص
پس حضرت رسول ص فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی
و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابیطالب ع در پیش روی من و لوا و علم من در دست
او باشد و آن لوای حمد است و بر آن نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون
هم الفائزون بالله پس چون بگذریم پیغمبران گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بالا
روم و علی ع از پی من در آید چون باعلای درجه در آیم علی ع یکپایه از من پست تر بایستد
و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند
و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند در نزد خدا پس منادی از جانب حق
تعالی ندا کند که جمیع پیغمبران و خلایق بشنوند که این حبیب منست محمد ص و این ولی منست علی بن
ابیطالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ
باو بر بندد پس حضرت رسول ص فرمود که نماند در آن روز در صحرای قیامت احدی که ترا
دوست داشته مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و
نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشند یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار حق
امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حال دو ملک
بیایند از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان

نزد من

نزد من آید سلام کند بر من من جواب سلام او بگویم و گویم ایها الملک خوشبوی
خوشروی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید که من رضوان خازن بهشتم که پروردگار مرا
امر کرده که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس گویم بگیر یا محمد ص من گویم قبول
کردم اینها را از جانب پروردگار و خود و حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است بر من بده
اینها را به برادرم علی بن ابیطالب ع پس رضوان کلیدها را بعلی ع بسپارد و برمیگردد
پس مالک بنزدیک من میاید و سلام میکند و جواب میگویم و گویم ایها الملک چه بسیار
منکر است دیدن تو و قبیحست روی تو تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم که خدا
مرا امر کرده که کلیدهای جهنم را بنزد تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار
خود و او را است حمد و ستایش از جهت انعام و تفضیل دادن مرا بر دیگران بده اینها را ببرادرم
علی ع پس مالک بعلی ع آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر لب جهنم و مهارش
بدست بگیرد و وقتی که صدای زبانهایش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده
باشد و شرارهایش بسیار گرم بوده باشد پس جهنم ندا کند که یا علی ع از من بگذر
که نور تو زبانهای مرا فرو نشانید علی ع گوید که قرار بگیر که امروز باید اطاعت من بکنی
پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت ع گوید که این را بگذار و بگذر که این دوست منست
پس جهنم در آن روز اطاعتش بهتر است از اطاعت غلام زیرا که او قسمت کننده بهشت و
دوزخ است در آن روز و همچنین بسیار احادیث که دلالت میکند بر شفاعت پیغمبر ص
و ائمه ع و علما و صلحای شیعه اثنی عشری چنانکه از حضرت باقر ع مرویست که فرمود که حضرت
رسول ص شفاعتی خواهد بود در امت او و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان
ما و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی ایشان و مؤمنی باشد که شفاعت
کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبائل عرب بودند و مؤمن شفاعت کند حتی از برای خادم
خود میگوید پروردگارا حق خدمت دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه داشته است
و از حضرت صادق ع مرویست که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی بیاورند بعابد
گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب و نیکو

کرایشان را کوه . و فصل اعتقاد بمعاد جسمانی و برگردانیدن روح ببدن مرکب از عناصر
و اجزاء این عالم که محسوس است و بعد از موت خاک و متفرق میگردد و فی الجمله از اصول
دین است و ضروری دینست و منکر این از جمله کافر است که خواه قائل باشد بمعاد
روحانی محض چنانکه مختار بعضی حکماست و خواه اختیار کند معاد روحانی و جسمانی
بر وجه اخذ بسیط و طرح خلیط که بسیط آن از عالم دیگر باشد و خلیط از این عالم
باشد باین طریق که قائل باشد که اجزاء این عالم عود نمیکند و اما معاد روحانی
و جسمانی بجسم نورانی بر وجه اخذ روحی و بیت و ابقاء جسد و جزء نیکو مانند
طلائی که در قالب اندازند و جرم از ابینه اندازند و خالص از اخذ نمایند چنانکه بعضی
قائلند پس در آن اشکال است بلی معاد روحانی و جسمانی بجسمی که بر وجه تلطیف باشد
بقدرت و مشیت الهی چون لطیف کردن بسبب اکثر که از اطلاکند بعید است از بعضی
از اخبار مستفاد میشود و هم جسمانی بجسم شبیه باجسام این نشأ فصل ستوم در بیان
احوال جهنم پس اولا باید دانست که از جمله اعتقادات واجبه اینست که صراط حق است
و آن نظر میشود بعضی از اخبار جسری بر روی جهنم که از موی باریکتر است و از شمشیر تیزتر است و از آتش
گرمتر و جمیع خلایق باید مرور بکنند چنانکه حقتعالی فرموده و ان منکم الا واردها یعنی احدی
از شما نیست مگر آنکه وارد بر جهنم میشود یعنی بر بالای آن بر روی صراط خواهند آمد
و از حضرت صادق مرویست که میگذرند مردم بر صراط مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب
و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از
بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و از حضرت باقر مرویست که چون آیه و جیء
یومئذ بجهنم نازل شد از حضرت رسول صلی الله علیه پرسیدند از معنی این آیه فرمود که روح الامین
مرا خبر داد که چون حقتعالی خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند صد هزار ملک جهنم
را با هزار مهار بیاورند و جهنم نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود و اگر حقتعالی مقدر
نکرده بود که مردم باقی بمانند برای حساب همه را هلاک کند پس زبانه از او بیرون
آید که احاطه کند بجمیع ... پس هر بنده نفسی نفسی گویند و تو ای پیغمبر خدا امتی امتی

باریکتر است از مو و از
شمشیر تیزتر ...

و از برای امت

از برای امت دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند و از مو باریکتر است و از شمشیر برنده تر است
و آن سه قنطره دارد پس باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دویم نماز باشد
و بر سیوم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم و مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف
میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارند اگر
قطع رحم و خیانت در اموال کرده باشد از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر نیایند
یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند در عقبه نماز ایشان را نگاه میدارند اگر از آن
عقبه نجات یافتند در عقبه سیوم نگاه میدارند و بایشان اشاره فرموده بقول خود ان
ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه پروردگار تو بر سر راه هست یا در کمین گاه است و مردم
بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یک پایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه
میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم عفو کن بفضل
خود و بسلامت بگذران ایشان را و مردم در آتش میریزند مانند شب پره پس کسیکه
برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و از حضرت صادق مرویست که
صراط بر دو قسم است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض است
و واجب و هر که او را شناخته در دنیا پیروی او کرده میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است
و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم میافتد و بعضی
میگویند که همه عقبات بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت و باسم هر فرضی
از فرایض عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه بازمیدارند و از آن فرض سؤال میکنند
و تا بیانکه تحقیق آتش جهنم و وجود نعیم جسمانی بنحویکه در صریح آیات و اخبار متواتره
و منطوقه وارد شده فی الجمله از ضروریات دین اسلام است و تاویل کردن آنها بالجمله یا
روح و خفقان کما هو حاصل میشود چنانکه بعضی از فلاسفه میگویند با ایمان بشرایع انبیاء
جمع نمیشود زیرا که حق تعالی فرموده و ان جهنم لمحیطة بالکافرین یعنی جهنم احاطه کرده
بکافران و فرموده ساصلیه سقر یعنی زود باشد که داخل کنم او را در سقر و فرموده
کلا لینبذن فی الحطمة یعنی هر آینه انداخته خواهد شد آن بدکار در حطمه که یک طبقه از طبقات

جهنم است ومثل اینهاست سایر آیات واخبار که دلالت میکند بر وجود فعلی جسمانی بعضی از متکلمین عامه
محال است که بهشت ودوزخ بعد از این مخلوق خواهد شد ولیکن اکثر از متکلمین بلکه قاطبه
امامیه علی الظاهر قائلند که بالفعل موجود میباشند چنانکه از آیات واحادیث معراج
وماند اینها مستفاد میشود واز حضرت امام رضا ع روایت که فرموده که جماعتی که میگویند
که امروز مقدر شده اند وهنوز مخلوق نشده اند نه ایشان از مایند ونه ما از ایشانیم
وهر که انکار کند تکذیب رسول ص وما کرده است وداخل در ولایت ما نیست ومخلد در
آتش جهنم خواهد بود واز آنحضرت روایت که کسی که اقرار کند برجعت ومتعه وحج تمتع
وایمان بیاورد بمعراج وسؤال قبر وحوض وشفاعت وخلق بهشت وجهنم وصراط و
میزان وبعث ونشور وجزا وحساب او مؤمن حقست واز شیعه ما اهل بیت است وروایتست
که دریاها وزمین همه آتش میشوند واضافه بر جهنم میشوند وصراط بر روی آن نصب
میکنند وراهی میشود مستقیم بسوی بهشت چون از اینها گذشتند منتهی میشود
به بهشت وعرش الهی که سقف آنست وجزئی از عرش متصل بجنت خواهد بود که محل حضور
انبیاء واوصیاء ومؤمنان خواهد بود ومنابر انبیاء واوصیاء را در اینجا خواهد گذاشت
دنیا ثانیا آنکه از برای جهنم هفت طبقه ودر است چنانکه خداوند عالم فرموده لها سبعة ابواب
یعنی برای جهنم هفت در است چنانکه از ابن عباس روایت کرده اول جهنم است ودوم سعیر
وسیم سقر وچهارم جحیم وپنجم لظی وششم حطمه وهفتم هاویه ودر روایت کرده که آن
هفت مرتبه است اول جحیم است که اهل آن بر روی سنگهای تافته میباشند که دماغ ایشان
دیگ میجوشد ودوم لظی است ومحل کسانیست که از حق روی گردانیده اند ومال جمع نموده
وحقوق الهی را نداده سیم سقر است که بر آن نوزده ملک موکلند وجای متکبرانست
چهارم حطمه است که شراره آن مثل شتران ... میباشد ... میشکند ... استخوانهای
... که در آنجا ... میکنند ... ضربه از چوب
... ایشان که ... ششم سعیر است که در آن سیصد
سراپرده از آتش است ودر هر سراپرده سیصد قصر است از آتش ودر هر قصری سیصد خانه است

ودوهزار

ودو هزار سیصد نوع از عذاب مقرر است وآن برای کافرانست وطبقه هفتم جهنم است که فلق ودر آنجاست
ومذکور میشود که جهنم که طبقه اول است جای اهل توحید است که بقدر اعمال قبیحه خود معذب
میشوند وبعد از آن بیرون خواهند آمد وطبقه دوم منزل یهود است وسیم جای نصاری است
وچهارم جای صابئون وپنجم جای مجوس وششم جای مشرکین عرب وهفتم جای منافقان
ورابعا آنکه کفار ومنافقین مقصرین ومانند ایشان مخلد در آتش میباشند چنانکه صریح
آیات است بلی شفاعت ائمه اثنی عشر ع ... ومثل آن بیرون خواهند آورد چنانکه خداوند
عالم فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ
جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا یعنی بدرستیکه آنکسانیکه کافر شدند
بآیات قرآن ومعجزات پیغمبر ص ودلائل وحدانیت زود باشد که درآوریم ایشان را در آتشی که
هر زمانیکه پخته شود یا بسوزد پوست ایشان بآن آتش بدل کنیم آنها را بپوست دیگر
چنانکه روایت کرده در یکساعت صد بار پوست ایشان بدل کنند تا آنکه بچشند عذاب
دائما بدرستیکه خدا غالب است کسی نتواند او را از عذاب کفار منع کند وحکیم است وعذاب
دوزخیان را بروجه حکمت میکند وایضا فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ
لِيَغْفِرَ لَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا یعنی
بدرستیکه آنکسانیکه کافر شدند وستم کردند بر مردمان یا بر پیغمبر آخر الزمان
نمیآمرزد خدا ایشان را وراهنمائی نمیکند مگر براه جهنم ودر آنجا ایشان همیشه
در جهنم خواهند بود واین بر خدا آسانست واز حضرت باقر ع روایت که اهل جهنم
را برکت نباشد که از عذاب نجات یابند وعذاب ایشان هرگز سبک نشود ودر میان آتش
تشنه باشند وکران وکوران ولنگان باشند وروهای ایشان سیاه باشد و
محروم ونادم وپشیمان وغضب کرده پروردگار خود باشند ورحم بر ایشان نکنند وعذاب
ایشان را تخفیف ندهند وآتش بر ایشان افروزند واز حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند
واز زقوم جهنم بعوض طعام خورند وبقلابهای آتش بدنهای ایشان را مزنند ...

در شکم‌های ایشان ... رحم نمی‌کنند و ... (حاشیه، ناخوانا)

آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ شدید بر ایشان داد و آتش میکنند و با شیاطین ایشان را در زنجیر کنند و در غلها و بندها ایشان را مقید سازند و اگر دعا کنند دعاء ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمی‌شود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و همچنانکه سایر اخبار و آیات دخانست اینکه خوراک اهل جهنم زقوم و چرک و ریم و مانند اینها چنانکه خداوند عالم میفرماید إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ یعنی بدرستیکه برگها و میوه‌های درخت زقوم خوراک گناهکارانست که مثل مس گداخته و مانند آن میجوشد در شکم ایشان مانند جوشیدن آب بسیار گرم که زقوم پاره پاره کند و ایضا فرموده ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ یعنی بدرستیکه شما ای گمراهان از طریق که تکذیب کننده پیغمبر میباشید هر اینه بعد از بعثت شما خورندگان از درخت زقوم که درختی است از آتش که میوه‌های آن در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئیست پس از آن پر خواهید نمود شکم را از آن بعد از حرارت و آب طلبیدن خواهید آشامید از حمیم آبیست بسیار گرم چنانکه شتر آب بسیار تشنه‌ای که از سردی سیر نمی‌شود و بعضی گفته‌اند حمیم آبیست که آب و چرک و ریم بدن ایشانست پس میآشامید مثل شتران بسیار تشنه که مدتی که آب نیافته باشند و مبتلا باشند بدرد تشنگی با استسقا و ایضا فرموده تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ یعنی در آورده شود در آتشی که بنهایت حرارت رسیده باشد و کرد زبانه زند بر دشمنان خدا آشامیده شوند از آب چشمه بسیار گرم نیست از برای اهل جهنم طعامی مگر از ضریع که گیاه خشک مثل سم قاتل و ایضا فرموده فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ یعنی نیست از برای بدکار در روز قیامت خویشی که حمایت او کند و نیست خوردنی از برای او مگر از غساله و زرداب و چرک و خونکه از اعضای دوزخیان بیرون میآید نمیخورند آنرا مگر گناهکاران ...

نخورند

شوند و از حضرت امیرالمؤمنین مرویست که در وصف جهنم فرمود که قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش جدید است و گرزش از حدید است و همچنین سایر اخبار و آیات و اصل این اعتقاد نیز از اصول دینست و منکر آن از جمله کافرانست چنانکه اشاره بآن شد بلی از تفاصیل بعضی از آنها که محتاج باخبار و دلیل ظنی میباشد حکم بکفر منکر آن مشکلست و لکن اجمالا باید بجمیع ما جاء به النبی اعتقاد کرد و هر چیز که تفصیل آن قطعی و ضروریست بآن نیز اعتقاد کرد و بمظنونات بر وجه آن اعتقاد نماید والله العالم

فصل چهارم در بیان احوال اعراف است بدانکه اعراف علی المشهور حصاریست در میان بهشت و جهنم و بعضی گفته‌اند که کنگرهای و بالای آن حصارهاست و از حضرت صادق روایتست که اعراف تلی چند است میانه جنت و نار و در آنجا بازمیدارند هر پیغمبری و هر خلیفه با گناهکاران اهل زمان خود چنانکه میایستد سرکرده لشکر خود با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و منتفی آنست که اعراف مکانیست میانه بهشت و دوزخ چنانکه خداوند عالم فرموده وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ الی آخرها یعنی بر اعراف مردانی میباشند و مشرف بر بهشت و دوزخ که هر کرا در بهشت و دوزخ ببینند و شناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای سیمای ایشان چه بهشتیان سفیدرو باشند و دوزخیان سیه رو و گویند که چون ایشان عارف میباشند باهل بهشت و دوزخ از اینجهت آن موضع را اعراف گویند و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد که سلامت باد السلام رسید بر شما و ایشان هنوز داخل بهشت نشده و لیکن طمع دارند که داخل شوند و وقتیکه برگردانیده شود چشم ایشان بسوی دوزخیان گویند خداوندا مگردان ما را با گروه ظالمین و با ایشان گویند که جمعیت شما فایده بحال شما نداده و ظاهر آنکه مقتضای جمع میان اخبار مختلفه آنست که اصحاب اعراف که جا کنند رسول خدا و ائمه هدی میباشند که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکنند و از نظر ایشان میگذرانند و دشمنان خود را بجهنم میفرستند و بعضی از اهل اعراف را بشفاعت داخل بهشت میکنند و بعضی که قابل شفاعت بود دخول در بهشت نیستند هیچ در اعراف میمانند و آنها که ساکنند جمعی از مستضعفین و امثال ایشان میباشند چنانکه بر هیئت که اعراف موضع بلند است

بر صراط علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا باشند با شیعیان و دوستان خود را ابشان
و احادیث بسیار از ائمه طاهرین وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کس را بسیمای
او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم داخل بهشت میکنیم و هر که ما را نشناسد و ما او را
نشناسیم داخل جهنم میکنیم و ایضاً مرویست که جای سید هستند در اعراف جماعتی را که شیعه ما
که استحقاق ثواب و عقاب و خلود در جهنم ندارند و ایشان را وا میگذارند
تا اینکه بشفاعت پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند
و گفته اند که اهل اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد و یا یکی از
ابوین وافی باشد مؤمن دیگری و یا موحدی که در عمل تقصیر کرده باشد بعضی گفته اند
که اعراف منزل کسانیست که در دنیا مکلف نبوده اند تا اینکه مستحق دوزخ یا بهشت
شوند پس خداوند عالم ایشان را در اعراف مسکن میدهد تا اینکه در عوض آلام دنیا
نعمت آخرت بایشان رسد و مرویست که در اعراف چند خطرات که آنجا جای مؤمنین جنی است
و جای اولاد زناست که از مؤمن عمل آمده باشد تا هفت شکم و هم چنین بعضی از دیوانها
و حاصل این احتمال فی الجمله علی الظاهر مثل اعتقاد سابق است و منکر این از جمله کفار
است که با تقصیر مخلد در نار است و احکام دیگر نیز جاریست فصل پنجم در بیان احوال بهشت
است بدانکه بهشت دار بقا و خلود و سلامت است و در آن مرگ و پیری و کوری و کری
و درد و بیماری و آفت و مرض و غم و الم و فقر و مانند اینها نیست و هر که هر چه نفس
خواهش کند حاصل است و انواع نعمتهای الهی از حور و قصور و فواکه و طیور و مانند
اینها از برای اهل بهشت اماده است چنانکه خداوند عالم میفرماید وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ
رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ
مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی بشارت بده ای محمد ص آنانرا که ایمان آورده اند و عمل شایسته کرده اند چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد
و مانند اینها اینکه از برای ایشان بهشتها ثابت کرده و انواع میوه ها و طعامهای
لذیذ است که روان میشود در زیر درختهای آنها باغهای آنها نهرها و جویهای
فراخ از آب

فراخ از آب و شیر و عسل و شراب طهور و در پهلوی یکدیگر بلا فاصله و بدون اینکه مخلوط شوند
و ایشان بر غرفها برایه نظاره کنند درختان و آبهای روان را و از میوه های بهشت تناول
نمایند و هر زمانیکه روزی داده شوند از آن بهشتها از میوه ها از میوه های درختان آن
گویند با یکدیگر که این نوع از میوه پیش از این در دنیا با ما روزی داده شده بود و داده میشوند
بر روی آخرت در حالیکه مانند روزی دنیا باشند در همان صورت هر چند تفاوت داشته
باشند در طعم چنانکه مرویست که مزه جمیع میوه های دنیا در یک میوه بهشت است با اینکه
نعمتهای بهشت هر یک موافق یکدیگرند مثل خادم موافق مسکن و مسکن موافق فرش و امثال
اینها و از برای ایشان است در آن بهشتها از زنانیکه پاکند از عیبهای زنان دنیا چون حیض
و نفاس و استحاضه و بول و غایط و منی و چرک و سایر منفرات طبیعت و ایشان در آن بهشتها
همیشه هستند و نعمت ایشان منقطع نمیشود چنانکه عذاب کفار مرتفع نمیگردد و ایضاً فرموده وَعَدَ اللَّهُ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي
جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی وعده داده خدا مردان
مؤمن و زنان مؤمنه را بهشتهائی که روان میشود در زیر آنها نهرها در حالیکه همیشه
در آنجا هستند و وعده فرموده مسکنهای پاکیزه که از زبرجد و یاقوت و لؤلؤ میباشند
در بوستانهای با اقامه و حال آنکه از برای ایشانست خوشنودی خدا که از همه بزرگتر و بهتر است
چنانکه مرویست که چون اهل بهشت قرار گیرند حقتعالی خطاب کند که خوشنود شدید
گویند چرا خوشنود نباشیم که بما عطا فرموده چیزی را که بهیچکس عطا نکرده حقتعالی
فرماید که بشما افضل از این عطا کنم گویند ایشان که چه چیز افضل از این باشد خطاب
در رسد که خوشنودی من این خوشنودی با نعمت بهشت دادن و ستایش بزرگ
کرده اند و ما بینهما در جنب آن در نهایت حقارت و پستی است و ایضاً فرموده إِنَّ أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ
لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ یعنی بدرستیکه اهل
بهشت در آن روز مشغول بنعمت بهشت و دختران بکر باشند و بفواکه و میوه های آن
متلذذ و شادمان باشند و ایشان و زنان ایشان در سایه باشند که حرارت آفتاب بایشان اثر نکند

وبر تختهای اواست
تکیه کنند از برای ایشان در بهشت میوهای بسیار است واز برای ایشانست هرچیز که خواهش
کنند ودر خاطر خود آورند از اطعمه واشربه وحور وقصور وغیر آنکه طلب نمودند پیش انکه بزبان آورند از
برای ایشانست سلام وتحیت که قولیست که صادر میشود از جانب پروردگار ذکر نظر بحدیث السلام
علیکم اهل الجنة واز حضرت امام جعفر صادق ع روایت که فرمود از برای پست ترین اهل بهشت
منزلیست که هرگاه جن وانس در انجا وارد شوند کفایت ایشانرا میکند واطعمه واشربه از برای
همه ایشان مهیاست وهمه را کفایت میکند ودر ماکول ومشروب بدنی وانکه از نعمت او چیزی
کم شود وبدرستیکه پست ترین اهل بهشت از برای او سه باغ است پس در وقتی که داخل
انها میشود میبیند در ان زنها وخدمتکاران ونهرها ومیوهها که بانها چشم او روشن
میشود پس چون شکر خدا بجا میاورد گویند که سر خود را بلند کن وبباغ دیگر
ان باغ نگاه کند در انجا ببیند چیزها که در باغ اول ندیده گوید خدایا این باغرا هم
عطا کن پس خداوند عالم گوید اگر این باغرا بتو عطا کنم شاید باغ دیگر خواهش کنی گوید
خدایا همین را میخواهم پس باو عطا کند پس چون داخل شود وشکر خدا کند در بهشت را باز
کنند ودر انجا چندین برابر انها ببیند وباو عطا کند وفرمود که در بهشت بنده مومن را
هشتصد زن باکره وچهار هزار زن ثیبه ودو حور العین کرامت میکنند که مغز خود
از زیر هفتاد حله نمایانست وفرمود که حضرت علی بن ابیطالب فرمود که بهشت هشت در
مبوب است یکدر از برای پیغمبران وصدیقانست ویکدر از برای شهدا وصلحاست وپنج در
از برای شیعیان ودوستان ماست پس من همیشه بر روی صراط ایستاده ام ومیگویم خداوندا
نجات ده دوستان وشیعیان مرا که در دنیا مرا یاری کردند پس ندا میرسد که دعای ترا
مستجاب کردم ودر انوقت هر کسی که مرا دوست داشته ویاری کرده وبا دشمن من محاربه کرده بفعل
یا قول شفاعت میکند از برای هفتاد هزار همسایگان خود وخویشان خود واز حضرت
امام زین العابدین ع روایت که چون اهل بهشت در بهشت در آیند وهر مومنی از ایشان
در منزل خود بر تخت تکیه کند خدمتکاران بر دور او باشند ومیوهها بر بالای سر او خمیده
باشد وچشمه بر دور او بجوشش اید واز زیر قصر او نهرها جاری شود ومسندها برای او بگسترانند
ومتکای متعدد برای او بگذارند وهرچه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کنند پیش

ازانکه

ازانکه بطلبد وحوران سیاه چشم از باغستان بسوی او بخرامند ودر این نعمتها باشند انچه خدا خواهد
بعد از ان خداوند جبار ایشانرا ندا کند که ای دوستان من واهل طاعت من وساکنان بهشت من
در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از انچه بکرده وان هستید گویند ای
پروردگار چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم از انچه بکرده نفسها خواهش میکند
ودر بدنها لذت میبریم از نعمتهای که ما داریم ودر جوار رحمت پروردگار خود هستیم حقتعالی
فرماید که رضا وخوشنودی من از شما ومحبت من نسبت بشما بهتر وعظیمتر است از انچه که دارید
بگویند ای پروردگار ما رضای تو از ما ودوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما وخاطرهای ما
شادتر است واز حضرت رسول ص روایت که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون انها اندرون انها
واز اندرون انها بیرون انها دیده میشود امامت من کسی در انها ساکن میشود که سخن او نیک باشد وطعام
بمردم بخوراند وبهرکه برسد سلام کند ونماز کند در شب هنگامی که مردم در خواب باشند واز
حضرت صادق ع روایت که طوبی درختیست در بهشت واصلش در خانه امیر المومنین است ودر خانه
هر شیعی شاخی از شاخهای آن هست وهر برگی از ان امتی را سایه میکند وفرمود که حضرت رسول
فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد امد وگفت زن شوهر دار را اینقدر چرا میبوسی حضرت فرمود که
ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم وجبرئیل مرا بنزد طوبی برد واز میوهای آن بمن داد که
تناول نمودم پس خدا ان را آب کرد در پشت من چون بزمین امدم با خدیجه نزدیکی کردم وحامله شد
بفاطمه پس هرگاه فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از ان استشمام میکنم وایات واخبار در این
باب بسیار است وتفصیل این اعتقاد نیز از اصول دین است ومنکر این از جمله کافرینست بدانکه میشود
که کلام در معاد اولا در معاد مجمل در مقابل منکرین معاد واقع بشود وثانیا در معاد اصغر که
در قیامت کبری صغری است وعبارتست از عود روح باین بدن در قبر واقع بشود وثالثا در معاد
اوسط که در قیامت وسطی است ودر عالم برزخ واقع بشود ورابعا در معاد اکبر که قیامت ومحشر
کبری است واقع بشود که بعضی از انها از اصول دینست وخامسا در مابعد معاد واکر احوال
اهل جهنم واعراف وبهشت است واقع بشود که بعضی از انها از اصول مذهب وبعضی
از اصول دین میباشد ومنکر ان از کافرینست خاتمه در بیان حقیقت اسلام وایمان
وکفر است وارتداد ومانند انها بدانکه ظاهر بعضی از ایات واخبار اینست که مجرد تلفظ
بشهادتین که خلاف مقتضای ان معلوم نباشد کافیست در حکم کردن باسلام چنانکه خداوند عالم

فرمود وَقَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ یعنی اعراب
گفتند که ما ایمان آورده‌ایم بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که شما ایمان نیاورده‌اید و لیکن بگوئید که مسلمان شده‌ایم و هنوز داخل
نشده ایمان در دلهای شما و اما در حقیقت ایمان خلاف است و جمعی از امامیه و مانند ایشان قائلند
که ایمان محض تصدیق است و آن عبارتست از واقع ساختن در دل نسبت بخدای خود و مانند آن یا نسبت
بپیغمبر محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله برو جهی که ادعا کرده بمحض معرفت و علم چنانکه خداوند عالم فرمود لَقَدْ حَقَّ
الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی بتحقیق که ثابت شد قول پیغمبر و حقیقت او بر بسیاری
از ایشان پس ایشان ایمان نیاورند زیرا که این آیه دلالت میکند بر اینکه محض معرفت حقیقت
کافی نیست بلکه محتاجست بامری دیگر که تصدیق شیئها باقرار بزبان باشد بعضی گویند که ایمان
عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان چنانکه از خواجه نصیر الدین در تجرید محکی است و بعضی
گویند که ایمان عبارتست از تصدیق بدل کردن و اقرار بزبان و عمل کردن بارکان و اعضا و جوارح
چنانکه از شیخ مفید و مانند او از محدثین و غیر ایشان محکی است و مذهب وسط که مختار
خواجه نصیر الدین است اقوی است زیرا که خداوند عالم در وصف کفار فرمود وَجَحَدُوا بِهَا
وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ یعنی انکار کردند کفار آیات ما را و حال آنکه یقین داشتند نفسهای ایشان
پس باید علاوه بر تصدیق قلبی بلوث مرود انکار نکند بلکه اقرار کند بزبان و ایضا در وصف
مؤمنین فرمود وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی آنکسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته
کردند پس عمل غیر ایمان خواهد بود یعنی آنکسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند
پس غیر ایمان خواهد بود و کفر بر دو قسم است یکی کفر مقابل اسلام که باعث نجاست و خلود
در جهنم یا تقصیر است و سایر احکام کفر بر ایشان مرتب میشود دیگری کفر مقابل ایمان است
که باعث خلود در جهنم و مثل آنست و لیکن باعث نجس بودن نیست چون حال ستمها کردن
دنیا امان دارند جان و مال و عرض و کشته شدن و اسیر شدن و اخذ اموال و اهانت
و مانند اینهائی که از برای کافر بکفر مقابل اسلام است و لیکن ظاهر اینست که کفر بهر دو
قسم او عبارت نیست از عدم اسلام و ایمان چنانکه از اکثر متکلمین محکی است بلکه عبارتست
از انکار و جود الهیت یا نبوت یا ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات مذهب امامیه اثنی عشریه
یا فعلی که مستلزم خروج از دین و مذهب باشد مثل استخفاف بقرآن مجید و انداختن و نجاست
یا کعبه یا سجده کردن از برای آفتاب یا بت یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر و مانند اینها

و نصیب دادن او را بصدق ... کفایت کردن

کہ از آثار

کہ از آثار کفر است زیرا که بر مانند مستضعف که حق را نشناسد و انکار آن نیز نمیکند و عنادی
با آن نیز ندارد و منشر قاصست که در معرفت ظاهر کسی که مبین اسلام و کفر باکوشش او نخورده صحیح است که
بگویند کافر نیست چنانکه میگویند که مسلم مؤمن نیست و از آیات و اخبار مستفاد میشود که
کفر باعتبار انکار و تکذیب است نه باعتبار محض عدم تصدیق پس فیما بین کفر و اسلام و مؤمن
و کافر واسطه خواهد بود و حکم آن واسطه که پاکست و طاهر اسیر کردن و بنده قرار دادن
ایشان و مانند اینها جایز نیست و اجحاف بلکه کفر نیز اگر از جهت قصور و عدم قابلیت باشد
موجب خلود در جهنم بلکه مطلق عذاب خواهد بود و ایضا باید دانست که هر کاه کسی ایمان
آورده باشد و بعد از آن انکار و این کند یا انکار و چیزی کند که از جمله ضروری دین باشد
که ضروریت ضروری دین باشد که ضروریتش بمرتبه رسیده باشد که هر کس که دوران دین باشد
تعیش کرده و تازه نباشد اختیار آن و در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما نکرده باشد
بداند که این از دین اسلام است مثل واجب بودن نماز پنجگانه که مشتمل بودن آنها
از بر طهارت فی الجمله و ضوء و غسل و روزه و حج و مانند اینها که انکار و یا کاری کند که از شعار
کفر باشد و چون سجده کردن از برای آفتاب یا بت و مانند اینها آنکس را مرتد گویند زیرا
که ارتداد بمعنی برگشتن از دین اسلام است و این بر دو قسمت یکی فطری که در حال انعقاد
نطفه او یکی از پدر و مادر او مسلمان باشند و او نیز دین اسلام را قبول کرده باشد
و بعد از این برگشته باشد بوجهی از وجوه مذکوره و دیگری مرتد ملی که در حال انعقاد
و مادر در نطفه او منعقد شده باشد و او قبول اسلام کند و بعد از این برگرد و در حکم
چون یهودی که اسلام بیاورد و بعد از این بر وجه مذکور برگرد و توبه این قسم قبول
میشود بلکه اصح اینست که توبه مرتد فطری نیز در طهارت و صحت اعمال قبول میشود و هر چند
کشتن او لازم باشد و هم چنین مال او میان ورثه و زنش از او جدا میشود و عده وفات
نگه میدارد و بدون طلاق میتواند شوهر دیگر بکند بلی بنا بر قبول کردن توبه شوهر
اول نیز میتواند بعقد دیگر او را تزویج کند بعد از انقضای عده و بعضی گفته‌اند
که در اثنای عده میتواند تزویج کند و این خالی از اشکال نیست و ایضا باید دانست که ایمان

عذر کردن ... موجب ...

... کع دکیجو ...

بر پنج قسمت اول ایمان عام العام باین نحو که اظهار شهادتین کند و انکار چیزی که موجب ارتداد
شود بر وجه مذکور از او صادر نشود و در این ایمان داخلست ایمان شیعه و سنی بلکه منافق دوم
ایمان عام بطریقیکه اظهار شهادتین و اقرار کند بخلافت علی بن ابیطالب بلا فصل و در این
ایمان اهل سنت داخل نیست ولیکن ایمان غیر امامیه اثنی عشری چون کیسانیه که بعد از امام
حسین محمد بن حنفیه را امام میدانند و امامت امام زین العابدین و سایر ائمه قائل
نیستند نیز داخلست سیوم ایمان خاص بطریقی که اظهار شهادتین کند و اقرار کند بولایت
و خلافت علی بن ابیطالب با یازده فرزند او که بترتیب امام و حجت اند بعد از پیغمبر آخر الزمان
بحق بنص خدا و رسول با بودن هر یک معصوم و اعلم عصر خود و واجب بودن اطاعت او و ظاهر
شدن او و عالم را از ظلم پاک کردن و از عدل پر نمودن و هم چنین معاد جسمانی و چیزهای
که مذکور شد مانند اینها و ایمان خاص بجماعت اثنی عشریه است که دوازده امام معصوم
مفترض الطاعه قائلند و در این ایمان داخلست ایمان مقدسین و فاسقین و این ایمان
شرط است در صحت ادای زکوة و مانند اینها چهارم ایمان خاص الخاص است باین نحو که بر وجه
مذکور ایمان او در اصول دین را بر وفق مذهب جعفری اثنی عشری اعتقاد کند بدلیل
عقلی و نقلی بقدر امکان که تقلید در اصول دین کافی نیست و اقرار کند بجمیع اینها و جمیع واجبات را
بجای آورد و از جمیع محرمات اجتناب کند و مستحبات را نیز بجای آورد و در این ایمان فساق
کبیره و مانند اینها داخل نیست پنجم ایمان اخص است باینطریقه که بروجه علم الیقین یا عین الیقین
یا حق الیقین تحصیل عقاید حقه نماید و علاوه بر اعمال سابقه تهذیب نفس از اخلاق
ذمیمه کند و تحصیل اخلاق حسنه نماید و بصفات خاصه مؤمن که در آیات و اخبار مذکور است
متصف گردد و شرک خفی چون اعتماد کردن بسبب بر خود و اعتماد در حفظ عدد رکعات
نماز بگردانیدن انگشتر از انگشتی بانگشت دیگر و مانند اینها که از اخبار مستفاد میشود
که شرک خفی میباشند ملاحظه باشد و این ایمان مخصوص بانبیاء و اوصیاء و اولیا است
چنانکه از آیات و اخبار مستفاد میشود و مضمون حدیث مروی از حضرت امام رضا علیه التحیه
و الثنا آنکه اصحاب کبایر نه مؤمن اند و نه کافر بلکه محل شفاعت اند و مسلمانند از این تقسیم
ظاهر میشود زیرا که از برای ایشان ایمان خاص الخاص و اخص نیست و بنابراین هر چند صاحب

گناه صغیره

گناه صغیره را نیز میتوان گفت که مؤمن نیست و کافر نیست ولکن چون بیان حکم گناه کبیره اهم بود و اجتناب از معاصی
او واجب زیرا که گناه صغیره بسبب عدم اصرار با مثل آن محو میشود ذکر آن فرموده اند و محل ذکر
معاصی صغیره و کبیره و مانند آن کتب فقهیه است و ذکر آن در این رساله گنجایش ندارد و اینجا باید
دانست که در دنیا مادامی که انسان زنده است در توبه برای او باز است و رحمت الهی برای او وسعت دارد
چنانکه خداوند عالم میفرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد ای بندگان من که
اسراف کرده اند و ستم کرده اند بر نفسهای خود مانند شرک یا قتل و مانند اینها مایوس و نا امید مباشید
از رحمت خدا بدرستیکه خدا میآمرزد گناهان را بالتمام بدرستیکه او آمرزنده گناهان است و بر همه کس مهربان
و بر همه کس مهربانست و فرموده انی لغفار لمن تاب یعنی بدرستیکه من آمرزنده و محو کننده گناهانم
از برای هر کسیکه توبه کرده و آیات و اخبار در این باب بسیار است اقل توبه آنست که پشیمان شود از گناه
و عزم کند بر ترک آن معصیت در آینده و مانند اینها چنانکه مرویست از حضرت امیر المؤمنین
که فرموده استغفار را اسمی است که بر شش چیز واقع میشود اول پشیمانی از گذشته دویم عزم بر اینکه
عود بآن هرگز نکند سیم ادا کنی بسوی مخلوقین حقهای ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی
و حق کسی بر تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع
کرده حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است و آنرا بحزن
و اندوه بریزی تا پوست تو باستخوان تو بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم
آنکه بچشانی جسم خود را الم طاعت را آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوی
استغفر الله و از حضرت صادق مرویست که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مثل کسی است
که استهزاء کند ولکن بعد از توبه خداوند مهربان از جهت فضل که وعده عفو فرموده است
توبه را قبول خواهد کرد چنانکه بمقتضای بعضی از اخبار از باب تفضل الهی گناه را نمینویسد تا هفت
ساعت با مثل آن باحتمال آنکه توبه کند یا حسنه که باعث عفو آن گناهان است از او صادر شود چنانکه
مواخذه بر نیت معصیت و وسوسه نفس نمیکند و بقصد طاعت ثواب میدهد از راه فضل
والله العالم وله الحمد الدائم والصلوة علی رسوله و آله الی القائم تمام شد رساله ملک مشحون
کتاب جنون شکایت در وقت از شب پنجشنبه هفتم ماه ربیع المولود از شهور سنه هزار و دویست
و چهل و چهار از هجرت احمدیه در روز شب که با برهان حال عینی مقال اشتغال داشتم بیت

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند چه مبارک سحری بود
چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند دور دولت نور نبوت با امامت پیوست نامده و نعمتها انعماتم دادند
والی کشتی دو دنیای ولایت گشتم خادم دین شدم و شاخ نباتم دادند والحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین تمت الکتاب بعون الله
الملک الوهاب المنان